آموزش زبان فارسی

دوره مقدماتی

کتاب دوّم

تألیف

دکتر یدالله ثمره

آزفا

۲

آزفا ۲

آموزش زبان فارسی

دورهٔ مقدّماتی

کتاب دوّم

تألیف

دکتر یدالله ثمره

ناشر

ادارهٔ کل روابط و همکاریهای بین‌الملل

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

شماره برگهٔ فهرست‌نویسی کتابخانه ملی ۵۸۰ ــ ۶۶ م

نام کتاب: آموزش زبان فارسی، دورهٔ مقدماتی، کتاب دوم، شماره ردیف ۲
مؤلف: دکتر یدالله ثمره
ناشر: ادارهٔ کل روابط و همکاریهای بین‌الملل وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
طرح سمعی و بصری از: حسن عسکری راد
نوبت چاپ: چاپ اول
تعداد: سه هزار نسخه
تاریخ انتشار: ۱۳۶۷ هجری شمسی
چاپ: شرکت افست (سهامی عام)

فهرست مطالب

موضوع	صفحه

فصل سوم

فصل چهارم

موضوع	صفحه

موضوع	صفحه

موضوع	صفحه

به نام خدا

پیش‌گفتار

این کتاب دوّمین و آخرین بخش از دورهٔ مقدّماتی آموزش زبان فارسی (آزفا) است. در نظر زبان‌آموزی که کتاب اوّل را با موفقیّت به پایان رسانیده، کتاب حاضر ساده‌تر و شوق‌انگیزتر جلوه می‌کند. زیرا اولاً خود قادر است مطالب آن را بدون کمک معلّم بخواند و بسیاری از آنها را بفهمد، ثانیاً با آشنائی قبلی که از روش کار آزفا به دست آورده، استفاده از کتاب و نوارهای آن برایش آسان‌تر است.

کتاب حاضر دارای ۷ فصل و هر فصل مشتمل بر ۳ درس است. در آغاز هر فصل فهرست واژگان آن فصل همراه با معادل انگلیسی آنها آمده است. پس از آن مطالب دستوری و تمرینهای مربوط به آنها دیده می‌شوند. اغلب درسها دارای متونی هستند که برخی از آنها از کتابهای ابتدائی برگرفته شده‌اند. در پایان بعضی از فصلها یک گفت و شنود به صورت زبان گفتاری گنجانده شده که دربرگیرندهٔ جمله‌ها و اصطلاحات محاوره‌ای مورد نیاز در مکالمات روزمرّه است. در پایان کتاب، «کلید تمرینها»، «واژه‌نامه‌ها»، «فهرست فعلهای بسیط و مرکّب»، و «جمله‌ها و عبارات اصطلاحی» به چشم می‌خورند.

روش کار ما در این کتاب نیز، همانند کتاب اوّل، بر اصل شنیدن و تکرار استوار است. از این رو تقریباً تمام مطالب کتاب بر روی نوار صوتی ضبط گردیده تا کتاب بتواند به صورت خودآموز نیز مورد بهره‌برداری قرار گیرد. همچنین پاره‌ای فیلمهای «ویدیوئی» براساس مطالب کتاب تهیّه گردیده که کار آموزش زبان را آسان‌تر و دلپذیرتر می‌نماید.

در این کتاب نیز زبان گفتاری، گونهٔ تهرانی، مورد توجّه قرار گرفته، بدین معنی که شکل محاوره‌ای واژه‌ها و جملات به موازات صورت نوشتاری آنها داده شده است. ولی باید در نظر داشت که تنها زبان نوشتاری بر روی نوار آمده، بجز در مورد گفت و شنودها که به همان صورت محاوره‌ای ضبط شده‌اند.

زبان انگلیسی به عنوان زبان واسط در این کتاب نیز مورد استفاده قرار گرفته، منتهی اندکی محدودتر از کتاب اوّل. معادل واژه‌ها، توضیح نکات دستوری، و ترجمهٔ برخی از جمله‌های نمونه داده شده است. این ترجمه‌ها بیشتر صورت واژه به واژه دارد تا ترجمهٔ سلیس. از این روست که گاه بعضی از جمله‌های انگلیسی ممکن است غیرمعمول جلوه کند.

دستور زبان دنبالهٔ مطالب کتاب اوّل است که به همان شیوه یعنی به طور غیرمستقیم در خلال جمله‌ها و عبارات ارائه می‌گردد. معمولاً چکیده‌ای از هر موضوع دستوری به صورت یک فرمول برای جلب توجّه خواننده داده شده، و نیز توضیح مختصری دربارهٔ آن به زبان انگلیسی در پانویس آمده است. بدین ترتیب یک دورهٔ کامل دستور زبان، البتّه بدون ذکر جزئیات و ریزه‌کاریهای آن، طیّ دو کتاب دورهٔ مقدّماتی مورد بحث قرار گرفته است. لازم به تذکّر است که فراوانی و گوناگونی تمرینها و جمله‌ها که همه فارسی متداول هستند کمک مهمّی به درک نکات دستوری و نیز شیوهٔ جمله‌سازی و نگارش می‌نماید.

امید است که این خدمت ناچیز گامی در جهت تسهیل آموزش زبان فارسی به خارجیان باشد.

در پایان، از سرکار خانم دکتر ژاله آموزگار، استاد محترم زبانهای باستانی، به خاطر خواندن نسخهٔ دست‌نوشتهٔ کتاب و ارائه پیشنهادهای مفید سپاسگزارم.

همچنین از جناب آقای مهندس ابوالقاسم خوشرو، و جناب آقای محمّد معصومی، و جناب آقای حسن عسکری راد به خاطر کوششهای بیدریغشان برای چاپ و انتشار این کتاب تشکّر می‌نمایم.

دکتر یدالله ثمره

راهنمای تدریس و استفاده از کتاب

۱. نشانه‌هائی که در این کتاب به کار رفته به قرار زیر است:

الف ــ صورت گفتاری واژه‌ها و جمله‌ها بین دو قلاّب به صورت [ ] آمده است؛

ب ــ چون ترجمه انگلیسی معمولاً واژه به واژه است، بنابراین آنچه که در انگلیسی هست ولی در فارسی نیست بین دو ابرو به صورت ( ) آمده و آنچه که در فارسی هست ولی در انگلیسی نیست به صورت (=) دیده می‌شود؛

پ ــ نشانهٔ { } به معنی ارزش یکسان کلمات داخل آنست، یعنی انتخاب مساوی؛

ت ــ نشانهٔ / به معنی or = یا است.

۲. کتاب دارای بیست و یک درس است. چند درس اوّل که حجم کمتری دارند هریک معمولاً موضوع یک جلسه ۲ ساعته و درسهای طولانی‌تر هرکدام موضوع ۲ جلسه هستند. بر روی هم مدّت زمان لازم برای به پایان رساندن کتاب ۱۶ هفته است. در هر هفته ۶ ساعت کار در کلاس و نیز دست کم ۶ ساعت کار در منزل توسّط خود زبان‌آموز جهت حلّ تمرین و گوش دادن به نوار و تکرار آن باید در نظر گرفته شود.

۳. در آغاز هر فصل فهرست واژگان دیده می‌شود. تلفّظ هر یک از واژه‌ها باید ابتدا از نوار پخش گردد و سپس از زبان‌آموز خواسته شود تا آن را تکرار نماید. معلّم باید تلفّظ زبان‌آموز را ارزیابی و تصحیح کند.

۴. جمله‌های نمونه که حاوی نکات دستوری هستند و با عنوان «بشنوید و تکرار کنید» مشخّص شده‌اند باید پس از شنیده شدن از نوار توسط یک‌یک شاگردان تکرار شوند. نکات دستوری باید توسّط معلّم حتّی‌الامکان به زبان فارسی تشریح گردد.

۵. تمرین‌هائی که مستلزم فکر می‌باشند مانند «به فارسی بنویسید»، «جمله بسازید»، «واژهٔ درست را انتخاب کنید»، «جاهای خالی را پر کنید» مخصوص کار در منزل است. بعضی از این تمرین‌ها را که نیاز به فکر کمتری دارند می‌توان به‌طور دسته‌جمعی در کلاس حل کرد. جواب همهٔ تمرین‌ها، بجز جمله‌های نمونه، زیر عنوان «کلید تمرین‌ها» در پایان کتاب آمده است. **ولی زبان‌آموز باید بعد از حل تمرین و تنها به منظور ارزیابی جوابهای خود به آن مراجعه نماید.**

۶. تمرین‌هائی که حاوی گفت‌وشنود هستند حتماً باید در کلاس توسّط خود زبان‌آموزان و با کمک معلّم پس از شنیده شدن از نوار اجرا شوند. زبان این گونه تمرین‌ها محاوره‌ای است. بنابراین باید دقّت شود که آهنگ صدا و جای تکیه در واژه‌ها به درستی رعایت گردد.

۷. تکلیف منزل هر زبان‌آموز باید توسّط معلّم بررسی گردیده اشتباهات آن به همهٔ زبان‌آموزان گوشزد گردد. این کار را می‌توان به صورت جمعی در کلاس انجام داد. در مواقعی که تصحیح کلاسی به دلیل کمی وقت مقدور نیست معلّم باید تکالیف را در منزل تصحیح نموده اشتباهات را در جلسهٔ بعد توضیح دهد. لازم به یادآوریست که در بسیاری موارد زبان‌آموز می‌تواند تکالیف خود را از روی «کلید تمرین‌ها» تصحیح نموده فقط موارد اشکال را از معلّم بپرسد.

۸. کلید هر تمرین به جای خود آن تمرین بر روی نوار ضبط شده است. بنابراین، بخشی زیر عنوان «کلید تمرین‌ها» آن‌گونه که در پایان کتاب دیده می‌شود بر روی نوار وجود ندارد.

۹. باید زبان‌آموز را ترغیب نمود تا آنجا که ممکن است در ساعات غیر کلاسی به نوار گوش فرا دهد و خود آن را تکرار کند. زیرا اساس کار زبان‌آموزی بر شنیدن و تکرار استوار است.

۱۰. به تکالیف منزل باید نمره داده شود تا زبان‌آموز میزان پیشرفت خود را به طور ملموس احساس کند. ولی این امر نباید به گونه‌ای صورت پذیرد که احیاناً موجبات یأس و سرخوردگی او را فراهم سازد.

۱۱. در پایان هر دو هفته یک آزمون مختصر کلاسی، کتبی یا شفاهی، باید برگزار شود تا میزان پیشرفت زبان‌آموز به درستی ارزیابی گردد.

۱۲. نمرهٔ تکالیف منزل و آزمون‌های کلاسی و نیز جلسات حضور و غیبت زبان‌آموز باید به‌طور مرتّب در پروندهٔ تحصیلی او ثبت گردد.

۱۳. در پایان دورهٔ مقدّماتی یک آزمون نهائی شامل دیکته، جمله‌سازی (انشاء)، قرائت، و

مکالمه باید به عمل آید و نمرهٔ آن در پروندهٔ تحصیلی ثبت گردد. سئوالات این امتحان باید در حدّ مطالب دو کتاب اوّل و دوّم مقدماتی باشد.

۱۴. کلاس زبان باید زنده و با روح و توأم با حوصله و مهربانی اداره شود. در غیر این صورت اشتیاق زبان‌آموز بتدریج فروکش کرده و در نتیجه از تعداد شرکت‌کنندگان به‌طور روزافزون کاسته می‌شود.

۱۵. مسلماً نمی‌توان ادّعا کرد که کتاب حاضر، خالی از هرگونه نقص و عیب است. ولی می‌توان با استفاده از نظرات ارزنده و پیشنهادهای سازندهٔ مدرّسان و متخصّصان زبان‌آموزی در جهت بهبود آن کوشید. بنابراین صمیمانه استدعا دارد مسائل و مشکلات عملی را که در ارتباط با تدریس کتاب ممکن است وجود داشته باشد از طریق نمایندگی فرهنگی منعکس سازند تا در چاپهای بعدی مورد توجّه قرار گیرد.

از خدای بزرگ موفقیّت آن همکار گرامی را در این خدمت فرهنگی مسئلت می‌نماید. •

مؤلف

فصلِ اوّل[1]

CHAPTER 1

واژِگان

rice and kebab	چلوکَباب	Saturday	شَنبه [شَمبه]
rice and chicken	چلومُرغ	Sunday	یکشَنبه [یه شَمبه]
salad	سالاد	Monday	دوشَنبه [دوشمبه]
ice-cream	بَستَنی	Tuesday	سه‌شَنبه [سه‌شمبه]
salt	نَمَک	Wednesday	چهارشَنبه [چارشمبه]
pepper	فِلفِل	Thursday	پنج‌شَنبه [پنج‌شمبه]
restaurant	رِستوران	Friday	جُمعه
play	نَمایشنامه	holiday, closed	تَعطیل
article	مَقاله	kebab	کَبابِ کوبیده
story, novel	داستان	(roast minced meat)	
short story	داستانِ کوتاه	kebab	کَبابِ برگ
poem, poetry	شِعر	(roast chopped meat)	

1 – Ordinal numbers are formed by adding the suffix ـُم (– om) to the Cardinal numbers, e.g. یِکُم ⟵ ـُم + یِک (yekom) 'first'.
اوّل (avval) 'first' is an Arabic word, but is much more common than یِکُم.
نَخُست (nakhost) 'first', on the other hand, is a literary word, and is not in common use. This – om, however, may also be attached to چَند (chand) 'how many' to ask about the position of something or somebody in relation to the other members of a group.
The ordinals play the role of adjectives and, therefore, always stand after the noun. e.g.
دَرسِ اوّل 'frist lesson' تَمرینِ دُوُم second exercise.

voice, sound, noise	صِدا
talk, word	حَرف
front, ahead	جُلو
in front of	جُلوِ
back, behind	عَقَب
last, past	گُذشته
ago	پیش
before	پیش از
so much, this much	این قَدر [این قَد]
so many, so much	این هَمه
from time to time	گهگاه
perhaps	شایَد
immediately	فوراً
to read, to sing	خواندَن (= خا) [خوندَن]
to write	نِوِشتَن
to hear, to listen	شِنیدَن
to ask (a question etc.)	پُرسیدن
to fear, to be afraid of	تَرسیدن

song	سُرود
newspaper	روزنامه
magazine	مَجِلّه
interesting	جالِب
nephew, niece	برادَرزاده
nephew, niece	خواهَرزاده
colleague	هَمکار
employee, member of staff	کارمَند
headmaster	مُدیر
director, boss	رَئیس
impatient	بی‌حُوصِله
languid, faint, weak	بی‌حال
annoyed, uncomfortable, not well	ناراحَت
nervous	عَصَبی
harmful	مُضِرّ
useful	مُفید
important	مُهِمّ
weak	ضَعیف
strong	قَوی
dangerous	خَطَرناک

درسِ نَخُستْ[1]

۱. گذشتهٔ اِستِمراری

past Imperfect

می ــــ + گذشتهٔ ساده ــــــ◄ گذشتهٔ اِستِمراری[2]

من می + رَفتَم ــــــ◄ می‌رَفتَم	I went / I used to go /
تو می‌رفتی	I was going
او می‌رفت	
ما می‌رفتیم	
شما می‌رفتید [می‌رفتین]	
آنها [اونا] می‌رفتند [می‌رفتن]	
نِمی‌رَفتم	(I) did not go, (I) was not going

نِمی‌رَفتی، نِمی‌رَفت، نِمی‌رفتیم، نِمی‌رفتید، نِمی‌رفتند.

---

1 – See footnote I,p.I. 2 – The Imperfect past is formed by adding the prefix – می (mi-) to the simple past. It denotes a habitual or repeated or continuous action in the past. Note that the verbs بودن to be"and داشتن to have "can not be used in the past imperfect but the simple past is used instead.

تمرینِ یکم[1]

بشنوید و تکرار کنید:

ستاکِ حال	ستاکِ گذشته	مصدر
خوان	خواند	خواندَن
نِویس	نِوِشت	نِوِشتَن
شِنو	شِنید	شِنیدَن

هَرجا می‌رَفت بَرادرزاده‌اَش را [برادرزادَش رو] با خود [با خودِش] می‌بُرد.

Wherever he went (he) used to take his nephew with him (= self).

ده سالِ پیش هر سه‌شنبه [سه‌شَمبه] نـهارِتان را [نـهارِتون رو] دَر [تـو] ایـن رِستوران می‌خُوردید [می‌خُوردین].

Ten years ago (you) used to have your lunch in this restaurant every Tuesday.

شَنبهٔ [شَمبهٔ] گُذَشته یک [یه] خَبَرِ جالب دَر [تو] روزنامه خواندَم [خوندَم].

Last Saturday (I) read an interesting news in the newspaper.

شما هر دُوشنبه سه مَقالهٔ کوتاه در روزنامه‌هایِ عَصر می‌نویسید.

You write three short articles in the evening papers every Monday.

سالِ قبل هَر دُو ماه یک [یه] نامه بَرایَش [بَراش] می‌نِوِشتَم.

Last year (I) used to write a letter to (= for) him every two months.

---

1 – See footnote I, p. I.

هَرچه [هَرچی] به هَمکارَم می‌دادَم فوراً می‌خواند [می‌خوند].

Whatever (I) gave to my colleague he (would) read (it) immediately.

تَمامِ کارمَندهایِ این اداره، جوان بودَند.

All of the employees in (= of) this office were young.

آنها [اونا] صِدایِ مَرا [مَن رُو] نِمی‌شِنیدَند [نِمی‌شِنیدَن].

They did not hear my voice.

هیچ‌کَس مَقاله‌های او را [اون رو] نِمی‌خواند [نمی‌خوند].

Nobody (would) read her articles.

شُما حَرفهایِ [حَرفایِ] او را [اون رُو] می‌شِنیدید [می‌شنیدین] ولی چِرا چیزی [هیچ‌چی] نِمی‌گُفتید [نِمی‌گُفتین]؟

You (did) hear his talks, but why didn't you say anything?

قبل از آمَدَنِ [اومَدَنِ] من چه [چی] می‌نِوِشتید [می‌نِوِشتین]؟

what were you writing before I arrived (= my coming)?

هر روز به اُتاقِ آقایِ رئیس می‌رَفتَم و نامه‌ها را با صِدایِ بُلَند[1] بَرایَش می‌خواندَم.

Every day (I) went to the director's room and read letters aloud (= with loud voice) to him (= for him).

---

1 – loud.

تمرین دُوُم

به فارسی بنویسید:

1 – He was reading my letter.

2 – I (will) read your article tomorrow.

3 – In which magazine did you read the news?

4 – Why don't you (sing.) read your lessons?

5 – When do you read his uncle's book?

6 – I used to read a short story every two weeks.

7 – They used to read newspaper from time to time.

8 – Read his letter immediately.

9 – The students read their Farsi lessons every evening.

10 – Read and write in (= to) Farsi.

11 – Where did you write this article?

12 – Wrife (sing.) this exercise in (= to) Farsi.

13 – She used to write her books in Farsi.

14 – How many letters did he write last week?

15 – You used to write interesting plays.

16 – I don't write my stories in English.

17 – Why do you write so many letters?

18 – You are tired, don't write anything.

19 – My colleague writes very interesting stories for children.

20 – The headmaster wrote the name of all students in his notebook.

تمرین سِوُم

به فارسی بنویسید:

1 – I was hearing a weak voice from the distance (= from far).

2 – Do you hear my voice?

3 – No. I don't hear anything.

4 – They were hearing the sound of my car.

5 – Bring (sing.) the radio closer, they don't hear its sound.

6 – My father's ear is deaf.[1] He only hears a loud voice.

7 – Hear (sing.) well whatever I say.

8 – Her ear heard better two years ago.

9 – The noise was coming from the distance, and I didn't hear it very well.

10 – What did you hear?

تمرینِ چهارُم

جاهای خالی را پر کنید:

مصدر	ستاکِ گذشته	ستاکِ حال
پُرسیدَن	پُرسید	پُرس
تَرسیدَن	تَرسید	تَرس

۱. من پُرسید...

۲. من می‌پُرس...

۳. من می‌پرسید...

۴. تو می‌پُرسید...

۵. تو پُرسید...

۶. تو می‌پُرس...

۷. او پُرسید...

۸. او می‌پُرسید...

۱ـ کَر

۹. او می‌پرسـ... [...]
۱۰. ما می‌پرسـ...
۱۱. ما می‌پرسید...
۱۲. ما پُرسید...
۱۳. شما پُرسید... [...]
۱۴. شما می‌پُرسید... [...]
۱۵. شما می‌پُرسـ... [...]
۱۶. آنها پُرسید... [...]
۱۷. آنها می‌پُرسید... [...]
۱۸. آنها می‌پُرسـ... [...]
۱۹. بِپُرس...
۲۰. بِپُرسـ... [...]

تمرینِ پنجُم

جاهای خالی را پر کنید:

(نِ ــ، نَ ــ، بِ ــ، می ــ، از)

۱. تو... می‌تَرسی.
۲. ما... تَرسیدیم.
۳. ما... می‌تَرسیم.
۴. شما نـ...تَرسید.
۵. آنها... تَرسیدَند.
۶. او... تَرسَد.
۷. شما... تَرسیدید.
۸. من... تَرسیدَم.
۹. گُربه از سَگ... ترسَد.
۱۰. سَگ... گُربه... می‌ترسَد.
۱۱. ... این حِیوان... ترسید! خَطَرناک است.
۱۲. بَچّه‌ها معمولاً... دُکتُر... ترسَند.
۱۳. [شما... چی... تَرسین؟]
۱۴. تو دیشب... چه... ترسیدی؟
۱۵. من... هیچ چیز... می‌ترسَم.

درس دُوُم

۲. بَرایِ + ـَـ م ← بَرایَم [بَرام] = برایِ من[1] for me.

اَز + ـَـ م ← اَزَم = اَز من		from me.
[به + ـَـ م ← بِهِم.[2]] = به من		to me.
[با + ـَـ م ← باهام.[2]] = با من		with me.

تمرین ششُم

بشنوید و تکرار کنید:

یک [یه] چیزی بَرایَت [بَرات] می‌خَرَند [می‌خَرَن].

[اونا چی بِهِتون گُفتَن؟ وَ شما بِهِشون چی گُفتین؟]

[چرا هیچ چی بِهِش نِمی‌گی؟]

[شما فقط تا جِلُوِ سینِما فِلِسطین باهاش بودین.]

You were with him only as far as Cinema Felestin (= as far as the front of ....)

1 – The second form is more emphatic and more formal. 2 – A colloquial form only.

[لطفاً مُوضوع رو بِهِمون بِگین.]

خواهش می‌کُنم یک [یه] چلوکَبابِ کوبیده بَرایَش [بَراش] بِبَرید [بِبَرین].

Please take a (dish of) Chelo kebab to him (= for him).

نَمَک و فِلفِل زیاد، بَرایِمان [بَرامون] مُضِرّ است [مُضِرّه].

Too much salt and pepper is harmful for us.

شما با غَذایِتان [غَذاتون] زیاد فِلفِل می‌خورید [می‌خُورین] بَرایتان [بَراتون] خوب نیست [نیس].

You eat too much salt and pepper with you food, it is not good for you.

[خواهِش می‌کُنَم یه چیزی اَزِش بِخَرین، وَ یه پولی بِهِش بدین.]

Please buy something from him, and give some money to him.

[پَنج دَیقه پیش چی بِهِت گُفتم؟]

تمرینِ هفتم

به فارسی بنویسید:

1 – [Go with her!]

2 – [Come with me!]

3 –[(I) will come with you (sing.)]

4 –[(She) will come with you.]

5 – [Zahra doesn't go with them.]

6 – [Do you come with us?]

7 – [What did you buy from him?]

8 – what does he buy for her?

9 – My uncle bought a bicycle[1] for me last month.

10–[Tell him something!]

11–[(She) doesn't tell them anything.]

---

۱. دوچَرخه.

تمرین هشتم

جاهای خالی را پر کنید:

۱. من نامه... با صدایِ... می‌خوان...

(ـَ م، بُلَند، را)

۲. تو مَقاله را... صدایِ... بـ...

(آهِسته، با، خوان)

۳. او این... را... نِمی...

(خوانَد، شِعر، آهِسته)

۴. بَچّه‌ها... روز... مدرسه... می...

(در، سُرود، خوانَند، هَر)

۵. ... شما... رُمان... خوان...؟

(نِمی، هیچ‌وَقت، ـ ید، چرا)

۶. بابَک... دَاستانِ... می‌خوان...

(کوتاه، گاهی، ـَ د)

۷. کتابِ...ی است، سالِ... دوبار آن... خواند...

(ـَ م، گُذشته، جالِب، را)

۸. هرچه به او... دادَند، می... کَم...

(است، گُفت، می)

۹. من از آنها...، ولی آنها... من...

(نِمی‌تَرسیدَند، می‌تَرسیدَم، از)

۱۰. از من...! من دوستِ... هستـ

(ـَ م، تُو، نَتَرس)

تمرین نُهُم

جُمله بسازید:

۱. (من، هیچ‌کَس، از، نمی‌ترسَم)

۲. (روزِ، هفته، چهارُمِ، سه‌شنبه، است)

۳. (تعطیل، است، جُمعه)

۴. (ساندویچ، ناهارِ، من، یک، است)

۵. (خانهٔ، درخت، جِلُوِ، ما، است، چندتا)

۶. (او، جِلُو، دَر کلاس، می‌نشَست، همیشه)

۷. (کارمَندها، رئیسِ، جِلُوتر، از، اداره، می‌آمد)

۸. (آنها، ناراحت، کَمی، وَ، بی‌حال، بودَند)

۹. (شما، صَندَلیِ، عَقَب، رویِ، می‌نشینید، مَعمولاً)

۱۰. (مُدیرِ، صدایی، مَدرسه، قَوی، وَ، دارَد، بُلَند)

درس سِوُم

.۳

[چه + ـَ + م + ه ← چمه؟]	What is the matter with me?
[چه + ـَ + ت + ه ← چته[1]؟]	What is the matter with you?
[چه + ـَ + ش + ه ← چشه؟]	What is the matter with him?
[چه + ـِ + مون + ه ← چمونه؟]	What is the matter with us?
[چه + ـِ + تون + ه ← چتونه؟]	what is the matter with you?
[چه + ـِ + شون + ه ← چشونه؟]	What is the matter with them?

تمرینِ دَهُم

بشنوید و تکرار کنید:

[سارا چشه؟] — What is the matter with Sara?[2]

[سارا گُرُسنه‌اَس.]

[دیروز شما چتون بود؟]

[چیزیم نبود[3]، فقط یه کَمی عَصَبانی بودم.]

1. Used in speaking to inferiors or intimate friends only.
2. A female name.
3. Nothing wrong was with me.

[تو چته، چرا چیزی نِمی‌خوری؟]

[مُهِمّ نیست[1]، بعداً می‌خورَم.]

[آقایِ دُکتُر عالی[2] امروز چشونه؟ چرا چیزی نِمی‌گَن؟]

What is the matter with Dr. Ali (= Mr. Dr. Ali) today?

Why doesn't he (= they) say anything?

[چیزِ مُهِمّی نیست،[3] کَمی خَسته اَن. حالِشون خوب نیست.]

[رَئیس ما آدَمِ[4] مُهِمّیه، وَلی مُفید نیست.]

[نِمی‌دونَم[5] چمه؟ چرا این‌قَد بی‌حالَم؟ شایَد مَریضَم.]

[اون آقا کیه؟، چرا ناراحته؟، چشه؟ چرا این‌قَد غَمگینه؟]

تمرینِ یازدَهُم

جاهایِ خالی را پُر کنید:

۱. [بِبین[6] این بچّه...، چرا... نِمی...؟]

(خوره، شیر، این، چشه)

۲. [تو امروز...؟ پِدَرِت دیشب... بود؟]

(چِش، چِته)

۳. [پدرَم چیزِ... نبود. من هَم چیزِ... نیست.]

(ـ ش، ـ م)

۴. [شما چ...؟ حال... خوب...؟]

(نیست، ـ تون، ـ تونه)

---

1 – It doesn't matter (=it) is not important. 2 – A surname. 3 – Nothing important. 4 – person, fellow.
5 – (I) dont't know. 6 – See!

۵. [یه چیزی... هَست، ... حال... از دیروز... ه.]

(بَدتَر، ـَ م، ــ م)

۶. [رئیس... چ...؟ ... این قَد عَصَبیه؟]

(ــ شه، چرا، ــ تون)

۷. [اینا... ه؟ چرا این... دَوا[۱] می...؟]

(قَد، چِشون ــ ، ــ خورَن)

۸. [سارا خانم امروز...؟ چرا... بیحُوصِله وَ... ـَ ن؟]

(این قَد، ناراحت، چِشونه)

۹. [چیزِ... ی نیست. لطفاً یه لیوان... بَرا... بیارین!]

(آب، شون، مُهِمّ)

۱۰.[هَمکارِتون پَریروزحال ... خوب بود، وَلی امروز... چیزیش هَست. شاید یه... خَسته اَس.]

(کَمی ـِ ش، یه)

1 – drug.

تمرین دَوازدَهُم

بشنوید و تِکرار کنید:

شام دَر رِستوران

هادی کـارمَندِ ادارهٔ پُست[۱] است. او مَـردی آرام[۲] و دَقـیق[۳] است. هادی شُوهَری وَفادار،[۴] و پدری فِداکار[۵] است. نام هَمسَرَش[۶] مَریَم است. مَریَم مُعَلِّم کلاسِ سِوُّمِ دَبستان است.[۷] او مادری دِلسوز[۷] و هَمسَری مِهرَبان است. مریم و هادی یک پسر دارَند. نامِ او رامین است. رامـین پسری بـاهوش و کُـنجکاو[۸] است. او شِش سال دارَد و شاگِـردِ کـلاسِ اَوَّل دَبستان است. آنـها خانِواده[۹]ای خوشبَخت[۱۰] هستَند.

(عصرِ جُمعه، در خانه)

هادی: مَریَم! اِمشب شام چی داریم؟

مَریَم: هَنوز هیچ چی[۱۱]. من امروز خیلی کار داشتم[۱۲]. لِباس شُستَم. **خونه‌رو تَمیز** کَردَم[۱۳] حالا می‌رَم شام دُرُست کنم[۱۴]، چی دوست داری[۱۵]؟

هـ: نَه عزیزم[۱۶]، تو امروز خیلی کار کردی[۱۷]، خسته شدی[۱۸]، می‌ریم رستوران شام می‌خوریم، چطوره؟

م: رستوران پولِش خیلی می‌شه[۱۹].

هـ: نه، مُهِم نیست.

م: باشه؛ چه ساعَتی می‌ریم؟

---

1 – post office. 2 – quiet, calm. 3 – accurate. 4 – loyal. 5 – devoted. 6 – spouse. 7 – compossionate. 8 – curious. 9 – family. 10 – happy. 11 – Nothing yet. 12 – I was very busy today. 13 – (I) cleaned the house. 14 – Now (I) am going to make supper. 15 – What would you like (to have). 16 – No darling. 17 – you have done a lot today. 18 – (You) are tired (= you have become tired). 19 – Restaurant costs a lot.

هادی: ساعتِ هفت و نیم.

مریم: حالا ساعت چَنده؟

هادی: حالا ساعتِ هَفته. نیم ساعت وَقت داریم.

رامین: بابا! مَن هَم با شُما می‌آم (= می‌آیَم)؟

هادی: اَلبَتّه[1] پِسَرم، من بِدونِ[2] تو و مادَرِت هیچ‌جا نمی‌رَم.

مریَم: هادی جان! کُدوم رستوران می‌ریم؟

ﻫ: رِستورانِ گُلشَن[3].

ر: خیلی دوره؟ پیاده[4] می‌ریم یا با ماشین؟

ﻫ: نَه، خیلی دور نیس. ولی با ماشین می‌ریم.

(در ماشین)

ر: بابا! من جِلُو می‌شینم، مامان[5] عَقَب، باشه؟

ﻫ: نه پِسرجان، مامان جِلُو می‌شینه، تو عَقَب بِشین.

ر: چَشم.[6]

ﻫ: آفَرین[7] پِسَرم. تو بچّهٔ خِیلی خوبی هستی.

(در رستوران)

پیشخدمت[8]: خوش آمدین. بِفَرمایین.

رامین: بابا! بِریم کِنارِ[9] پَنجِره، اونجا جایِ خوبیه. مامان! من جِلوتَر می‌رَم. رویِ اون صَندَلی کنارِ پَنجِره می‌شینم.

1 – certainly, of course. 2 – without. 3 – A proper name. 4 – on foot. 5 – mammy. 6 – O.K. all right (a polite word of obedience). 7 – very good! (a word of praise, meaning "good, well done," usually used by a superior to an inferior). 8 – waiter. 9 – beside (= the side of.....).

رامین: آقا، لطفاً غَذا بَرا ما بیارین.

مریم: پِسَرَم! اَوَّل بگو چی می‌خوای[1] (= می‌خای).

ر: بابا، تو چی می‌خوری؟

ه: من چلوکبابِ بَرگ.

ر: مَنَم (= من هَم) چلوکبابِ بَرگ. مامان! تو چی می‌خوای؟

م: من سوپ وَ چلومُرغ می‌خورَم.

ر: من بَستَنی هَم می‌خوام.

م: بَستَنی بَعد از غَذا.

پیشخدمت: بِبَخشید قُربان[2] ! چی میل دارین[3] ؟

ه: لطفاً، دو تا چلوکبابِ بَرگ، یه سوپ، یه چلومُرغ وَ سه تا دوغ[4] .

پیشخدمت : مُتشَکِّرم.

ه: اوم... خُوشمَزّه[5] اس. کَبابِ خوبیه. مالِ تو چی[6] ؟

م: مالِ من هم خوبه، سوپَم خوشمَزّه اَس.

ر: بابا! غَذایِ مَنَم خوبه.

ه: نوشِ جان[7].

ه: آقا! لطفاً صورت حسابِ[8] مارو بیارین!

ه: بِفَرمایین، خُدا نِگَهدار[9] .

پیشخدمت: شب به خِیر[10] ، خُدا نِگَهدار.

---

1 – What do (you) want? 2 – Sir 3 – What would (you) like? 4 – Diluted yoghurt used as a soft drink. 5 – tasty. 6 – What about yours? 7 – A complementary phrase used after eathing or drinking. 8 – bill. 9 – Good bye. 10 – Good night.

فصلِ دُوُّم

CHPTER 2

واژگان

ماههایِ ایرانی The Iranian months

۱. فَروَردین 21 March – 20 April.
(۳۱ روز)

۲. اُردی‌بِهِشت 21 Apr. – 21 May
(۳۱ روز)

۳. خُرداد 22 May – 21 June
(۳۱ روز)

۴. تیر 22 June – 22 July
(۳۱ روز)

۵. مُرداد 23 July – 22 Aug.
(۳۱ روز)

۶. شَهریوَر 23 Aug. – 22 Sept.
(۳۱ روز)

۷. مِهر 23 Sept. – 22 Oct.
(۳۰ روز)

۸. آبان 23 Oct. – 21 Nov.
(۳۰ روز)

۹. آذَر 22 Nov. – 21 Dec.
(۳۰ روز)

۱۰. دِی 22 Dec. – 20 Jan.
(۳۰ روز)

۱۱. بَهمَن 21 Jan. – 19 Feb.
(۳۰ روز)

۱۲. اِسفَند 20 Feb. – 20 March
۳۰/۲۹ روز

باران [بارون] rain

بارانی [بارونی] rainy

بارانی [بارونی] rain – coat

اَبر cloud

اَبری	cloudy
بَرف	snow
بَرفی	snowy
توفان	windstorm
توفانی	stormy
باد	wind
چَتر	umbrella
کیف	handbag
چَمِدان [چَمِدون]	suit-case
ایستگاه	station
فیلم	film
تِلویزیون	television
شیشه	glass
تَخت	bed
آدَم	human, person, fellow
هَمسایه	neighbour
دُولَت	government, state
هیئَتِ دُولَت	cabinet
حُقوق	salary
دَرآمَد	income
مَبلَغ	sum, amount (of money)
بانک	bank

مُعامِله	dealing
سود	profit
بِسیار	much, many, very
بسیاری از	many of
بَعضی	some
بَعضی از	some of
فَراوان [فَراوون]	abundant
شَدید	violent, severe, intense
آرام [آروم]	quiet
دیوانه [دیوونه]	mad
گیج	confused
سَرحال	in good mood
بی‌هوش	unconscious
بی‌طاقَت	impatient
فاسِد	corrupt, bad
نااُمید	hopeless, desperate
تازه	fresh
گُرُسنِگی [گُشنِگی]	hunger
تِشنِگی	thirst
عَصَبانیَت	anger
گَرما	heat
سَرما	(the) cold

little by little	کَم‌کَم
that	که
when (= a time that)	وَقتی کَه
therefore, so	بَنابَراین
of the Christian era	میلادی
Hejira-solar	هِجریِ شمسی
past, last	گُذَشته
broken	شِکَسته
writing	نِوِشته
saying	گُفته
to break	شِکَستَن
to pass	گُذَشتَن
to reach	رَسیدَن [رِسیدَن]
to sell	فُروختَن
to sleep, to go to bed	خوابیدَن (= خابیدن)
to become	شُدَن
to catch, to take	گِرِفتَن
to recognize, to know	شِناختَن
dark blue (colour)	کَبود (رَنگ)
silence	سُکوت
early part of the morning (colloq.)	سَرِ صُبح
12 midday (colloq.)	سَرِ ظُهر
early part of the evening (colloq.)	سَرِ شَب
at the exact hour	سَرِ ساعَت
moment	لَحظه
each, each one, whichever	هَرکُدام [هَرکُدوم]
never	هَرگِز
up to now (lit.)	تاکنون
up to now	تاحالا
up to now	تا به حال
by the side of, beside	پَهلویِ
in the presence of, before, to	پیشِ
by the side of	نَزدِ

درس چهارُم

۴. اِسمِ مَفعول

Past participle

سِتاکِ گُذَشته + ـِ (= ه،ـه) ← اسمِ مَفعول[1]

رَفت + ـِ ← رَفته		gone
خُورد + ـِ ← خُورده		eaten
شِکَست + ـِ ← شِکَسته		broken
گُذَشت + ـِ ← گُذَشته		passed

تمرینِ سیزدَهُم

از مَصدرهایِ زیر اسمِ مفعول بسازید:

Make past participles from the following infinitives:

۱. آوَردَن ۲. بُردَن ۳. خَریدَن ۴. تَرسیدَن ۵. آمَدَن ۶. پُرسیدَن

۷. داشتَن ۸. شِنیدَن ۹. دیدَن ۱۰. گُذَشتَن ۱۱. گِرِفتَن

1. The past participle is formed by adding the suffix ـِ (— e) to the Past Stem.

تمرینِ چهاردَهُم

از اسمِ مَفعولهایِ زیر مصدَر بسازید:

۱. نِوِشته ۲. بوده ۳. شُسته ۴. گُفته ۵. خوانده ۶. رَفته

۷. نِشَسته ۸. خواسته ۹. شِکَسته ۱۰. رِسیده ۱۱. شِناخته

۵. گذشتهٔ نَقلی

Present perfect

اسمِ مَفعول + { اَم (I) am / ای (you) are / اَست (he, she) is / ایم (we) are / اید you are / اَند (they) are } ← گُذَشتهٔ نقلی[۱]

رَفته + اَم ← رَفته‌اَم [رفتَم][۲] (I) have gone

رَفته + ای ← رفته‌ای [رفتی]

رَفته + اَست ← رفته است [رفته]

رَفته + ایم ← رفته‌ایم [رفتیم]

رَفته + اید ← رفته‌اید [رفتین]

رَفته + اَند ← رفته‌اَند [رفتَن]

---

1 – Present Perfect is formed by combining the past participle with the 'to-be' suffixes (see book 1,P. 67),It denotes an action in the past the effects of which are still continuing or still felt. 2 – The distinction in pronunciation between the past tense and present perfect is made by the position of the stress تکیه That is, in the latter the stress falls on the last syllable, e.g.raftam "(I) have gone", but in the former it falls on the penultimate, e.g.ŕeftam "(I) went".

نَرفته‌ام [نَرفتم] (I) have not gone

نَرفته‌ای

نَرفته است [نَرفته] (he) has not gone.

نَرفته‌ایم

نَرفته‌اید

نَرفته‌اند

سالِ گُذَشته[۱] last (= passed) year

پَنجرهٔ شِکَسته the broken window

نِوِشته‌هایِ[۱] دِهخُدا[۲] the writings of Dehkhoda

گُفته‌هایِ استاد the words of professor.

تمرین پانزدَهُم

بشنوید و تکرار کنید:

از پارسال تا به حال چَندین بار این فیلم را [رُو] دیده است [دیده].

Since last year (= till now) (he) has seen this film several times.

اَز کِی تا حالا پسَرِتان را [پسَرِتون‌رُو] نَدیده‌اید [نَدیدین]؟

Since when (= till now)....

---

1 – In addition to its conjugational use, the past participle is frequently used as an adjective as well as a noun.

2 – The famous Iranian scholar.

از دو سالِ پیش تا حالا او را [اون‌رُو] نَدیده‌اَم [نَدیدَم].

Since two years ago (= up to now).....

او تا به حال به این کِشوَر نَیامده است [نَیامَده].

هیچوَقت دُروغ گفته‌اید؟

Have you ever (= anytime)...

خِیر[1]، هَرگِز دُروغ نَگفته‌ام.

No! I have never...

از فروردینِ گُذَشته تاکُنون سه‌بار به بیمارِستان رفته‌ام.

Since last Farvardin (= up to now)..

چَند روز است که [چَن‌روزه] چیزی [هیچ‌چی] نَخُورده‌ایم [نخُوردیم].

(It) is a few days that (we) have not eaten anything.

چندماه است که کِتاب پیشِ اوست ولی هَنوز آنرا نَخوانده است.

(It) is a few months that the book is with (=to) him but (he) has not read it yet.

در چند روزِ گُذَشته حالَش خوب بوده است.

(She)has been well during (= in) the past few days.

شِنیده‌اَم که [شِنیدَم] شُما هَنوز نَمایِشنامه را [نَمایشنامَه‌رُو] نَنِوِشته‌اید [نَنِوِشتین].

(I) have heard that you have not written the play yet.

چه بارانیِ [بارونی] قَشَنگی! آن را [اون‌رو] از کُجا خَریده‌اید [خَریدین]؟

1 – no! (a polite word for na).

تمرین شانزدَهم

جاهای خالی را پر کنید:

مَصدَر	ستاکِ گُذَشته	ستاکِ حال
گِرِفتَن	گرفت	گیر
شِکَستَن	شِکَست	شِکَن
شِناختن	شناخت	شِناس

۱. من این چَتر را از او گرفته...

۲. تو آن کیفِ قَهوه‌ای را از کی گرفته...؟

۳. شیشهٔ این پَنجره را کی شکسته...؟

۴. شیشهٔ این پَنجِره کِی شکسته...؟

۵. او هیچ‌کَس را نِمی‌شِناس...

۶. ما او را خوب شِناخته...

۷. شما همهٔ مَردُمِ این روستا را می‌شناس...

۸. شما هَنوز شُوهَرتان را خوب نَشناخته...

۹. شما قبلاً او را می‌شناخت...؟ Did you know him before?

۱۰. خیر، ما قبلاً کسی را به این اسم[1]، نِمی‌شناخت...

۱۱. من او را خوب شِناخته... ولی مُتِأسِّفانه او مَرا هنوز نَشناخته...

۱۲. بَعضی از مَردُم هَمسایه‌هایِ خودشان را نِمی‌شِناس...

۱۳. بَعضی از چیزها خِیلی زود می‌شکن...

۱۴. بادِ شَدید بَعضی از درختها را شکسته...

۱۵. لطفاً این چَمدانِ سَنگین را از من بِگیر...

[1] ... in this name.

درس پنجُم

۶. پیشِ / پَهلویِ، نَزدِ[1]، دَستِ[2]

کتابِ من کُجاست؟

I have your book (= your book is in the presence of me).	[کتابِ شما پیشِ مَنه.]
Your book is with me (= beside me).	[کتابِ شُما پَهلویِ مَنه]
Your book is with me.	کتاب شُما نَزدِ من است.
My sister's child was with my father yesterday.	[بَچّهٔ خواهَرم دیروز پیشِ / پَهلویِ پِدَرم بود.]
He was with my father.	او نَزدِ پِدَرم بود.
His money is with me. I have got his money.	[پولِ او دَستِ مَنه.]
I don't let anybody have my car.	[من ماشینَمرُو دَستِ هیچ‌کَس نِمی‌دَم]

1. These words are used to show the whereabouts of something, or to have something at hand. The first two are colloquial but the third one is formal and used in the written style.
2. دَستِ is used to experss the idea of letting somebody have something, or leaving something to somebody for some time. It is usually used in the spoken language.

تمرینِ هِفدَهم

جاهایِ خالی را پُر کنید:

پیش / قَبل، پیشِ / پَهلویِ، پیش‌از، گُذَشته، دَستِ

۱. در چَند ماهِ...

۲. اَز اِسفندِ... تا حالا

۳. در چهار سالِ...

۴. چهار سالِ... سالهایِ خوبی نَبودَند.

۵. چهار سالِ... فَقَط یک‌بار او را دیدَم.

۶. هَفتهٔ...

۷. شما کِی به اینجا آمَدید؟ سه هفته...

۸. این داستانِ زیبا را کِی نِوِشته‌اید؟ یک سال و نیم...

۹. روزِ... چه خُورده‌اید؟

۱۰. در روزهایِ... هَوا بارانی بوده است.

۱۱. در ماههایِ... چه کتابی را خوانده‌اید؟

۱۲. ... بَهمنِ سالِ... کُجا بودید؟

۱۳. ... مَن کی رویِ این صَندَلی نشسته است؟

۱۴. قلمِ من... شماست؟

۱۵. بَچّه‌ها... کی هَستَند؟

۱۶. هفتهٔ... بَچّه‌ها... مادَرم بودَند.

۱۷. چند روزِ . . برادرِتان... ظُهر... من آمَد.

۱۸. آبانِ... یک‌روز... ناهار... او رفتَم.

۱۹. چند سالِ... بود که شما را یک روز... او دیدَم.
۲۰. ... رَفتنِ به اروپا[1] چند روزی... پدربُزُرگتان بِرَوید.
۲۱. [پول‌رو... تو نمی‌دَم.]
۲۲. [ماشینَم‌رو چند روزی... بَرادَرزاده‌اَم داده‌اَم.]
۲۳. [عَلی کتاباش‌رو... کَسی نِمی‌ده.]
۲۴. [هیچ پولی... من نیست.]
۲۵. [خونهٔ من شیش‌ماه... خواهَرزاده‌ام بوده.]

تمرینِ هِجدَهُم

بِشنوید و تِکرار کنید:

[بِبَخشید آقا، ساعتِ‌تون چَنده؟]

Excuse me sir! what time is it?

seven fifteen (= seven and quarter).	هَفت و رُبع
half past ten (= ten and half)	دَه و نیم.
a quarter to nine.	یک‌رُبع به نُه.
a quarter to nine (= nine, a quarter less).	نُه رُبع کَم.
ten minutes to eleven.	دَه دَقیقه به یازده.
ten minutes to eleven (= eleven, ten minutes less)	یازدَه دَه دَقیقه کم.
twenty five minutes and ten seconds past eight (= eight and twenty and five minutes and ten seconds).	هَشت و بیست و پنج دقیقه و دَه ثانیه

1 – Europe

چهار و سی و هَشت ثانیه.

دویِ بَعداز ظُهر — two in the afternoon (= two of afternoon).

سه‌یِ بَعد از نصفِ‌شب. — three after midnight.

هَفت و نیمِ صُبح. — half past seven in the morning. (= seven and half of the morning).

حُدودِ ساعتِ پنج. — about five o'clock.

حُدودِ پَنج. — about five.

سَرِ ساعتِ پَنج. — just five o'clock (= the head of....)

فردا سرِ ساعتِ پنج بعدازظهر شما را می‌بینَم.

ساعت پَنج تَمام. — just five o'clock (= five o'clock complete).

تقریباً ساعتِ پنج. — almost five o'clock.

چرا سَرِ صُبح عَصَبانی هَستید؟

پدَرم مَعمولاً سَرِ ظُهر ناهار می‌خُورد.

او اَغلَب[1] سَرِشب به دیدنِ عمویِ پیرش می‌رَفت.

خواهرزادهٔ شما همیشه صُبح زود از خانه بیرون[2] می‌رَوَد.

تمرین نوزدَهُم

جمله بسازید:

۱. (گُذَشته، بارانِ، آمَد، شَدید، شبِ، ـــ ی)

۲. (بَرف، در، ماهِ، گذشته، چَند، نَیامده، است)

1. often 2. out.

۳. (شاگردها، سَرِ، روز، ساعتِ، هَر، هَشتِ، صُبح، به، می‌رَوَند، کلاس)
۴. (دو، تَعطیل، هفتهٔ، از، پیش، بانک‌ها، بوده‌اند)
۵. (هَمسایه، بَعضی از، ها، سَرِشب، پیشِ، من، آیند، می)
۶. (بِسیاری[1]، از، جَهان، مَردُمِ، هَنوز، نَدارَند، خانه)
۷. (ساعتِ، صُبح، پیش‌از، سه‌یِ، فُرودگاه، رفتم، به)
۸. (مَردُمِ، زود، صُبحانه، صُبح، بسیاری از، روستا،می‌خورند.)
۹. (شَدید،بادِ، شیشه‌ها، را، بعضی از، شِکسته است)
۱۰. (معمولاً، چه، ساعتی، شما، اداره، به، می‌روید؟)

تمرین بیستُم

بشنوید و تکرار کُنید:

دوهِزار (2000) ،

دَه هِزار (10000) ،

سیزدَه هِزار (13000) ،

بیست هِزار تومان (20000) ،

[پَنجاه هِزار تومَن] (50000) ،

صَد هزار ریال (100000) ،

دِویست هِزار مِتر[2] (200000) ،

پانصَد هزار سانتی‌متر[3] (500000) ،

چهارصَد و پَنجاه هِزار میلی‌متر[4] (450000) ،

1. = خیلی، but more formal. 2. metre. 3. centimetre. 4. millimetre.

سیصَد و شصت و هَشت کیلومتر[1] (368)،

سیصَد و هَفتاد و هَفت و نیم مترِ مُرَبَّع[2] (377.5)،

صَد و سی و سه هزار و شِشصَد و هَفتاد و نُه مترِ مَکَعَّب[3] (133679)،

هِزار و هَشتاد و پنج و نیم کیلو (1085.5)،

یک میلیون ونُه صَد و بیست و یک هِزار و هَشتصَد و چِهِل و یِک گِرَم[4] (1921841)،

دَوازدَه و نیم تُن[5] (12.5)،

صَد و چهل و چهار و نیم لیتر[6] (144.5)،

دِویست و سی و دو ساعَت (232)،

هَفتصَد و هجدَه دَقیقه (718)،

پانصَد و نَوَد و نُه ثانیه (599)،

شانزدَه هَفته (16)،

صد و نوزده ماه (119)،

دوهِزار و پانصدَ سال (2500)،

دو و نیم قَرن[7].

---

1. kilometre. 2. square metre. 3. cubic metre 4. gram 5. ton 6. litre 7. century

درسِ شِشُم

۷. عَدَد[1]   ۱۴۲۳۷[2]

چهاردَه هِزار و دویست و سی و هفت.

تمرینِ بیست و یکُم[3]

عَدَدها را در جُملههایِ زیر[4] بخوانید و آنها را با حَرف[5] بنویسید:

سِتاکِ حال	سِتاکِ گذشته	مصدر
فُروش	فُروخت	فُروختن

۱. یک تومان ۱۰ ریال است. پَس ۱۲۳/۵ تومان ۱۲۳۵ ریال میشَوَد.

۲. ماشینَم را به مَبلَغِ[6] ۱۱۲۰۰۰ تومان فُروختَم.

[ماشینِش رُو ۷۵۳۰۰ تومَن میفروشه]

---

1. number, **2. Unlike Persian letters,** the Persian numbers, just like in English, are written from left to right and read in the same manner. 3. The suffix ـُم (see footnote 1,p.1) is attached to the last (or the least) part of the compound numeral. اَوَّل and نَخُست may not be used in the construction of compound numerals. 4. below, following 5. letter. 6. for the sum of (= to the sum of).

۳. اَنجیر[1] را کیلویی ۱۳/۵ تومان می‌فروشند بَنابَراین قیمتِ ۵۹ کیلویِ آن ۷۹۶۵ ریال است.

۴. یک سال ۳۶۵ روز و هر روز ۲۴ ساعت است. بَنابَراین یک سال ۸۷۶۰ ساعَت می‌شَوَد.[2]

۵. قیمت ۱۴/۵ (14.5) کیلو برنج ۱۷۴۰ ریال است.

۶. شما این مَغازه را به مَبلغِ ۱۵۴۷۰۰ تومان خَریدید و بَعد از شش ماه آنرا به ۱۴۶۳۰۰ تومان فُروختید. این مُعامِله حُدودِ ۸۴۰۰ تومان بَرایتان ضَرَر[3] داشته است.

۷. [علی این مُوتورسیکلِت[4] رُو ۳۱۹۷۵ ریال از من خَرید و بعد از دُو هفته اون‌رُو ۳۵۷۳۵ ریال به حسن فروخت، تویِ این مُعامِله چه قَد سود داشته؟]

۸. بَرادرِ من کارمَندِ دُولَت است. حُقوق او در ماه ۷۴۲۳ تومان است. بنابراین درآمَدَش در سال ۸۹۰۷۶ تومان می‌شود.

۹. امسال ۱۹۸۷ میلادی و ۱۳۶۶ هِجریِ شمسی است.

۱۰. [بِبَخشید آقا، این تِلویزیونِ دستِ دُوُم[5] رُو چند می‌فُروشید ۳۵۰۰ تُومَن یا کَمتَر؟]

---

1. fig. 2. (it) becomes 3. loss 4. motorcycle 5. second – hand

۸. گذَشتهٔ دُور (بَعید)

past perfect

اسمِ مَفعول + گذشتهٔ فعلِ «بودن» ← گُذَشتهٔ دور (بَعید)[1]

رَفته + بودَم ← رفته بودَم — (I) had gone.

رَفته + بودی ← رفته بودی

رَفته + بود ← رفته بود

رَفته + بودیم ← رفته بودیم

رَفته + بودید ← رَفته بودید [بودین]

رَفته + بودَند ← رفته بودَند [بودَن]

نَرفته + بودَم ← نَرفته بودَم — (I) had not gone.

نَرفته بودی، نَرفته بود،

نَرفته بودیم، نَرفته بودید، نَرفته بودَند.

---

1 – The past perfect is formed by combining the past participle of the main verb with the simple past of the verb *budan* 'to be'. It indicates an action which occurred before another action in the past.
It is important to remember that (i) the two parts of the verb may not be separated from each other, (ii) only the second part is conjugated, (iii) budan 'to be' and dâshtan 'to have' are not used in the past perfect, but the simple past is used instead.

تمرین بیست و دُوُم

جاهای خالی را پر کنید:

مصدر	ستاک گذشته	ستاک حال
شُدن	شُد	شو
رَسیدن	رَسید	رَس
خوابیدن	خوابید	خواب

۱. من دیوانه شد... بود... — I had gone (=become) mad.

۲. تو چرا این قَدر گیج شد... بود..؟

۳. او از عَصَبانیت سُرخ شد... بود.... — She had gone red with anger.

۴. ما از گُرُسنِگی بی‌طاقَت شد.. بود...

۵. شما از سَرما کَبود شد... بود...

۶. آنها از گَرما بی‌هوش شد... بود...

۷. ماهی در هوای گَرم خِیلی زود فاسِد ... [می‌شه]

۸. وقتی که به خانه رسید، من تقریباً نصفِ غذایم را خورد... بود...

۹. بعضی از آدَمها زود نااُمید ... شَو ... [می‌شَن]

۱۰. هَمیشه قَبل از باران هَوا اَبری ... شود. [می‌شه ...]

۱۱. همه جا[1] سُکوت بود و او در تَختَش آرام خوابید ... بود...

۱۲. ما پیش از شما به ایستگاه اُتوبوس[2] رسیدَ ... بود...

۱۳. نامهٔ پدرم تا آن لَحظه به دستِ مَن نَرَسید... بود.

۱۴. شما شَب مَعمولاً چه ساعتی ... خوابِ ...؟ [می‌خوابین]

1. everywhere 2. bus

۱۵. آنها تا ساعتِ دویِ بَعد از نصفِ شب نَخوابید ... بود ...
۱۶. وقتی که هَوا توفانی شد من هَنوز به ایستگاهِ قَطار نَرسید ... بود...
۱۷. شما تازه از راه رسید ... بود ... که نامهٔ او رسید.
You had just (=freshly) arrived when (=that) his letter arrived (=reached).
۱۸. شُوهَرم ساعتِ دوازدَه و رُبع به خانه رسید و من تا این لَحظه نَخوابید ... بود...
۱۹. تو این مُوضوع را قبلاً به من نگفته ... بود...
۲۰. من تازه خوابید ... بود... که صِدایِ ضَعیفی به گوشَم رسید.

تَمرینِ بیست و سوُم

دیکته

بشنوید و به فارسی بنویسید:

yek sâl davâzdah mâh ast. har sâl chahâr fasl dârad. har fasl se mâh ast. ruze avvale sâle Irani avvale farvardin ast. farvardin, ordibehesht, va khordâd mâhhâye bahâr hastand. dar farvardin derakhthâ barge tâze miâvarand. gol va shekufe hame jâ dide mishavad[1]. hame ja zibâst. hameye mardom shâd o sarehâl hastand. dar mâhe farvardin havâ hanuz kami sard ast. ordibehesht garmtar as farvardin ast. tir, mâhe avval va mordâd, mâhe dovvom va shahrivar, mâhe sevvome tâbestân ast. dar tâbestân dabestânhâ va dabirestânhâ ta'til[2] hastand. dar in fasl miveye tâze farâvân va arzân ast. mehr, âbân va âzar mâhhâye pâyizand. ruze avvale mehr madresehâ dobare

1. is seen (=becomes seen) 2. closed

bâz mishavand. shâgerdhâ shâdâb o khoshhâl be madrese miravand va dars mikhânand. az mâhe âbân havâ kam kam sard mishavad. barge derakhthâ zard mishavad. dey, bahman va esfand mâhhâye zemestânand. dey sardtarin mâhe zemestân ast. dar zemestân barfe sangin va bârâne shadid miâyad. mardom lebâse garm mipushand.[1] dar mâhe esfand ham bârân besyâr ast vali havâ ziad sard nist.

1. (they) wear

فَصلِ سِوُم

CHAPTER 3

واژگان

blackboard	تَخته سیاه	soldier	سَرباز
set of shelves	قَفَسه	officer	اَفسر
map	نَقشه	police officer	اَفسَرِ پلیس
geography	جُغرافی	policeman	پاسبان
history, date	تاریخ	cake	کِیک
world	دُنیا	furniture	مُبل
life, living	زِندِگی	classroom	کِلاس
birth	تَوَلُّد	lesson, subject	دَرس
date of birth	تاریخِ تولّد	question	سُوال
born	مُتَوَلِّد	question (lit.)	پُرسِش
description	شَرح	answer	جَواب
biography	شرحِ زندگی	answer (lit.)	پاسُخ
meeting	دیدار	wall	دیوار
light, lamp	چراغ	enterance	دَرِ وُرودی
bumper	سِپَر	exit	دَرِ خُروجی

شیشهٔ جلو	windscreen
صَندوقِ عَقَب	boot
فَرمان [فَرمون]	steering wheel
دَنده	gear lever
گاز	accelerator
کِلاچ	clutch
تُرمُز	brake
تُرمُز دَستی	hand-brake
تُرمُز پایی	pedal brake
کِلید	key
مُسافِر	passenger
زَبان [زبون]	language, tongue
بازی	game, playing
اَسباب‌بازی	toy
نَفَر	person (unit for human)
عَدَد	number (unit for things)
دانه	grain (unit for things)
جِلد	copy (unit for books), cover
دَسته	bunch (unit for things)
مُشت	fist, handful
جور	sort, kind
نُوع	sort, kind

سَمت	direction, side
طَرَف	direction, side
قِسمَت	part
بیرون	outside
داخِل [تو]	inside
رَدیف	row
وَسَط	middle
بِین	between
روبِرو	face to face, opposite
کِنار	side
بالا	up, above
پایین	down, below
پُشت	back, behind
پُشتِ سر	behind the back
عَقَب	rear, behind, back
باتَربیَت	well mannered
مُؤَدَّب	polite
مُحتَرَم	respectable
باسَلیقه	tasteful
فَعّال	active
پُرکار	hard working
زیرَک	clever, tactful

interesting to read	خواندَنی[خوندَنی]	shy	خِجالَتی
peculiar to	مَخصوصِ	severe	سَخت‌گیر
really	واقِعاً (= واقِعَن)	serious	جِدّی
because, since	چُون	rough, tough	خَشِن
some, a quantity	مِقداری	sincere	صَمیمی
to want	خواستَن (= خا)	housewife	خانه‌دار [خونه‌دار]
to know	دانِستَن [دونِستَن]	guest	مِهمان [مِهمون]
to understand	فَهمیدَن	reception, party	مِهمانی [مِهمونی]
to stay, to remain	ماندَن [موندَن]	fixed	ثابِت
to send	فِرِستادَن	instructive	آموزَنده

درسِ هَفتُم

۹. جِلُو، عَقَب، رو بِرو، پُشت، پُشتِ سَر، بالا، پایین

جِلُوِ خانهٔ من	in front of my house
عَقَبِ اُتاق من	in the back of my room
روبِروِیِ خانهٔ من	opposite my house
پُشتِ خانهٔ من	behind my house
پُشتِ سَرِ من	behind my back
بالایِ خانهٔ من	over my house
بالایِ سَرِ من	over my head
لَبِ بالا	upper lip
لَبِ پایین	lower lip
پایینِ تَپّه[1]	down the hill
بالایِ تَپّه	up the hill

1 – hill.

تمرینِ بیست‌وچهارُم

بشنوید و تکرار کنید:

خواندَن

ماشینِ من چهار دَر دارد. دو دَر در قسمتِ جلو و دو درِ در قسمتِ عقب. درِ جِلُو، سَمتِ چَپ، مَخصوصِ راننده است. دوتا درِ عَقَب وَ درِ جلوِ سمتِ راست، مَخصُوصِ مسافِر هَستند. سِپَرِ جلو، جلوتر از چراغها و سِپَرِ عقب، عَقَب‌تـر از صَندوقِ عَقَب است. شیشهٔ جلو روبروی راننده و شیشهٔ عقب پُشتِ سَرِ اوست. دَنده در طَرَفِ راست راننده است و ترمزدَستی در طرفِ چپِ او. گـاز، کِـلاچ و تُرمز زیر پایِ راننده هستند. یک چراغ کوچک بالایِ سَرِ رانـنده است. بـعضی از ماشینها فقط دو دَر دارند. یکی مخصوصِ راننده و یکی برای مُسافِر. بـعضی از اتوبوسها سه دَر دارند. دو تا در قسمتِ جلو وَ یکی در قسمتِ عَقَب. شیشه‌های جلو وَ عَقَب ثابِت هستند ولی شیشه‌هایِ دو طَرَف، بالا و پایین می‌رَوَند. وقتی که شیشه پایین است هوا از بیرون به داخلِ ماشین می‌آید، وَ وقتی که شیشه بالاست پنجره بَسته است.

تمرینِ بیست و پَنجُم

پاسُخِ پرسِشهایِ زیر را به صورت جمله بنویسید:

۱. [ماشینِ شما چندتا دَر داره؟].

۲. آیا[1] هَمهٔ دَرها مخصوصِ راننده هستند؟

1 – So far you have noticed that no change of order is required to express a question. In speech the only difference between a statement and a question (in the absence of the interrogative words such as کُجا where, کی who, کِی when چه/چی what چطور how, etc...) is the tone of the voice. That is, a rising tone or a falling one on the final syllable for a question or a statement respectively. But in the written style, when there is no **interrogative word**, the question may be introduced by the particle آیا together with a rising tone on the final syllable.

۳. پَس، کدام در مالِ رانَنده است؟
۴. تُرمُز زیرِ کدام پاست؟
۵. در ماشینِ شما، فَرمان کُدام طَرَف است؟
۶. کُدام تُرمُز پایین‌تر است؟ تُرمُز دستی یا ترمُز پایی؟
۷. پُشتِ سرِ رانَنده چیست؟
۸. شیشهٔ جلو در کُدام قسمت است و شیشهٔ عقب در کدام قِسمت؟
۹. چراغ داخلِ ماشین شما در کُجاست؟
۱۰. ماشینِ شما چند پَنجِره دارد؟ هریک[2] در کدام قسمت است

تمرین بیست‌وشِشُم

جاهای خالی را پر کنید:

(جِلُو، عَقب، جِلوِ، عَقَبِ، وَسَط، پُشت، پُشتِ‌سر، رو، روبرو، بینِ، کنارِ)

۱. در کلاسِ ما سه رَدیف صندَلی است: ردیفِ...، ردیفِ... و ردیفِ... .
۲. ... هر صندلی یک میزِ کوچک است.
۳. ... هر میز یک صندلی است.
۴. میزِ مُعَلِّم... تر از همهٔ میزهاست.
۵. مُعَلِّم... میزِ خُودش می‌نشیند.
۶. تَخته سیاه ... مُعَلِّم و... یِ شاگردهاست.
۷. وقتی که مُعَلِّم می‌نشیند ... یَش به طَرَفِ شاگرِدها و... ش به سَمتِ تَخته سیاه است.

---

2 - each, each one.

۸. در... کلاس، ... شاگردها و... یِ مُعَلِم یک قَفَسهٔ کتاب است.
۹. این کِلاس دو دَر دارد: دَرِ وُرودی وَ دَرِ خُروجی. دَرِ وُرودی دَر قسمَتِ ... نَزدیکِ تَخته سیاه و دَرِ خُروجی در قِسمَتِ ... نَزدیکِ قَفسه و... شاگِردهاست.
۱۰. ... یِ هر دَر یک پَنجره است.
۱۱. ... یِ دیوارِ سَمتِ راست ... دو دَر یک نَقشهٔ ایران دیده می‌شَوَد.
۱۲. مَجید همیشه در ردیفِ ... می‌نشیند چُون چَشمَش ضعیف است.
۱۳. اکبرِ اِمامی[1] ... مجید در ردیفِ ... و ... یِ مُعَلّم می‌نشیند.
۱۴. رضا عَلَوی[1] هَم ... مجید در ردیفِ ... می‌نشیند.
۱۵. صَندَلی بیژَن[2] در ... کلاس ... قَفَسهٔ کتاب ... دَرِ خروجی است.
۱۶. مُحسِن ... مَجید و حَمید در ردیفِ ... می‌نشینَد.
۱۷. صندلیِ یوسِف[2] ... صندلیِ بیژَن است.
۱۸. یوسف ... بیژن و پَرویز[2] می‌نشیند، چون با هَم دوست هَستند.
۱۹. مُعَلّم در ... تخته سیاه ... یِ شاگردها می‌ایستَد[3] و به آنها درس می‌دهد.
۲۰. هَمهٔ شاگردها سَرِ ساعت به کلاس می‌آیند و... میزهای خُودشان می‌نشینَند

1 – First name is joined to the surname by adding the particle ِ (– e) "the genetive sign" to it. But if the first name ends in a vowel it does not take this particle. 2 – A male name. 3 – (He) stands.

تمرینِ بیست و هَفتُم

بشنوید و تِکرار کنید:

.۱۰

صُبحِ جُمعه = جُمعه صُبح	the morning of Friday = Friday morning.
صُبحِ اِمروز = اِمروز صُبح	the morning of today = today morning.
ظُهرِ شنبه = شَنبه ظُهر	Saturday noon.
ظُهرِ دیروز = دیروز ظهر .	yesterday noon.
عَصرِ چهارشنبه = چهارشنبه عَصر	Wednesday evening.
عَصرِ پَریروز = پَریروز عصر	the day before yesterday evening.
شَبِ[۱] جُمعه = پَنجشَنبه شَب[۲]	Thursday evening / night
شَبِ شَنبه = جُمعه شب	Friday evening / night.
شَبِ یکشنبه = شَنبه شب	Saturday evening / night

مَعذِرَت می‌خواهَم[۳] [می‌خوام]، امروز چه روزیست [چه روزیه]؟

امروز دوشنبه اَست [دوشمبه‌اَس].

فَردا چَندُم[۴] است [چَندُمه]؟	What date is tomorrow.

فردِا بیست‌ودُوُم است [بیست و دُوُمه].

چه ماهی؟	what month?

بیست‌ودُوُم چه ماهی؟

بیست‌ودوّم خرداد / بیست‌ودُوُم خُردادماه.

---

1. The use of the word شَب with the days of the week is completely different from عَصر، ظُهر، صبح etc. Because according to a traditional reckoning (no longer used officially, but common in everyday speech) the day begins at sunset. Consequently the first part of a day is the evening of the preceding day. Therefore شَبِ جُمعه, for example, is equivalent to Thursday evening. 2. This is a modern usage, and rather formal. 3. Excuse me. 4. See footnote I, P. I.

چه سالی؟

بیست‌وسوّمِ خردادِ چه سالی؟

بیست‌وسوّمِ خردادِ سالِ هِزاروسیصَد و شَصت‌وشش (۱۳۶۶/۳/۲۳).

صُبحِ شَنبهٔ سوّمِ بهمنِ هِزاروسیصَد و شصتِ شَمسی هاله[1] به دُنیا آمد[2]

تاریخِ تَوَلُّدِ او سِوّمِ بَهمنِ هِزار و سیصد و شصت (۱۳۶۰/۱۱/۳) است.

او در سِوّمِ بَهمنِ ۱۳۶۰ مُتوَلّد شد.

تاریخِ زِندِگیِ او جالب و خواندَنی است.

تاریخِ هَر کِشوَری شَرحِ زِندِگیِ گُذَشتهٔ مَردُمِ آن کِشوَر است.

تاریخ درسِ شیرین و آموزَنده و مُفیدی است.

در چه تاریخی او را دیدید؟

دیدارِ اَوَّلِ ما در تاریخِ بیست‌وهَفتِ اُردی‌بهشتِ سالِ هزاروسیصَد و شَصت‌وچهار بود.

نامهٔ شُما بِدونِ تاریخ بود.

از تاریخِ ۱۳۶۱/۳/۲۴ تا تاریخِ ۶۱/۶/۸ در تهران بودَم.

1. A female name 2. She was born (= came to the world).

تمرینِ بیست‌وهَشتُم

پاسُخ پرسِشهای زیر را به صورت جمله بنویسید:

write the answer to the following questions in sentences.

۱. در چه سالی مُتَوَلّد شده‌اید؟

۲. تاریخ تولّدتان کِی است؟

۳. روزِ تولُّدتان چه روزیست؟

۴. دیروز چَندُم بود؟

۵. در چه ماهی به دنیا آمدید؟

۶. دیدارِ اَوَّلِ شما با هَمسَرِتان در چه تاریخی بود؟

۷. آیا تاریخِ کِشوَرِ خُودتان را خوب خوانده‌اید؟

۸. به نَظَرِ شما[1] تاریخ آموزنده‌تر است یا جُغرافی؟

۹. آیا شما به نامهٔ بِدون تاریخ جَواب می‌دهید؟

۱۰. آیا تا به حال نامهٔ بدون تاریخ نوشته‌اید؟

---

1 in your openion

درسِ هَشتُم

مصدر	ستاکِ گذشته	ستاکِ حال
خواستن	خواست	خواه
دانِستَن	دانِست	دان

تمرین بیست‌ونُهُم

بشنوید و تِکرار کنید:

من	می‌خواهَم [می‌خوام][1]	می‌دانَم [می‌دونَم]
تو	نِمی‌خواهی [نِمی‌خوای]	می‌دانی [می‌دونی]
او	می‌خواهَد [می‌خواد]	می‌دانَد [می‌دونه]
ما	نِمی‌خواهیم [نِمی‌خوایم]	می‌دانیم [می‌دونیم]
شما	می‌خواهید [می‌خواین]	می‌دانید [می‌دونین]
آنها	می‌خواهَند [می‌خوان]	می‌دانَند [می‌دونَن]

1 – I want.

ببین این آقا چه می‌خواهَد [چی می‌خواد]

[ببخشید. آقا، شما چی می‌خواین؟]

[اَزِشون بِپُرس چی می‌خوان]، اَزِشان بپرسید چه می‌خواهَند.

[مَعذِرَت می‌خوام، شما چی می‌خواستین؟]

نمی‌دانم اَز من چه می‌خواهی. [نِمی‌دونم از من چی می‌خوای؟]

[خودِت می‌دونی چی می‌خوای؟]

من از هیچ‌کَس هیچ چیز نِمی‌خواهَم. I do not want anything from anybody.

هر بار که او را می‌دیدَم چیزی از من می‌خواست.

[هر دَفه که او رو می‌دیدم یه چیزی اَزَم می‌خواست.]

Every time I saw him (he) wanted something from me.

تا انجا که من می‌دانَم او مقالهٔ شما را هَنوز نَخوانده است.

so far as I know he has not read your article yet.

[من می‌دونم که او این بارونی‌رو می‌خواد.]

I know that she wants this raincoat.

از کجا می‌دانید او چه می‌خواهد؟

How (= from where) do you know what he wants?

تمرینِ سی‌اُم

به فارسی بنویسید:

1. [What do you want from me?]
2. [See what that child wants.]
3. Does she know what (she) wants?

4. As far as I know they don't want this old car.

5. [(I) don't know what (I) want.]

6. Tell me (=to me) whatever you want.

7. What did they want from you?

8. What do you want from your father?

9. Excuse me sir! How much money do (you) want?

10. The child wants his mother.

11. [(I) gave him (= to him) whatever he wanted (=whatever ......).

12. He did not know what (he) wanted (=wants).

13. I know your name, but you don't know my name.

14. Do they know who I am?

15. She doesn't know anything.

تمرینِ سی‌ویکُم

بشنوید و تکرار کنید:

۱۱.

دو نَفَر[1] مَرد.	two men (= two persons (of) man).
چَند نَفَر پاسبان.	few policemen
پَنج نَفَر زَن	
یک مُشت آدم	a handful (=fist) of persons.
چهار عدد نان	four loaves of bread (= four numbers)

1 – Frequently an appropriate indicative word is inserted between the numeral and its noun. This gives some indication of what the following noun might be. But in spoken language many of the indicative words are replaced by تا (see book I,p. 117).

هفت دانه تخمِ مرغ

شِش‌جور غذا — six kinds of food

دَه نُوع میوه — ten kinds of fruit.

سه دَست لباس — three suits (= hand) of clothes.

یک دَسته گل، کِلید — a bunch of flowers, keys

یک شاخه گُل — one (= branch of) flower.

[دوتا مرد، چن‌تا پاسبان، پنج‌تا زن، چارتا نون، هف‌تا تخمِ مرغ]

تمرین سی‌ودُوُم

جاهای خالی را پُر کنید:

(نَفَر، عَدَد، جِلد، دَست، دَسته، دانه، کیلو، مُشت)

۱. دوازده... سَرباز

۲. چهل‌وپنج... کتاب

۳. سی... آدَم

۴. هفت... خیار

۵. سه... گوشت

۶. دو... مُبلِ نُو

۷. یک... آدمِ دیوانه

۸. یک... گوشتِ فاسد.

۹. پَنج... پیاز

۱۰. شش... کِیکِ تازه

۱۱. دو... میز و دَه... صندلی

۱۲. هشت... پیشخدمتِ زِرَنگ

۱۳. دو... کارمَندِ فَعّال

۱۴. یک... گُلِ تازه

۱۵. نُه... قُرآنِ مجید[1]

۱۶. ده... از مُسافِرها آمَدَند.

1. The Holy Qur'an

تمرین سی‌وسوم

بشنوید و تکرار کنید:

۱۲.

هَمه + ـَ ش ⟵ هَمه‌اَش [هَمَش].		All of it.
کُدام + ـَ ش ⟵ کُدامَش [کُدومِش]؟		Which one (of the two)?
هَمه + ـِ مان ⟵ هَمهٔمان[1] [هَمَمون].		All of us.
کدام + ـِ مان ⟵ کدامِمان [کُدومِمون]؟		Which one of us?
هَمه + ـِ تان ⟵ هَمهٔتان [هَمَتون]		All of you.
هیچکُدام + ـِ تان ⟵ هیچکُدامِتان [هیچکدومِتون].		None of you.
یکی + ـِ شان ⟵ یکی‌شان [یکی‌شون].		One of them.
دو نَفَر + ـِ شان ⟵ دونَفَرِشان [دونَفَرِشون].		Two of them.
کُدام + ـِ شان ⟵ کُدامِشان [کُدومِشون]؟		Which of them?
بَعضی + ـِ شان ⟵ بَعضی‌شان [بَعضی‌شون].		Some of them.

تمرینِ سی‌وچهارُم

بشنوید و تکرار کنید:

مصدر	ستاک گذشته	ستاک حال
فَهمیدَن	فهمید	فَهم
ماندَن	ماند	مان
فِرِستادن	فرستاد	فِرِست

مُعَلِّم از شاگِردها پُرسید: همهٔتان مُوضوع را فَهمیدید؟

[1] ـ همه‌یِ‌مان.

بَعضی از شاگردها گُفتند: بله، فَهمیدیم. ولیٰ بعضی‌شان گُفتند: خیر، ما هَنوز نَفَهمیده‌ایم.

هیچکُدامِشان درس را واقِعاً نَفَهمیده بودند.

حالا می‌فَهمَم چرا درس را نِمی‌فَهمی.

کُدامَش را می‌خواهی؟ این یا آن؟

[هیچکُدومِش رو نِمی‌خوام. چُون چیزی اَزِشون نِمی‌فَهمَم.]

همه‌مان [همه‌مون] واقعاً فَهمیدیم که او راست می‌گویَد [می‌گه].

امروز را در خانه می‌مانَم چُون خَسته‌ام.

هَفتهٔ گُذَشته نامه‌ای بَرایش فِرِستادَم و در آن نِوِشتم که یک نَفَر را پیشَش می‌فِرِستم.

لطفاً یکی از شاگِردها را پیشِ او بِفِرِستید.

خواهِش می‌کُنم[1] برای شام بِمانید.

چَند روز اینجا می‌مانیم وَ بَعد به مازَندَران[2] می‌رَویم.

کَمی [یه کَمی] پول می‌خواهم [می‌خوام]، کِی می‌فِرِستید [می‌فِرِستین]؟

مِقداری پول بَرایت [بَرات] فِرِستاده‌اَند [فِرِستادَن]، رَسیده است یا نَه [رِسیده یا نَه]؟

چه‌قَدر از درس را می‌فهمید؟

1 – Please (= I beg.). 2 – A province in the north of Iran.

تمرینِ سی‌وپَنجُم

جاهای خالی را پُر کنید:

۱. او هیچ چیز نِمی‌فهم...

۲. من نِمیدان... شما چه‌قَدر از آن را فَهمیده...

۳. شما خوب می‌فهم... من چه می‌گوی...

۴. [اونا واقِعاً می‌فهم... من چی می‌گ...]

۵. واقعاً خُوشحالم، چون پِدَرم مِقداری پول برایَم فِرستاده...

۶. پِسَرَم را پیشِ شما می‌فرست...

۷. آنها تا کِی پیشِ او می‌مان...؟

۸. این‌قَدر[1] روزنامه بَرایَش نَفِرِست... او وَقتِ خواندَنِ آنها را نَدار...

۹. شما بچّه‌ها را کُجا فِرستاده...؟

۱۰. من اِمشب را در مَنزِلِ خاله‌اَم می‌مان... و فردا پیشِ عَمویم می‌رَو...

۱۱. تُو: فَهمیده...، نَفَهمید...، نِمی‌فهم...، فَهمیده بود...

۱۲. من: فِرِستاده...، می‌فِرِست...، نَفِرِستاد...، نِمی‌فِرِستاد...

۱۳. او: می‌مان...، نِمی‌فهم...، نَمانده...، مانده...، می‌فرست...

۱۴. شُما: ماند...، نَفَهمیده...، مانده بود...، نِمی‌فِرِست...، بِفِرِست...

۱۵. ما: فهمیده بود...، نِمی‌فِرِست...، ماند...، می‌فِرِستاد...، نَفَهمیده...

۱۶. آنها: فَهمید...، نِمی‌مان...، نَمانده...، فرستاده بود...، فَهمیده...

---

1 – so many (= this much).

تمرینِ سی‌وشِشُم

به فارسی بنویسید:

1. One of them stayed with me.

2. None of us understood the matter.

3. Please send three of them to me.

4. Why don't you send me (= for me) a letter?

5. [Which of you will stay (= stay) with her?]

6. Some of them had not yet understood.

7. Who really understands (= that) what he is saying?

8. She had not understood till three days ago.

9. One of you (should) stay at home tomorrow.

10. All of them stayed in this country for good (= for always).

11. (They) sent all of us to a bad place.

12. I have not sent him anything because (I) don't know where (he) is.

13. (I) will send you (= for you) all of it.

14. He doesn't really want any (= none) of them.

15. Which of them do you really want more?

درسِ نُهُم

۱۳. فِعل + ضَمیرِ مَفعولی

Objective pronoun verb

دیدَم + ـَ ش ← دیدَمَش [دیدَمِش] = او / آن را دیدَم[1] (I) saw him / it

دیدم + ـَ ت ← دیدَمَت [دیدَمِت] = تُو را دیدَم. (We) saw you (sing.).

می‌بینیمِشان [می‌بینیمِشون] = آنها را می‌بینیم. (We)see them.

می‌بَرَندَم [می‌بَرَنَم] = مَرا می‌بَرَند. (They) are taking me (to ....)

بِخُورَش [بُخُورِش] = آن را بِخُور. Eat it.

من می‌بینَمَت [می‌بینَمِت] = تُو را می‌بینَم. I (will) see you.

تو نَدیدیش = تو او را نَدیدی. You did not see him /it.

1 – The Direct object of a verb (see book 1, p, 118) can also be represented by the objective pronouns attached directly to the verb. The objective pronouns differ in function from the possessive pronouns (see book 1,p. 79) in that they may be attached only to the verb, whereas the former are attached to nouns, prepositions and the like.

تمرین سی‌وهَفتُم

به فارسی بنویسید:

1. [Write it!]
2. [Did (you) write it?]
3. [(They) brought him.]
4. [I do not see you.]
5. [(I) sold it.]
6. (I) send them.
7. [(you) bring it.]
8. [bring it!]
9. I take you (sing.)
10. Did (you) eat it?
11. Did (you) read it?
12. I did not read it.
13. How many times do (you) see him?
14. [(I) see them tomorrow.]
15. (I) did not recognize (= know) him first.
16. (I) catch it.
17. (He) caught it.
18. [I didn't catch it.]
19. catch it!
20. (I) had caught it.

تمرینِ سی‌وهَشتُم

جمله بِسازید:

۱. [بار، خیابون، چند، ـَ م، تویِ، ـِ ش، دید، من]

۲. [ساعتِ، پنجِ، ظُهر، بیار، بَعد از، اینجا، ـِ ش]

۳. [دوشَمبه، صُبح، هَشت، ساعتِ، ـِ ت، بینم، می]

۴. [ـِ تونِ، کِی، ـَ م، بینـ، می، من].

۵. [خورد، چرا، ـ ش، ـ یـ، تُو؟]

۶. [بَرینـ، کجا، ـَ م، می؟]

۷. [دید، ـ ش، کُجا، ـ یـ، تُو؟]

۸. [اداره، تویِ، ـَ م، ـِ ش، دید]

۹. [پیشِ، ـَ م، تُو، ـِ ش، می‌فِرِستـ]

۱۰. [بِفِرِستـ، من، لطفاً، ـِ شون، پیشِ]

۱۴. ..... چطُور [چه جور] + اسم + ـ ی.....؟[1] What kind of...?

آقایِ[2] اِمامی چطُور آدَمی است؟

What sort of person (= a person) is Mr. Emami? [آقایِ اِمامی چه جور آدَمیه؟]

What kind of (=a) woman is Mrs. Eamami? خانُمِ امامی چطُور زَنی است؟

[این چطُور کتابیه؟]

فارسی چه نُوع زَبانی است [زَبونیه]؟

---

1. This construction is frequently used to inquire about the nature and quality of somebody or something.

2. The titles آقا (Mr.) and خانُم (Mrs. Miss) are linked to the name (usually surname) by adding ـِ (-e) to the title. Other titles such as دکتُر (Dr.), مُهَندِس (Eng.) etc. do not take this -e.

آقا and خانُم may also be used after the first name, e.g. احمَدآقا، سیما خانُم. In this case the particle (-e) does not intervene. This construction is an informal one and is mostly used among friends.

تمرینِ سی و نُهم

بشنوید و تکرار کنید:

هَمسَرِتان چطُور زَنی است؟

او زَنی با سَلیقه وَ فَعّال است.

[او زنِ باسَلیقه وَ فعّالیه.]

[آقایِ دُکتر مَجیدِ کیوان چه طُور دُکتریه؟]

[ایشون دُکتُرِ بِسیار با تَربیت وَ پُرکاریه.]

[رَئیسِتون چه جور آدَمیه؟]

[آدَمِ جِدّی وَسَخت گیریه، ولی واقعِاً مُؤَدَّبه.]

[ناصِر چه جور شاگِردی بود؟]

او پِسَری صَمیمی و مُؤَدَّب وَمِهرَبان بود.

[هَمسایه‌هاتون چه جور آدَمهایی هَستَن؟]

[هَمه‌شون آدَمایِ خوبی هَستَن فَقَط یکی‌شون کَمی خَشِنه.]

[اون آقارُو می‌شِناسی؟ چه جور آدَمیه؟]

[تا اونجا که مَن می‌دونَم، آدَمِ بِسیار مُحتَرَمیس.]

تمرینِ چهِلُم

به فارسی بنویسید:

1. What sort of a girl is Nahid?
2. She is very shy but really clever.
3. [What kind of a game is this?]
4. [(It) is a rough and really dangerous one (= game)].

5. My colleague is a tough but hard-working person.

6. What sort of people (= persons) are your friends?

7. All of them are really respectable.

8. What kind of a question is this?

9. What kind of a cake was (it)?

10. (It) was not very sweet, but (it) was tasty.

تمرین چِهِل و یِکُم

بشنوید و تکرار کنید:

یک مِهمانی ناهار

آقایِ ایرَج کیانی[1] هَمکارِ آقایِ هادی عامِری[1] است. ایرج[2] و خانُمَش، فاطِمه، اِمروز در خانهٔ هادی مِهمانِ ناهار هَستَند. فاطمه و مَریَم چَند سال است که با هَم دوستَند. فاطمه یک خانمِ خانه‌دار است. او یک دُختر به نامِ مینا دارد. مینا چهار سال دارد و دختری زیبا و شیرین است.

(در راه)

ایرج: یه دَسته گُل بَراشون می‌خَرَم. چطُوره؟

فاطمه: آره، خوبه. یه دَسته گلِ قَشَنگ بِخَر. مَریَم گُل خیلی دوست داره.[3]

1 – A surname. 2 – A male name. 3 – (She) likes very much.

(در خانهٔ هادی)

ایرج و فاطمه: سَلام....

هادی و مریم: سَلام.... چشم ما رُوشَن.[1]

مریم: خیلی خوش آمدین. بِفرمایین تو. وای... چرا زَحمَت کِشیدین[2]؟ شما خودتون گُل هَستین.

ف: خواهِش می‌کُنَم.[3] قابِلِ شما رو نَداره.[4]

ها: خُب... حالِتون چطُوره خیلی وَقته[5] شما رو ندیدیم. خوبین؟

ا: بَد نیستیم. خدارو شُکر.[6] شُما چطُورین؟

م: مام (=ما هم) خوبیم. ماشاللا[7] مینا جون چه دُخترِ بُزُرگی شده! چه نازه[8] ماشاللا!

ا: خُب، هادی جان! چه خبر[9]؟

ها: سَلامتی.[10] خَبَرِ تازه‌ای نَدارَم.[11] شُما چه خَبَر؟

ا: دیروز صُبح جَواد[12] رُو دیدَم. جَواد که یادِت هست؟[13]

ها: اُو... آره، خِیلی وَقته نَدیدَمِش.

ا: مَنَم (= هَم) خِیلی وَقت بود نَدیده بودَمِش. طِفلَک[14] خیلی گِرِفتاره[15]، اَوَّل من رو نَشناخت.

ها: خُب، حالِش چطور بود؟

ا: مُدَّتی مَریض بوده.[16] حالا خوب شده، خُدا رو شُکر. می‌رَفت اداره.

م: چایی بِفَرمایین. با کِیک بُخُورین. کِیک رو خودم پُختَم.[17] نمی‌دونَم خوب شُده یا نه.

---

1. See footnote 1, book 1.p. 112. 2. A complementary phrase meaning "too much trouble for you" used when a gift etc. is presented to some one. 3. A complementary reply to a complement, meaning "I beg you" 4. A complementary phrase, meaning "it is not worthy of you, it is nothing, etc", used when a gift, etc, is presented to some one. 5. (it) is a long time (= much time). 6. Thank God. 7. "Touch wood", a complementary word used to prevent the influence of an evil eye. 8. How sweet (she) is! 9. What news? it is customary to inquire about news in a meeting. 10. Helth, a reply to "what news?" 11. No fresh news. 12. A male name. 13. You do remember Javad, don't you? 14. "Poor fellow." used sympathetically. 15. (He) has many problems. 16. (He) has been sick (for) some time. 17. (I) myself cooked the cake.

ف: خیلی خوشمَزّه‌اَس.

م: نوشِ جان.[1] مینا جون! تُو چرا هیچ چی نِمی‌خوری؟ بُخُور دُختَرَم! نَتَرس، چاق نِمی‌شی!!... رامین! بیا! دوستِت اومَده.

رامین: سَلام.

م: بُرُو اسباب بازیت رُو بیار، با مینا بازی کُنین.[2]

ر: چَشم.

ف: رامین هَم پِسَرِ بُزُرگی شده ماشاللاّ. خُدا بِبَخشه![3]

م: راستی![4] فاطمه جون! این لِباس رو از کُجا خَریدی؟ خیلی قَشَنگه. چه رَنگِ خوبی! خیلی بِهِت می‌آد.[5] تُو اُصولاً[6] خیلی با سَلیقه‌ای.

ف: خواهِش می‌کنم. چِشماتون قَشَنگ می‌بینه.[7] این رو از فُروشگاهِ نَزدیکِ خونَمون خَریدَم.

م: مُبارَکه.[8] تُو هَمیشه چیزایِ خوبی می‌خَری. اَگه وَقت داری[9] یه روز با هَم بِریم، مَنَم (= من هَم) یه لِباس می‌خوام.

ف: باشه. سه‌شَنبهٔ آیَنده[10] خوبه؟ ساعتِ پنج بَعد از ظُهر.

ها: خُب، ایرَج جان! از ادارَت بگو.[11] این تابِستون جایی نِمی‌رین؟

ا: چرا.[12] شایَد چَند روزی بِریم شُمال.[13] کِنارِ دریا.[14]

ها: مام (=ما هم) شایَد بِریم. شُما کِی می‌رین؟ کُجا می‌رین؟

ا: ما می‌ریم رامسَر.[15] از پونزدَهُم تا سی‌اُم مرداد.

1. See footnote, 7. p. 18 2. Play with Mina. 3. "May God protect...", usually used when one's child is being admired. 4. by the way. 5. (it) suits you very much. 6. in principle. 7. "It is your eyes that see everything beautiful", a complementary reply to some one who admires something or somebody. 8. A complementary phrase meaning "may you be blessed with it" used for something new, success, happy news, etc. 9. If you have time. 10. Next (= coming). 11. Talk about your office. 12. Yes, a positive reply to a negative question, equivalent to the French "si" 13. "We may go to the north for a few days" 14. Seaside. 15. A northern seaside resort.

ها: خُوش بِگذَره.[1] شایَد مام اومَدیم.

م: ناهار می‌خورین؟ آماده[2] است. بِفَرمایین.

ف: وای... عَزیزم.[3] چه قَد زَحمَت کشیدی![4] چه هَمه غذا![5]

م: خواهِش می‌کُنم. مینا جون! چی می‌خوای؟

مینا: من... قُرمه‌سَبزی[6] می‌خوام، مُرغ هَم می‌خوام.

م: بیا[7] دخترِ خوبَم. بُخُور، نوشِ جونِت. رامین! تو چی می‌خوای؟

رامین: من فَقَط مرغ می‌خوام با پُلو.[8]

ا: اوم... چه خُوشمَزّه‌اَس. دستِ شما دَرد نکنه.[9]

م: نوشِ جانِتون!

(بعد از نهار)

ا: مَریَم خانُم، خیلی زَحمت کِشیدین. خَسته نَباشین![10] واقِعاً مُتِشَکّرم.

م: نوشِ جان! خُب، بَعد از غَذا چایی می‌خورین یا بَستَنی؟

مینا: من بَستَنی می‌خوام.

رامین: مَنَم بَستَنی.

م: آقایِ کیانی! شما چی؟ فاطمه جون! تو چی؟

ف: ما چایی می‌خوریم.

رامین: بابا! تِلویزیون یه فیلمِ خوب داره

ها: اُو... آره. با هَم می‌بینیم.

---

1. "Have a nice time, enjoy yourself". 2. Ready. 3. My dear, darling. 4. "What a great deal of trouble you have taken, a complementary sentence. 5. "What a lot of food" a complementary phrase. 6. A kind of dish. 7. Here you are. 8. cooked rice. 9. See footnote 3, book 1, p. 142. 10. «May you not be tired»! a complementary sentence used when some work has been done.

(بعد از تماشای[1] فیلم)

ف: خُب، مَریم جون! خیلی خُوش گُذَشت.[2] مُتشَکّرم. حالا بِگو کِی می‌آیین خونهٔ ما.

م: مَنزِلِ خُودِتونه.[3] حالا نِمی‌دونَم. بَعداً بِهِت می‌گَم.

ا: خُب با اِجازِه.[4] قُربانِ شما. خُداحافِظ.

ف: مَریم جان! قُربانِ تو.

مینا: خُداحافِظ.

هادی و مَریم: خُوش اومَدین،[5] روز به خِیر،[6] خداحافظ.

1. watching 2. We enjoyed ourselves, we had a nice time. 3. «(It) is your own house», a complementary sentence used to invite some one to one's house. 4. With (your) permission, used before saying good bye or doing something. 5. You are welcome. 6. Good day!

فَصلِ چهارُم

واژگان

کِتاب‌فُروشی	bookshop
لِباس فُروشی	clothe shop
جَواهِر فُروشی	jeweller
خَیّاطی	tailor's
کَفّاشی	shoemaker's
نَجّاری	carpenter's workshop.
عَکّاسی	photographer's atelier
آرایِشگاه	barber's shop
پُمپِ بِنزین	petrol station
مَسجِد	mosque
مَطَب	surgery
داروخانه	drug-store, pharmacy
مُشتَری	customer
سَبزی	vegetables
جَعفَری	parsley
نَعناع	mint
تَره	leek
اِسفِناج	spinach
تُرُبچه	radish
هَویج	carrot
سیر	garlic
کَدو	gourd
کَلَم	cabbage
بادِنجان [بادِمجون]	aubergine
بو	smell, scent
خُوشبو	sweet-smelling
عَطر	perfume
اُدکُلُن	eau-de- Cologne
بَندِ کَفش	shoe-lace
کار	work,job, task, business
سَخت	hard, difficult
مُشکِل	hard, difficult.

wide	پَهن	easy	آسان [آسون]
shore	ساحِل	blade	تیغ
ship	کَشتی [کِشتی]	sharp	تیز
journey	سَفَر	blunt	کُند
busy, occupied	مَشغول	blood	خون
crowded	شُلوغ	finger	اَنگُشت
quiet (not crowded)	خَلوَت	tooth	دَندان [دَندون]
asleep, sleep	خواب	samovar	سَماوَر
awake	بیدار	pan	قابلمه
bombardment	بُمباران	yard, garden	حَیاط
cruel	بی‌رَحم	bathroom	حَمّام [حَموم]
helpless, poor	بی‌چاره	lavatory	دَستشویی [دسشویی]
poor	فَقیر	family	خانِواده [خونِواده]
correct, right, correctly, properly	دُرُست	electricity, light	بَرق
		thuderbolt	صاعِقه
mistake, wrong, incorrect	غَلَط	ground, earth	زَمین [زِمین]
inhabitant	اَهل	earthquake	زَمین‌لَرزه
hurry	عَجَله	earthquake	زِلزِله
remainder, rest	بَقیّه	flood	سِیل
careful	مُواظِب	cross-roads	چهار راه [چار راه]
sure	مُطمَئِن	pavement	پیاده‌رُو
obliged	مَجبور	narrow	باریک

بایَد	must, should, have to	فِعلاً (= فِعلَن)	at present, at the moment
اَگَر	if	نِسبَتاً (= نِسبَتَن)	relatively
مُمکِن	possible	جُز / بِجُز	except
اِمکان	possibility	وَ جُز آن	etc.
آیَنده	coming, future	وَ غِیرِه	etc.
بُریده	cut	تَوانِستَن	to be able
پُخته	cooked	پُختَن	to cook
پوشیده	covered	ریختَن	to pour
هَرجا / هَر کُجا	wherever	بُریدَن	to cut
هَرمُوقِع / هَر وَقت	whenever	پوشیدَن	to wear, to put on, to cover
هَرقَدر / هَر چه [هَر چی]	whatever	بَستَن	to tie, to shut
هَرچه زودتَر	as soon as possible	زَدَن	to hit, to strike
یِک خُرده [یه خورده]	a little, some	حَرف زَدَن	to talk, to speak
چُون	because, since, as	کَردَن	to do, to accomplish

درسِ دَهُم

۱۵. {بِ / بی} + ستاکِ حال + شِناسهٔ صَرفی ← حالِ اِلتِزامی[1]

(Do) I go?	بِ + رَو + ـَـ م ← بِرَوَم [بِرَم]؟
If you give.	اگر بِ + دِه + ـ ی ← بِدِهی [بِدی]
He must come.	بایَد بی + آ + ـَـ د ← بیاید[2] [بیاد]
Perhaps we bring.	شایَد بی + آور + ـ یم ← بیاوریم [بیاریم]
If I do not go.	اَگَر نَرَوَم [نَرَم]
You must not go.	نَباید بِرَوی [بِری]
	نَیاید [نَیاد]، نَیاوَریم [نَیاریم][3]

1. The Present Sbjunctive, which is frequently used in Farsi, is formed by prefixing the present stem with the prefix بِـ "be –" (or 'بی–' "bi" when the stem begins with a vowel other than /i/) and adding the conjugational endings. By itself, it has the meaning of doubt or uncertainty. That is, it indicates an action, in the present time or future, which may or may not happen. It is, therefore, generally used: I) as a dependent verb in such constructions as می‌خواهَم بِرَوَم "I want to go", می‌روم بِخَرَم "I am going to buy" می‌تَوانَم بِخُورَم "I can eat" etc., in which the second action is dependent on the first; II) after words such as اَگَر if, بایَد must, شایَد perhaps and the like. It can, however, be used independently only in the shape of intrrogative or imperative, e. g. بِخُورم "(can) I eat?" بِرَویم "(let's) go". Notice that both verbs should be conjugated.

2. See footnote 1, book 1, P. 104.

3. The subjunctive is made negative by replacing be-or bi-with na-.

تمرینِ چهل و دُوُم

بِشنَوید و تِکرار کنید:

ستاکِ حال	ستاکِ گذشته	مصدر
تَوان [تون]	تَوانِست [تونِست]	تَوانِستَن
پَز	پُخت	پُختَن
کُن	کَرد	کَردَن

مینو[1] می‌تَوانَد [می‌تونه] غَذاهایِ خوب بِپَزَد [بِپَزه]

شَما نِمی‌توانید این کار را بِکُنید. You can not do this (= work).

[شما نمی‌تونین. این کار رو بِکُنین.]

این کار را بایَد بِکُنَند.

خواهِش می‌کُنَم این کار را نَکنید. (I) ask you not todo this.

شما هَر چه خواهِش بِکُنید من این کاررو می‌کُنَم.

دَستِ شما دَرد نَکنَد. [نَکُنه].

اُمیدوارَم[2] بِتَوانم [بِتونَم] یک کاری [یه‌کاری] بَرایِتان [بَراتون] بِکُنَم.

(I) hope to be able to do something (= a work) for you.

کارِ سَختی بود، هر چه کوشِش کَردم نَتَوانِستَم بِکُنَم

It was a hard task (= work), whatever (I) tried (I) was not able to do (it).

تو مَجبور نَبودی آن [اون] کار را [رُو] بِکُنی.

You were not obliged to do that (= work).

---

1. A female name. 2. I hope.

من بَلَدم[1] آشَپزی بِکُنَم. I know (how) to cook.

آنها بَلَد نیستَند غذایِ هِندی[2] بِپَزَند. They do not know how to cook Indian dish.

شما چه چیزهائی بَلَدید [بَلَدین] بِپَزید [بِپَزین]؟

تمرینِ چِهِل و سوُم

به فارسی بنویسید:

1. (I) want to write a letter to my brother-in-law.[3]
2. He does not know where to go to.
3. (I) do not know where I am going (= I go) to.
4. (You) must write the article.
5. (You) can go wherever (you) want (= wherever ....)
6. We can see the doctor whenever (we) wish.
7. They can eat whatever (they) want.
8. (I) will give you (sing.) whichever (you) want.
9. (you) can see whoever[4] (you) like (= want).
10. (She) can sit on that chair near the window if (she) likes.

---

1. The word بَلَد «familiar» is only used with the verb بودَن or the "to-be" endings (see book 1,p, 67) to give the meaning of 'to know', e.g. من آشپزی بَلَدَم "I know cooking" This construction is, however, rather colloquial.
2 Indian.

۳. بَرادَر زَن ۴ هَرکس / هَرکَسی

تمرین چِهل و چهارُم

جاهایِ خالی را پُر کنید:

۱. هوا بَد است، مَجبورَم ... (رفتن)

۲. او شاید ... کاری بَرایتان ... (توانستن ، کردن)

۳. بَچّه‌ها هر روز بجُز جُمعه باید به مَدرسه ... (رفتن)

۴. مُمکِن است[1] پِدَر زَنَم[2] اِمشب از سَفَر... (آمدن)

۵. شما نَبایَد زیاد اینجا ... (ماندن)

۶. [قیمت این پالتُو زیاده. من نِمی‌تونم اون رو ...] (خریدن)

۷. [اُمیدوارَم مینو خانُم رو تویِ مِهمونی...] (دیدن)

۸. امکان دارد[3] دریا توفانی ... ما باید هَرچه زودتَر به ساحِل ... (شدن ، رسیدن)

۹. [چه کاری می‌تونَم بَراش ...؟] (کردن)

۱۰. [چی می‌خوایین (من) بَراتون ...] (آوردن)

---

1. (It) is possible. 2. father-in-law. 3. (It) is possible (= it has possibility).

۱۶. بودن ← باش

داشتن ← داشته باش[۱]

من: باشَم ، داشته باشَم	I (may) be, have
تو: باشی ، داشته باشی	You (may) be, have
او: باشَد ، داشته باشَد	She (may) be, have
ما: باشیم ، داشته باشیم	We (may) be, have
شما: باشید ، داشته باشید	You (may) be, have
آنها: باشَند ، داشته باشَند[۲]	They (may) be, have
تو: باش ، داشته باش	You (sing.), be! have!
شما: باشید ، داشته باشید	You (plu.) be! have!

نَباش، نَباشد، نَداشته باشیم، نَداشته باشند.[۳]

تمرینِ چهل و پَنجُم

بِشنَوید و تِکرار کنید:

تُو در خانه باش تا من بیایَم [بیام]. — Stay (= be) at home till I come.

شما باید سَرِ ساعَتِ هَشتِ صُبح سَرِ کارِتان [تون] باشید [باشین].

You have to be at your work just at eight o'clock in the morning.

---

1. The Imperative (see book 1.p. 129) and Subjunctive forms of بودن "to be" and داشتن "to have" are derived from باش (present stem of باشیدن "to be", an obsolete infinitive). That is, باش is conjugated to make the imperative or the subjunctive of the verb بودن. With the verb داشتَن, its past participle – داشته – is added to the imperative or subjunctive forms of بودَن. 2. Notice that only the second part of the verb is conjug – ated. 3. The two verbs may be made negative by simply adding ـَ "na-" to the first part of the verb.

مَن باید از هَشتِ صُبح تا چهارِ بَعد از ظُهر سَرِکار باشَم.

I should be at work from eight in the morning till four in the afternoon.

اِمکان دارد [داره] یک [یه] نَفَرپاسِبان سَرِ چهار راه باشَد [باشه].

It is possible that a policeman be at the crossroads.

مُمکِن است [مُمکِنه] حَرفِ شُما دُرُست نَباشَد [نباشه].

(It) is possible that your word (may) not be correct.

شایَد کارَش غَلَط باشَد. [شاید کارِش غَلَط باشه].

His work might (= perhaps) be wrong.

فِعلاً این یِک خُرده [یه خورده] پول را [رو] داشته باش، هَفتهٔ آینده بَقیه‌اش را [رو] به تو [بِهِت] می‌دَهَم [می‌دَم].

[مُمکِنه هیچ‌چی جُزنون و یه خورده پَنیر نَداشته باشه.]

شایَد این کِتاب را داشته باشَم وَ شایَد هَم نَداشته باشَم، دُرُست نِمی‌دانَم [نِمی‌دونَم].

بایَد این کتاب را داشته باشَد، ولی مُطمَئِن نیستَم.

اِمکان دارد هیچ کَس جُز او در خانه نَباشَد.

تمرینِ چهل و شِشُم

به فارسی بنویسید:

1. Can I see you tomorrow?

2. May I sit beside you?

3. Can he go with his friend?

4. [Can I eat a little of this cake?]

5. [Can (I) tell him something (= a thing)?]

6. Do we have to be at home?

7. (I) hope to see nobody except you.

8. (I) hope you would have (= to have) good news for us.

9. You must not eat anything except cooked spinach.

10. Go (and) bring a cup of tea for me.

11. Come (and) sit beside me.

12. [Go (and) give her a little milk.]

13. You are not obliged to sit at[1] this table.

14. [(I) may (= perhaps) give him some (= a little) money but (I) am not sure at present.]

15. The film is interesting, (you) must see it.

---

۱. سَرِ

دَرسِ یازدهم

۱۷.

گُذَشتهٔ فعلِ «داشتَن» + گُذَشتهٔ اِستمراریِ فعلِ اَصلی ← گُذَشتهٔ ناتمام[1]

Past tense of "to have" | Past Imperfect of the main verb | Past Progressive

من داشتَم + می‌رَفتَم ← داشتَم می‌رفتم	I was going
تو داشتی می‌رَفتی	You were going
او داشت می‌رفت	He was going
ما داشتیم می‌رَفتیم	We were going
شما داشتید می‌رفتید [داشتین می‌رفتین]	You were going
آنها داشتَند می‌رفتَند [داشتَن می‌رفتَن]	They were going
من نِمی‌رفتَم	I was not going

نِمی‌رفتی، نِمی‌رفت، نِمی‌رفتیم، نِمی‌رفتید، نمی‌رفتَند.

1. The Past Progressive indicates an action in the past, which continued for some time, but interrupted by another action, e, g. I had an accident when *I was going* to my office. It is formed by adding the simple past of داشتن "to have" to the past Imperfect (see P. 3) of the main verb. Remember that both verbs should be conjugated. The progressive form of the verb may not be made negative, but the negative form of the past imperfect is used instead. However, the past progressive is rather colloquial. In the written style, the imperfect is used.

تمرینِ چهل و هفتم

بشنَوید و تِکرار کنید:

ستاکِ حال	ستاکِ گذشته	مصدر
ریز	ریخت	ریختَن
بُر	بُرید	بُریدَن

داشتَم خَربُزه را می‌بُریدم.[1] — (I) was cutting the melon

اَنگشتم را بُریدمَ. — (I) cut my tinger.

داشتَم خَربُزه را می‌بُریدم که اَنگُشتم را بُریدَم.

(I) was cutting the melon when (I) cut my finger.

از انگشتم خون داشت می‌آمَد که دُکتُر رِسید.

شما داشتید [داشتین] هِندوانه [هِندونه] می‌بُریدید [می‌بُریدین] که کارد دستِتان را [دَستِتون رو] بُرید.

تو داشتی هَویج می‌خوردی که دَندانَت [دَندونِت] شِکَست.

وقتیکه سیل آمَد آنها چه کار داشتَند می‌کَردند [داشتَن می‌کردَن]؟

وقتی که زمین لَرزه آمَد شما مَشغولِ چه کاری بودید؟

داشتَم از قابلمه توي بُشقاب آش[2] می‌ریختم که رويِ پایَم ریخت [که ریخت رويِ پام].

وقتی که فَریده چایی می‌ریخت شُما داشتید تويِ سَماوَر آب می‌ریختید.

---

1. Unlike English, the two verbs may be separated by elements such as objects, adverbs, etc. 2. A kind of soup.

وقتی که من نامه می‌نوشتَم آنها کِتاب می‌خواندُند.

وقتی که من مَشغولِ نِوِشتن بودم آنها مَشغول خواندَن بودند.

They were busy (= of) reading while I was busy (= of) writing.

تمرینِ چهل و هشتُم

جاهایِ خالی را پُر کنید:

۱. من: داشتم ... می‌برید...

۲. تو: ... می‌ریخت ...

۳. او: ... می‌برید...

۴. ما: ... می‌ریخت ...

۵. شما: ... می‌برید ...

۶. آنها: ... می‌ریخت ...

۷. شما داشتید قَهوه تویِ فِنجان ... (ریختن)

۸. قَهوه داشت ... رویِ زَمین (ریختن)

۹. لطفاً یک چایی بَرایِ من ... (ریختن)

۱۰. مُتأسِّفَم، نِمی‌توانَم چایی ... چون اَنگُشتم ... است (ریختن، بریدن)

۱۱. مُواظِب باشید[1]! این تیغ خِیلی تیز است [تیزه]. مُمکِن است [مُمکِنه] دستِتان را [دستِتون رو]... (بریدن)

۱۲. این کاردِ کُند هیچ چیز را ... (بریدن)

1. Be careful!

تمرین چهل و نُهم

شما مَشغول چه‌کاری بودید؟ = چه‌کار می‌کَردید؟ = چه‌کار داشتید می‌کردید؟
من مَشغولِ خَرید[1] بودم = خَرید می‌کَردم = داشتم خَرید می‌کَردم.

جمله بسازید:

سُوال: وقتی که قَطار به ایستگاه رِسید، شما مَشغولِ چه کاری بودید؟
۱. **جَواب:** (مشغول، دستهایَم، وقتی که، آمد، بودَم، قطار، من، شُستَن)
س: وَقتی که زِلزِله آمد بَچّه‌ها چه کار می‌کردند؟
۲. **ج:** (بازی، حیاط، در، مشغولِ، بچّه، بود، ها، ـَ ند)
س: وقتی که صاعِقه آمَد، خانُمِتان چه کار می‌کَرد؟
۳. **ج:** (در، آشپَزی[2]، آشپزخانه[3]، او، بود، مَشغولِ)
س: مَریم مَشغولِ چه کاری بود که دستَش را بُرید؟
۴. **ج:** [کارد، کَرد، می، با، بازی، او، داشت]
س: مُوقِعی که برق رَفت، شوهَرِتان چه کار می‌کرد؟
۵. **ج:** (شوهَرَم، در، بود، موقِعی، برق، رفت، که، حَمّام)
س: مُوقِعی که هواپیما به زَمین نِشَست، تُو چه کار می‌کَردی؟
۶. **ج:** (دَستشویی، وَقتی، تو، من، که، هواپیما، بود، نِشَست، ـَ م)

---

1. shopping. 2. cooking. 3. kitchen.

س: مُوقعی که دِزفول[1] بُمباران شُد، شُما خواب بودید یا بیدار؟

۷. ج: (مَردُم، همهٔ، بود، خواب، ـَ ند)

س: وقتی که کِشتی به ساحِل رسید، هوا چطُور بود؟ و شما چه کار می‌کَردید؟

۸. ج: (آفتابی[2]، بود، وَ، مَشغولِ، هَوا، من، حَرف زَدَن، با دوستَم بودَم)

س: مُوقعی که بیمار بی‌هوش شُد، دُکتُر مَشغولِ چه کاری بود؟

۹. ج: (با، دُکتر، حَرف می‌زد، پَرَستار[3])

س: مُوقعی که آبِ داغ[4] رویِ پایَش ریخت، شُما چه کار کَردید؟

۱۰. ج: (سَرد، رویِ، آبِ، ـَ ش، پایِ ـــ، ـَ م، ریخت)

تمرینِ پنجاهُم

قَطعهٔ زیر را بِخوانید: Read the following passage.

مغازهٔ پدَرِ زنِ حمید

پدَرزَنِ حَمید یک مَغازهٔ سَبزی فُروشی دارَد. مَغازه‌اَش در خیابانِ کارگَر است. جِلوِ مَغازه یک پیاده‌رُوِ باریک است. چَند تا دِرَختِ بُلَند[5] هَم دَر جلُوِ مغازه هست[6]. دَر طَرَفِ راستِ مَغازه یک دُکّانِ میوه فُروشی و در طرف چَپِ آن یک کَفّاشی است. روبرویِ مغازه، آن طرفِ[7] خیابان، یک آرایشگاه و یک مَسجد است. رویِ مغازه مَطَبِّ یک دُکتُر است، و پُشتِ آن یک پُمپِ بنزین. در عَقَبِ مَغازه یک میزِ کوچک دیده می‌شَوَد، و یک صَندَلی هَم پُشتِ میز است. خیابانِ کارگَر هَمیشه شُلوغ است. فَقَط صُبحِ زود مُمکِن است نِسبَتاً خَلوَت بناشد. در

---

1. A city in the south of Iran. 2. sunny. 3. nurse. 4. hot. 5. tall, high. 6. We sometimes use singular verb forms for the plural inanimate subjects. 7. The other side.

این خیابان هَمه جور مغازه هست: کتاب‌فُروشی، عَکّاسی، خیّاطی، نَجّاری، لباس‌فُروشی، جَواهِرفُروشی، داروخانه، وجُز آن. در مغازهٔ آقایِ اَحمَدی[1] تَقریباً هَمه نُوع سبزی دیده می‌شود: جَعفَری، نَعناع، تَره، اِسفِناج، تُربُچه، سیر، کَدو، بادِنجان، کَلَم، و غِیرُه. این مَغازه مُشتَریهایِ فَراوان دارد.

تمرینِ پنجاه و یکُم

پاسُخ سُوالهای زیر را به صورتِ جُمله بنویسید:

۱. آرایشگاه کُجاست؟
۲. آیا خیابانِ کارگَر هَمیشه خَلوَت است؟
۳. آیا در مغازهٔ سَبزی فروشی آقایِ احمدی میوه هَم هست؟
۴. کَفّاشی در کُدام سَمتِ مغازهٔ آقای اَحمَدی است؟
۵. آیا مغازهٔ پدر زنِ حمید در یک کوچهٔ باریک است؟
۶. پُمپِ بنزین در کُدام طرفِ مغازه اَست؟
۷. در عَقَبِ مغازه چیست؟
۸. مَطَبِ دکتر کجاست؟
۹. چه نُوع مغازه‌هایی در خیابانِ کارگَر دیده می‌شَود؟
۱۰. چه نُوع سبزیهایی در این مَغازه دیده می‌شود؟

1. A surname.

درسِ دَوازدهُم

۱۸. حالِ فعلِ «داشتَن» + حالِ فعلِ اَصلی ← حالِ ناتمام[1]

Present progressive	Present tense of the main verb	Present tense of "to have"	
I am going.	دارَم + می‌رَوَم ← دارَم می‌رَوَم [می‌رَم]		من
you are going.	داری می‌رَوی [می‌ری]		تو
He is going.	دارد [داره] می‌رَوَد [می‌رِه]		او
We are going.	داریم می‌رَویم [می‌ریم]		ما
You are going.	دارید [دارین] می‌روید [می‌رین]		شما
They are going.	دارَند [دارَن] می‌رَوَند [می‌رَن]		آنها

1. The present progressive, which is ferquently used mostly in the spoken style, is formed by adding the present tense of داشتن "to have" to the present tense of the main verb. It denotes an action which is still in progress at the time we are talking about it. This tense may not be made negative, but the negative form of the present tense is used instead.

تمرینِ پَنجاه و دُوُم

بِشنوید و تکرار کنید:

ستاکِ حال	ستاکِ گذشته	مصدر
پوش	پوشید	پوشیدن
زَن	زَد	زَدَن
بَند	بَست	بَستن

کَفشهایَش را پوشید و با عَجَله از خانه بیرون رَفت.

[(He) wore nis shoes and went out of the house in a hurry (= with hurry).]

دارَم لباسهایم را می‌پوشم[1].
(I) am wearing my clothes.

چرا این حِیوانِ بیچاره را می‌زَنید؟
Why do you hit this poor animal?

[جَمشید مَشغولِ چه کاریه؟]
What is Jamshid up to?

[داره چَمِدونِش رو می‌بَنده، چُون فَردا مُسافِره.]
(He) is packing (= tying) his suitcase, because (he) is travelling (= he is a passenger) tomorrow.

آهِسته به دَر زَدَم و به داخِلِ اُتاق رَفتم.

(I) knocked (= hit) the door gently and went in (= to the inside of the room).

چه عَطرِ خُوشبویی زده‌اید!
What a sweet-smelling perfume you have used.

لطفاً در را پُشتِ سَرِتان بِبَندید.
Please shut the door behind your back.

او نِمی‌تَوانِست دُرُست راه بِرَود چُون بَندِ کَفشَش را نَبَسته بود.

He was is not able to walk properly because (he) had not tied his shoe-lace.

زَمین پوشیده از بَرف بود و بادِ سَردی می‌آمَد.
The ground was covered with (= from) snow and a cold wind was blowing (= coming).

---

1. See footnote I,p, 77

تمرین پَنجاه و سِوُم

به فارسی بِنویسید:

1. he is not able to tie his shoe-lace.

2. (I) am packing my suitcases.

3. Are (you) dressing for tonight's party?

4. Don't use this eau-de-Cologne because (it) has not a good scent.

5. What a nice perfume (she) has put on!

6. My son is wearing his socks.

7. The door of his room was always shut.

8. That cruel man is hitting his son.

9. This child is still too young (= very small), so (he) can't wear his clothes (by) himself.

10. Knock the door first, then[1] enter the room.

تمرینِ پَنجاه و چهارُم

جاهای خالی را پُر کنید:

۱. دارَم ... (آوَردَن)

۲. داری ... (شِنیدَن)

۳. دارد ... (گُفتَن)

۴. داریم ... (بَستَن)

۵. ... می‌نِویسد.

۶. ... می‌شویَند.

۷. داشت ... (بُردَن)

۸. داشتی ... (آمَدَن)

۹. ... می‌فَهمیدیم.

۱۰. دارید ... (دیدَن)

۱۱. من بایَد ... (پُرسیدن)

۱۲. او نِمی‌تَواند ... (خوابیدَن)

---

۱. بَعد.

۱۳. تو مَجبوری ... (رَفتَن)
۱۴. ما نَباید .. (نِشَستَن)
۱۵. تو شایَد ... (داشتَن)
۱۶. شما مَجبور نیستید ... (خُوردن)
۱۷. آنها بایَد ... (فِرِستادَن)
۱۸. او مُمکِن است .. (فُروختَن)
۱۹. شما نَباید ... (ترسیدَن)
۲۰. من می‌توانَم .. (خواندَن)

تمرین پنجاه و پَنجُم

بشنَوید و تِکرار کنید:

مُصاحبه[۱] با آقایِ طاهِری

خَبَرنِگار[۲]: سلام عَلیکُم، بِبَخشید، من خَبَرنگارِ رادیُو هَستَم، بَرا یه مُصاحِبه با شما اومَدَم، اِجازه می‌دین (= می‌دِهید).[۳]

طا: خواهِش می‌کُنم،[۴] بِفَرمایین.

خ: مُمکِنه خُودتون رو مُعَرّفی کنید[۵]؟

طا: مَن مُحَمَّدِ طاهِری، شُغل[۶] نجّار[۷].

خ: شُما چَند سال دارید؟ و اَهل کُجا هَستید؟[۸]

طا: من پَنجاه و شیش سال دارَم، و اَهل ساری[۹] هَستم.

خ: چن تا بَچّه دارید؟ شُغلِ بَچّه‌هاتون چیه؟

طا: من سه تا پِسَر و یه دُختَر دارَم. پِسَرِ بُزُرگَم تازه[۱۰] دُکتُر شده، پِسَرِ دُوُّمَم مُهَندِسِ بَرقه، دُختَرَم شُوهَر و دو تا بچّهٔ کوچیک داره. دخترم خانه داره.پِسَرَ

---

1. interview. 2. news correspondent. 3. May I (= do you permit)? 4. by all means (= I beg you). 5. Would you introduce yourself? 6. occupation, job. 7. carpenter. 8. Where do you come from? 9. A city in the north of Iran. 10. recently, newly.

کوچیکَم هَنوز درس می‌خونه، رِشتهٔ[1] شیمی.[2]

خ: لطفاً یه خُورده از[3] خودِتون حَرف بِزَنید.

طا: من در یه خانوادهٔ نِسبتاً فَقیر به دُنیا اومَدَم. پِدَرَم کَفّاش بود. دَرآمَدِ زیادی نَداشت. ما پَنج تا خواهَر و بَرادر بودیم. من پِسرِ بُزُرگِ خونِواده بودَم. و مَجبور بودم به پِدَرم کمک بکُنَم. پِدَرم من رو به نَجّاری فِرستاد چُون کَفّاشی رو دوست نَداشتم.[4] روزا (= روزها) می‌رَفتم کار و شَبا دَرس می‌خونَدم. دیپلُمِ مُتَوَسّطه[5] رو گِرفتم وبَعد رَفتم سَربازی. بَعد از خِدمَتِ سَربازی[6]، یه کارگاهِ[7] کوچیک بَرا خُودم دُرُست کَردَم[8] و شُروع کَردَم[9] به کار. اَلحَمدُلله[10] روز به روز[11] کارَم بِهتَر شُد و دَرآمَدِ بیشتَری داشتَم. خَرجِ[12] تمامِ خونِوادَه رُو می‌دادَم چُون پِدَرم پیر شُده بود و نِمی‌تونست (= نِمی‌تَوانِست) کار بُکُنه. بَعدِها[13] با کوشِش[14] و کار زیاد مُوَفَّق شُدَم[15] یه کارخونهٔ (= کارخانه)[16] نَجّاری تأسیس بُکُنَم.[17] اَلحَمدُلله امروز تو این کارخونه بیش از[18] صد و بیست نَفَر کارگَر[19] کار می‌کُنَن.

خ: سَرگُذَشتِ[20] جالِبی دارید. آقای طاهِری، شُما آدَمِ مُوَفّقی[21] هَستید. حالا بِفَرمایین اُوقاتِ فَراغَت[22] رو چه طور می‌گذرونین (= می‌گُذَرانید).[23]

طا: مَعمولاً کتاب و روزنامه می‌خونَم، تِلویزیون تَماشا می‌کنم.[24] گاهی می‌رَم مَسجد، گاهی با خانُمَم می‌ریم پارک[25]، گاهی به دیدَن فامیلا (= فامیلها)[26] و

---

1. branch. 2. chemistry. 3. about. 4. (I) didn't like. 5. secondary school diploma. 6. military service. 7. workshop. 8. (I) made. 9. (I) started. 10. Thank Heaven. 11. day by day. 12. expense, expenditure. 13. later on. 14. effort. 15. (I) succeeded. 16. factory. 17. (I) establish. 18. more than. 19 workman, worker. 20. antecedents. 21. successful. 22. leisure time. 23. How do you spend your leisure time? 24. (I) watch. 25. park. 26. relatives.

دوستامون می‌ریم، گاهی هَم مِهمون داریم. بَچّه‌ها و نَوه[1] هامون می‌آن پیشِمون.

خ: آقای طاهِری، پَیام[2] شما بَراجَوونا (= جَوانها) چیه؟

طا: اَوّلاً[3] هیچ وقت خُدا رو فراموش نَکُنَن.[4] ، ثانیاً[5] از کار نَترسَن و تا می‌تونَن[6] کار و تلاش[7] بُکُنَن.

خ: مُتِشَکِّرَم آقای طاهِری، مُوَفَّق باشید.[8] خُداحافظ.

تمرین پَنجاه و شِشُم

سؤالهای زیر را به صورَتِ جُمله جَواب دهید:

۱. سِنّ[9] آقایِ طاهری چِقدَر است.

۲. شُغل پِسَرِ دُوُّم او چیست؟

۳. آقایِ طاهری چَند نَوه دارد؟

۴. شُغل پِدَر آقای طاهری چه بود؟

۵. آقای طاهری در کُدام شهر مُتَوَلِّد شد؟

۶. آقای طاهِری باسَواد است یا بی‌سَواد؟

۷. بعد از سَربازی، آقای طاهری چه کار کرد؟

۸. آقای طاهری چِطُور آدمی است؟ پُرکار است یا تَنبَل[10] ؟

۹. در کارخانهٔ طاهری چَند کارگَر کار می‌کُنَند؟

۱۰. آقای طاهری چه پَیامی بَرای جَوانها فِرِستاد؟

---

1. grandchild. 2. message. 3. firstly. 4. (They should) never forget God. 5. secondly. 6. As much as (they) can. 7. struggle. 8. May you be successful, I wish your success. 9. age. 10. lazy.

فَصلِ پَنجم

واژگان

فِداکاری	devotion
ایثار	self–sacrifice
مِهرَبانی [مِهرَبونی]	kindness
مُعالِجه	medical treatment
مُطالِعه	studying, reading
پِزشک	physician, doctor
دانِشمَند	scientist, scholar
دِقَّت	precision, attention
عَلاقه	interest, concern
پیشرَفت	progress
کِتابخانه [کِتابخونه]	library
تَجرِبه	experience
نَتیجه	result
رَفتار	behaviour
تَرس	fear
قانون	law

مالیات	tax
نِسبَت	relation
تَعَجُّب	surprise, wonder
خَنده	laugh
گِریه	cry, weeping
غُصّه	grief, sorrow
لَج	obstinacy, anger
حِرص	anger, grudge
زور	force, violence
حِیف	pity
عار	shame, disgrace
یاد	memory
بَس	enough
آتَش [آتیش]	fire
آتَش‌نِشانی	fire–brigade
خُورشید	sun

to think	فِکر کَردَن	ground, land, floor	زَمین [زِمین]
thank	تَشَکُّر	mountain	کوه
to thank	تَشَکُّر کَردَن	hill	تَپّه
watch	تَماشا	bone [اُستُخون]	اُستُخوان(=اُستُخان)
to watch	تَماشا کَردَن	throat	گَلو
marriage	اِزدِواج	knee	زانو
to marry	اِزدِواج کَردَن	stair	پِلّه
beginning, start	شُروع	pail	سَطل
to begin, to start	شُروع کَردَن	rubbish	آشغال
help, assistance	کُمَک	dustbin	سَطلِ آشغال
to help	کُمَک کردن	glasses	عِینَک
effort	کوشِش	lighter	فَندَک
to try	کوشِش کَردَن	cigarette	سیگار
permission	اِجازه	matches	کِبریت
to permit	اِجازه دادَن	wood	چوب
lost	گُم	repair workshop (for car)	تَعمیرگاه
to loose	گُم کَردَن	to catch cold	سَرما خُوردن
apparent, evident	پیدا	request	خواهِش
to find, to recover	پیدا کَردَن	to request, to ask	خواهِش کَردَن
dark	تاریک	conversation	صُحبَت
light	رُوشَن	to talk, to speak	صُحبَت کَردَن
to put on, to turn on	رُوشَن کَردَن	thought	فِکر

خاموش	off
خاموش کَردَن	to put out, to switch off
آرام کَردَن	to calm down
دَرد	pain, ache
دَرد کَردَن	to ache
بازی کَردَن	to play
دُرُست	correct, right, honest
دُرُست کَردَن	to make, to mend, to repair, to arrange
تَصادُف	accident
تَصادُف کَردَن	to have accident
گُذاشتَن	to put, to let, to allow
سوختَن	to burn
اُفتادَن	to fall
اَنداختَن	to throw
گوناگون	various
مَشهور	famous
مَعروف	well-known
ماهِر	skilful, skilled
بَنَفش (رَنگ)	violet (colour)
خُوش	happy, pleasant

مات	amazed, astonished
خُشک	dry
دُروغگو	liar
دُورو	hypocrite
خُودخواه	selfish
دِلخواه	favourite
نادان [نادون]	ignorant
خَراب	out of order, destroyed, spoilt
نادُرُست	dishonest, incorrect, untrue
ناراحَت	uncomfortable, worried, embarrassed
نِگَران	worried, anxious
شوخ	witty, jovial (person)
بامَزّه	funny
تَنبَل [تَمبَل]	lazy
مُحتاج	needy, poor
تَرسو	timid
پَست	mean, humble
خَصمانه	hostile
خُوشبَختانه	fortunately

تَنها	alone, lonely, only
نَه تَنها/ نه فَقَط	not only
بَلکه	but, perhaps
اَصلاً (=اَصلَن)	at all, by no means
اِتّفاقاً (= اِتّفاقَن)	incidentally
به طَرَفِ	towards
به زودی	shortly
به سُرعَت	rapidly, quickly
به تَدریج	gradually
به رایِگان	gratuitously
دَر بارهٔ	about, concerning
راجِع به	about, concerning

درسِ سیزدَهُم

۱۹. صِفَت/ اِسم + ضَمیرِ مَفعولی + فِعل[1]

من سَرد + ـَ م + است ← سردَم است [سَرِدَمه]. I am cold.

تو گَرم + ـَت [ـِت] + بود ← گَرمَت [گَرمِت] بود. You felt (= were) hot.

او تِشنه + ـَ ش + شُد ← تِشنه‌اَش شُد. He became thirsty.

ما گُرُسنه + ـِمان [ـِمون] + نیست ← گُرُسنه‌مان [گُرُسنَمون] نیست.

We are not hungry.

شُما دَرد + ـِ تان [ـِتون] + آمَد ← دَردِتان [دَردِتون] آمَد.

You were hurt (= you felt pain).

آنها خَنده + ـِ شان [ـِشون] + می‌گیرَد ← خَنده‌شان [خَندَشون] می‌گیرَد.

They are about to laugh, they feel like laughing.

---

1. The construction involves the use of a noun or an adjective added to the objective pronouns plus a verb, which altogether make a complete sentence implying a modification in the previc is situation. But there are only certain nouns, adjectives, and verbs which can be put into this construction. They are shown in the table above. Notice that only the third person singular of the verb should be used.

فِعل	اِسم/ صِفَت
بودن	یاد، غُصّه، سَرد، گَرم، تِشنه، گُرُسنه، سَخت، بَس
شُدَن	غُصّه، سَرد، گَرم، تِشنه، گُرُسنه
گِرِفتَن	غُصّه، خَنده، گِریه، دَرد، خواب، لَج، حِرص
آمَدَن	یاد، خُوش، بَد، دَرد، خواب، حیف، زور
بُردَن	خواب، مات
زدن	مات، خُشک
رَفتَن	یاد

تمرین پَنجاه و هَفتُم

بِشنَوید و تِکرار کنید:

من اَز آدَمهای [آدَمای] دُروغگو و دُورو اَصلاً خُوشَم نِمی‌آید [نِمی‌آد].

I do not like liars (=lie telling persons) and hypocrites at all.

شما از آدَمِ خُودخواه و نادان خُوشِتان [خُوشِتون] می‌آید [می‌آد]؟

Do you like selfish and foolish people?

نه تنها خُوشَم نمی‌آیَد [نِمی‌آد] بَلکه خِیلی هَم بَدَم می‌آیَد [می‌آد].

Not only (I) do not like (them) but (I) dislike (them) very much too.

هیچ کَس از فداکاری و ایثار بَدَش نِمی‌آید.

Nobody dislikes devotion and self-sacrifice.

از کارهایِ او گاهی لَجَم / حِرصَم می‌گیرد [می‌گیره].

(I) sometimes get mad at (= from) his deeds.

مُواظِب باش مُوقعِ رانَندگی[1] خوابَت [خوابِت] نَبَرَد [نَبَره] / نَگیرَد [نَگیره].

Be careful not to feel like sleeping when driving.

از شنیدنِ این خَبَرِ ناگُوار[2] گِریه‌اَش گرفت.

(She) started crying at this unpleasant news (= at hearing this..........)

او هَنوز مَریض است [مَریضه] وَنَبایَد زیاد میوه بُخُورَد [بُخُورِه]. روزی یک دانه [یه دونه] گُلابی بَسَش است [بَسِشه].

He is still sick and must not eat too much fruit. One pear a day is enough (for) him.

یادَم نیست کُجا شما را دیده‌اَم.

(I) don't remember where (I) have seen you.

یادِتان [یادِتون] می‌آیَد [می‌آد] سالِ گُذَشته به من چه [چی] گُفتید [گُفتین]؟

Do (you) remember what (you) told me last year?

نَخِیر، مُتِأسَّفانه یادَم رَفته است [رَفته].

No, unfortunately (I) have forgotten (it) (= it has gone from my memory).

بَچّه تا این لَحظه گُرُسنه‌اَش نَشده است.

The child has not become hungry up to this moment.

---

1. driving. 2. unpleasant.

تمرینِ پَنجاه و هَشتُم

جاهایِ خالی را پُر کنید:

۱. او هیچ چیز یاد... نِ ... (آمَدَن)

۲. شما هِمه چیز یاد... رفته.

۳. متأسّفانه اِسم ... یاد... نِمی... (ـَ م، آمدَن، شما)

۴. آنها کِی گرسنه... می...؟

۵. [سیما... سَرد... ن...] (ـِ ش، اصلاً، شُدَن)

۶. زود باش[1]، مِهمانها... شان... (بودَن، گُرُسنه)

۷. نِگران نَباش[2]، من مُوقع رانَندگی خواب... ... (گِرِفتن)

۸. [پسَرِ... داره خواب... می...] (بُردَن، شما، ـِ ش)

۹. یاد... ... چی گُفت... (ـَ م، رَفتَن، ـَم)

۱۰. ... نَظَرِ شُما، او سَرد... ...؟ (بودَن، به، ـَش)

۱۱. نه... سَردَش... بَلکه گرم... هَم... (بودن، تَنها)

۱۲. او... زود خَنده ... می... (خیلی)

۱۳. من از رَنگِ... خُوش... نِ... (بَنَفش)

۱۴. او... خواندَن... از نِوِشتَن... ـَ ش... (بیشتَر، اَز، خُوش)

۱۵. من از... تَنبَل خِیلی... ... (بَد، آدَم)

---

1. Be quick!, hurry up! 2. Don't worry.

تمرین پَنجاه و نُهُم

بِشنَوید و تِکرار کنید:

از ترس خُشکَم زَد.

(I) was stunned (= dried) with fear.

با تُو هَستَم، چرا ماتَت [ماتِت] بُرده است [بُرده] / زَده است [زَده]؟

(I) am talking to you (= I am with you), why are you (= have you been) amazed?

[هَروَقت که / وَقتی که این بَچّهٔ یَتیم[1] رُو می‌بینَم خِیلی غُصَّم (= غُصّه اَم) مـی‌شه / می‌گیره.]

(I) feel sad whenever (I) see this orphan child.

[بِبینَم[2]، وقتی که پول نَداری غُصَّته؟]

Let me see! Are (you) sad when you (sing.) don't have money?

زَنها [زَنا] مَعمولاً خِیلی زود گریه‌شان [گِریَه‌شونِ] می‌گیرَد [می‌گیره] وَلی مَردها اَغلَب دیر گِریه می‌کُنند[3].

Women usually start crying very quickly (= soon) but men often hardly cry (= cry late).

مَنصور[4] آدَمِ شوخی است [شوخیه]، حَرفهایِ [حَرفایِ] بامَزّه می‌زَنَد [مـی‌زنـه]، از حَرفهایَش [حَرفاش] خَنده‌اَم [خَندَم] می‌گیرد [می‌گیره].

Mansur is a witty person, he has (= hits) funny talks, (I) feel like laughing by (= from) his talks.

من حِیفَم می‌آید [می‌آد] این خانه را [خونه‌رُو] بِفُروشَم.

(I) feel pity to sell this house.

---

1. orphan. 2. Tell me, let me see. 3. گِریه کردن = to cry. 4. A male name.

خِیلی سَخِتَش است [سَخِتِشه] این راهِ دراز را [رُو] هَر روز پیاده بِرَوَد [بِره].

(It) is hard (for) him to walk (= to go on foot) this long way every day.

[نِمی‌دونم چرا امشب خوابَم نمی‌آد.]

(I) don't know why (I) don't feel like sleeping tonight.

بَعضی از آدَمهایِ [آدَمایِ] نادُرُست زورِشان [زورِشون] می‌آیَد [مـی‌آد] مـالیات بِدَهَند [بِدَن].

It is a hard task (= it is a force) for some of the dishonest people to pay (= to give) tax.

تمرینِ شَصتُم

جاهایِ خالی را پُر کنید:

۱. او مُوقع خُداحافِظی[1] گِریه... ...

۲. شُما مَعمولاً از ... غُصّه... می... (چی، گِرِفتن)

۳. از رَفتار او نِسبَت به[2] پِسَر... اصلاً خُوشـ... نِمی... (ـَ م، ـَ ش)

۴. [چرا چیزی نِمی‌گی؟ چرا ماتـ... ...؟ با تُو هَستم.]

۵. از تَعَجُّب... ـَ م... بُود (خُشک)

۶. حِیف... می... ماشینِ... ـَ ش را بِفُروشـ... (ـَ د، ـَ ش، قَشَنگ)

۷. ... کارمَندها... رَفتارِ... رئیسِ... بَد... آمَد. (اِداره، خَشِن، از، هَمهٔ)

۸. تَمامِ... ها... مِهمانی... خُوشـ... ... (از، دیشب، مِهمان)

۹. بایَد بِدانی [بِدونی] که... از... خَصمانه... شان... (رَفتارِ، مَردُم، بَد)

۱۰. [هَمین[3] مِقدار[4] پول... ـَ م...، بیشتَر نِمی‌خواهـ...] (ـَ م، بَس)

---

1. farewell, saying good bye. 2. towards (= related to). 3. the same. 4. quantity, amount.

تمرینِ شَصت و یِکُم

به فارسی بِنویسید:

1. (I) remember your name.

2. [(He) doesn't remember what (I) told him (= to him).]

3. (She) was very thirsty.

4. We are hungry.

5. Don't worry (= don't be worried), (you) won't be (= become) cold.

6. (I) feel like sleeping.

7. (He) was hurt.

8. [(I) am hurt.]

9. Why do (you) feel like laughing?

10. [What did (you) feel like laughing by? (= from what)]

11. (I) never forget (your) kindness.

12. Wait[1] a few moments, (I) am remembering it (= it is coming (to) my mind).

13. [(He) is being cold (= he is becoming...).]

14. [I like him.]

15. People dislike (a) timid person.

---

۱. صَبر کُن / کنید.

درس چهاردَهُم

۲۰. کُجا؟ / اینجا / کی؟ + ضَمیرهای مِلکی

Possessive pronouns who? this part/which part?

کُجا + ـَ ت ← کُجایَت[1] [کجات]؟	Which part of your (body)?
اینجا + ـَ م ← اینجایَم [اینجام].	This part of my (body).
کی + ـِ تان [ـِ تون] ← کیِتان [کی تون]؟	Which relative of yours?

تمرینِ شَصت و دُوُم

بشنوید و تِکرار کنید:

کُجایِتان [کُجاتون] دَرد می‌کُند [می‌کُنه]؟

اینجایَش [اینجاش] زَخم شُده.

این آقا چه نِسبَتی با شما دارَند [دارَن]؟

این آقا کیِ‌تان هَستَند [کی تونَن]؟

ایشان [ایشون] عَموِیِ من هَستَند [هَستَن].

1. See footnote 1, P. 104, book 1.

کُجایِ پایِتان [پاتون] ناراحت است [ناراحته]؟
چَند روز است که [چن روزه] زانویَم [زانوم] خِیلی دَرد می کُنَد [مـی کُـنه]، اَصلاً نِمی‌تَوانَم [نِمی‌تونَم] راه بِرَوَم [بِرَم].
نِمی‌دانَم [نِمی‌دونَم] کُجایِ ماشینَم خَراب است [خَرابه]؟
سِیل کُجایِ شهر را [رُو] خَراب کَرد؟
به من بِگویید [بِگید] کُجایِ کار خَراب است.

تمرینِ شَصت و سِوُّم

جاهایِ خالی را پُر کُنید:

(کجا؟، اینجا، چه[1]؟، کی؟)

۱. [بِبَخشید خانُم،... تون از سَفَر اومَده؟]
۲. [آقایِ دُکتُر، از دیروز... پام دَرد می‌کُنه.]
۳. [... رُو با آب و صابون خوب بِشورید.]
۴. [امروز کَمی ناراحَتید،... تونه؟]
۵. [زِلزِله... خونَه‌اش رو خَراب کَرده؟]
۶. [آقایِ خَیّاط[2]،... کُتَم خَرابه، دُرُستِش بُکُنین لطفاً.]
۷. [نِمی‌دونَم آقایِ کیائی امروز... شون بود. حالِ خُوشی نَداشت.]
۸. [این قانون در... دُنیا هَست؟]
۹. [... گَلوتون زَخمه؟]
۱۰. [این دُختَر خانُم... نِسبَتی با سیروس[3] داره؟... شه؟]

---

1. See p. 13 2. tailor. 3. A male name.

تمرین شَصت وچهارُم

بِشنَوید و تِکرار کنید:

ستاکِ حال	ستاکِ گذشته	مصدر
گُذار	گُذاشت	گُذاشتَن
سوز	سوخت	سوختَن
اُفت	اُفتاد	اُفتادن
اَنداز	اَنداخت	اَنداختَن

بُشقابها را رویِ میز میگُذارَم [میزارَم]. (I) put the plates on the table.

این شلوار هَنوز خوب اَست [خوبه]، نمیگذارم [نمیزارم] آنرا [اون‌رو] دور بیاَندازی[1] [بِندازی].

This (pair of) trousers is still good, (I) don't let you throw it away.

عِینَکِتان را [عِینَکِتون رو] رویِ زَمین نَگُذارید [نَزارین]، مُمکن است [مُمکِنه]. رویَش [روش] پا بُگُذارَند [بِزارَن].

Do not put your glasses on the floor, (they) may put foot on it.

بگُذارید [بِزارین] بِرَوَم [بِرَم]. Let me go.

چوبِ خُشک آسان [آسون] میسوزَد [میسوزه]. Dry wood burns easily.

وقتی که آتَش‌نِشانی آمَد [اومَد] تَمامِ خانه [خونه] دَر آتَش [تو آتیش] سوخته بود.

When the fire brigade arrived (= came) all of the house had burnt in the fire.

1. دور أنداختن = to throw away.

صُبحِ امروز اَنگُشتم را [رُو] با تیغ بُریدَم، حالا دارَد می‌سوزَد [داره می‌سوزه].

(I) cut my finger with (a) blade this morning, (it) is burning now.

لیوان از دَستَش [دستِش] به زَمین اُفتاد و شِکَست.

The glass fell from her hand to the floor and broke.

مواظِب باشید بیمار / مَریض از تَخت نَیُفتَد (= نَیاُفتد) [نَـیُفته] چـون اِمکان دارَد [داره] اُستُخوانِ [اُستُخونِ] پایَش [پاش] بِشکَنَد [بِشکَنه].

Take care (= be careful) the patient not to fall from the bed, because the bone of his leg might break.

او هیچ چیز را [هیچ چی‌رُو] دور نِمی‌اَندازَد [نِمینداره].

She doesn't throw anything (= nothing) away.

این میوه‌هایِ خَراب را [رُو] تویِ [تو] سَطلِ آشغال بیاَنداز [بِنداز].

Throw this bad fruit (= fruits) in the dustbin.

تمرین شصت و پَنجُم

جاهای خالی را پُر کنید:

۱. چشمَم دارَد... (سوختن)

۲. [نِمی‌زارَم شما...] (اُفتادن)

۳. ... [...] من شُمارهٔ تِلِفُن[1] تان را... (گُذاشتَن، نِوِشتَن)

۴. نَتَرس، نِمی‌گُذارَد [...] بَچّه از پِلّه... [...] (اُفتادَن)

۵. دارَم... (اُفتادَن، سوختَن، گُذاشتَن، انداختَن)

۶. داشت... وَلی گِرِفته... (اُفتادن، ـَـش، ـَـ م)

1. telephone number.

۷. ... [...] غَذایَش را... (گُذاشتن، خُوردن)

۸. این بَچّه از کُجا ... است؟ (اُفتادن)

۹. قَند را توی چایی... [...] (اَنداختن).

۱۰. آنها می... (اُفتادَن، آنداختن، سوختن، گُذاشتن)

تمرین شَصت وشِشُم

به فارسی بِنویسید:

1. [Let (him) sit beside you (sing.).]
2. put this heavy box[1] on the floor.
3. She has put her right hand on her left eye.
4. (I) don't let you buy that very expensive car.
5. [That animal doesn't let anybody get (=become) near to it.]
6. She never lets her daughter buy so much rubbish.
7. [They don't let me do this (= this work).]
8. I am thirsty, please let (me) drink (= eat) some water.
9. [He feels like sleeping. let (him) sleep a little.]
10. (I) never let (you, sing.) do it.
11. Let (them) put their things on the table.
12. [Let (me) put (my) money in the bank.]
13. Let (him) watch the film.
14. Let (them) do whatever (they) like (= want)

---

۱. جَعبه.

15. Let (us) put our clothes on.

16. In front of me.

17. Behind him, behind his back.

18. In the back of the car.

19. The sun is behind the clouds.

20. Above the mountain, up the mountain.

21. Down the hill, below the hill.

22. She is not coming towards you.

23. Go (to) the front a little, go ahead.

24. Why did you (sing.) go (= have you gone) up the tree?

25. Because (I) didn't want (you) to see me.

26. Come down immediately.

تمرین شَصت وهَفْتُم

بِشنَوید و تِکرار کنید:

فَرزان: سَلام آقایِ اَحمَدی، حالِتون چطوره؟

احمدی: سَلام، صُب به‌خیر، حالِ شما چطوره؟ بَچّه‌ها خوبَن؟

فَرزان: خِیلی مَمنون. کُجا دارین می‌رین؟

احمدی: می‌رَم آقای حَمیدی‌رو بِبینَم.

فَرزان: چِرا پیاده؟

احمدی: ماشینَم خَرابه. پَریروز تَصادُف کَردَم.

فَرزان: اِتّفاقاً ماشینِ مَنَم خَرابه، بُردِمِش تَعمیرگاه.

احمدی: بِدونِ ماشین مُشکِله، نیست؟[1]

فَرزان: از کُدوم طَرَف می‌رین؟

احمدی: به طَرَفِ خیابونِ حافِظ می‌رَم.

فرزان: شِنیدَم آقای حَمیدی مَریضَن. چِشونه؟

احمدی: چیزِ مُهِمّی نیست. سَرما خورده.

فرزان: لطفاً سَلامِ من رو به ایشون بِرِسونین (= بِرِسانید)[2].

تمرین شَصت وهَشتُم

به سُوالهای زیر جَواب دهید:

۱. آقای اَحمدی کُجا می‌رَفت؟

۲. چرا آقای احمدی پیاده می‌رَفت؟

۳. چرا ماشینِ او خَراب بود؟

۴. آیا فرزان ماشین داشت؟

۵. احمدی به کُدام سَمت می‌رفت؟

۶. نامِ دوستِ اَحمدی چه بود؟

۷. به نَظَرِ شما خانۀ دوستِ آقایِ اَحمدی در کُدام خیابان است؟

۸. به نَظَرِ شما فرزان بَچّه دارد؟

۹. آیا فرزان آقایِ حَمیدی را می‌شِناخت؟

۱۰. فرزان چه شِنیده بود؟

1. (It) is difficult without (a) car, isn't it? 2. Give him my regards.

درس پانزدَهُم

۲۱. اِسم / صِفَت / حَرفِ اِضافه + فِعل ← فعلِ مُرَکّب[1]

Compound verb — verb — preposition — Adjective — Noun

اِجازه + دادن ← اجازه دادن

کار + کَردَن ← کار کَردَن

خواهِش + کَردَن ← خواهش کَردَن

صُحبَت + کَردَن ← صُحبَت کردن

فِکر + کَردَن ← فِکر کَردَن

کُمَک + کَردَن ← کمک کردن

---

1. A great number of Persian verbal expressions are rendered by a combination of a noun, or an adjective, or preposition, or even a phrase and a simple verb with the general sense of "to do". "to have", to give", "to eat", etc. Compound verbs form all the tenses, and only the verbal part is conjugated or made negative, so, the non-verbal half always remains unchanged. The verbal element also receives the verbal prefixes such as می (mi-), نَ or نِ (na-, ne-) etc.

The prefix بِ (be-) is sometimes omitted particularly when the verbal element is "to do" While the two parts of a compound verb constitute one single expression they may be separated from one another by the objective pronouns (see p. 57), and when the first part is a noun or an adjective some other elements such as nouns, adjectives, or adverbs may intervene as well.

Some of the commoner verbs used in the formation of compound verbs are: کَردَن "to do", نِمودَن "to show, to do" (mostly in written style), داشتن "to have", شُدَن "to become", گَشتَن "to turn, to become", (usually in written style), دادَن "to give", خُوردَن "to eat", زَدَن "to strike", کَشیدن "to pull", دیدَن "to see".

تمرینِ شَصت ونُهُم

بشنَوید و تِکرار کنید:

به‌چه[به‌چی] فِکرمی‌کُنید[می‌کُنین]؟ What are you thinking about (=to what are...)?

فِکرَش را [فِکرِش رو] نَکُن. Don't think (about) it.

فِکر نِمی‌کنم بِتَوانَم[بتونَم] با او صُحبت کُنَم. (I) don't think (I) could speak with him.

اُستادَم روزی چهارده ساعَت کارِ شَدید می‌کُنَد [می‌کُنه].

(My) professor does intensive work, fourteen hours a day.

خواهِش می‌کُنَم کُمَکَش کُنید / به او کُمَک کنید. (I) beg you to help him.

خواهِش می‌کُنَم اینجا صُحبت نَکنید.

Please don't talk here (= I ask you not to speak here).

او کُمکِ بُزُرگی به من کَرد. He gave (= did) me (= to me) a great help.

اینجا دارید چه کار می‌کنید؟ What are (you) doing (= what work are...) here?

اینجا چه‌کار دارید؟ What do (you) want here? (= what work do you have here?)

با کی کار دارید؟ Whom do (you) want (= with whom do you have work)?

با کی کار می‌کُنید؟ Whom do (you) work with?

او در کُدام کارخانه کار می‌کند؟ [او تو کُدوم کارخونه کار می‌کُنه؟]

In which factory does he work?

اِجازه می‌دهِید [اِجازه می‌دین] این کار را [رُو] بَرایِتان [بَراتون] بِکُنَم [بُکُنَم]؟

Do you permit me to do this (= work) for you?

پدَرِ شما به هیچ کَس اجازه نِمی‌داد که بَرایش کاری بِکُنَد.

Your father would not (= did not) permit anybody to do anything (= a work) for him.

تمرین هَفتادُم

جاهای خالی را پُر کنید:

۱. من از شُما ... (تَشَکُّر کَردَن)

۲. پِسَرَم این روزها دربارهٔ اِزدِواج... (فِکر کردَن)

۳. اُتاق تاریک است، چراغ را... (رُوشَن کَردَن)

۴. شاگِردها نَبایَد در کلاس... (بازی کردن)

۵. وَقتی که تِلویزیون... لطفاً چراغ را... (تَماشا کردن، خاموش کردن)

۶. وَقتی که جَوان بودَم فوتبال[1]... (بازی کردن)

۷. مَن هفتهٔ گُذشته کیفَم را در خیابان... ولی خُوشبختانه دُوباره آن را... (گُم کردن، پیدا کردن)

۸. بچّه‌اش را در خیابان شُلوغ... وَ ناراحت[2] از این و آن[3] کُمَک... (گم کردن، خواستَن)

۹. ... سیگارِ من را با فَندَکِتان... (خواهش کردن، روشن کردن).

۱۰. جاهایِ خالی را... (پُر کردن[4])

۱۱. هرچه ... نَتَوانِست ماشین را... (کوشِش کردن، روشن کردن).

۱۲. به زودی با دُخترِ دِلخواهَش... (ازدِواج کردن).

۱۳. من حُدودِ یک ساعت با او... ولی مُتأسّفانه... او را... (حَرف زَدَن، توانستن، آرام کردن)

۱۴. آنها هرچه از او... کَم است (تَشکُّر کردن)

۱۵. ... بِتَوانَم او را... (فِکر کردن، آرام کردن)

---

1. football   2. anxiously, troubled.   3. This and that, an expression indicating indefinite persons.   4. to fill in, to fill up, to complete.

تمرین هَفتاد ویِکُم

به فارسی بِنویسید:

1. Have (you) thought about it?

2. He had already thought about it.

3. (I) don't think(I) can........

4. Think a bit (= a little) more about it.

5. We are thinking.

6. She never thinks about anything.

7. Go and thank him.

8. They have not thanked me (= of me) yet.

9. The children were watching television.

10. Have (you) put the lights off?

11. When did she lose her money?

12. (I) ask you not to do that (= that work).

13. Do not play in this room.

14. We had put all the lights on.

15. (I) don't know who to speak with.

16. Who is she talking to (= with)?

تمرین هفتاد و دُوّم

بِشنَوید و تِکرار کنید: **اَبوعَلی سینا**

دانِشمَندِ بُزُرگِ ایران

درحُدودِ هِزار سالِ پیش، در یکی از شَهرهایِ ایران پِسَری بـه دُنـیا آمَـد. مادَرَش نـام او را «حُسِین» گُـذاشت[1]. حُسِین از پَنج سالِگی[2] شُروع بـه دَرس خواندَن[3] کَرد. او با عَلاقۀ بِسیار[4] دَرس خوانْد وَ به سرعَت پیشرَفت کَرد[5]. کِتاب را بیش از هَرچیز[6] دوست می‌داشت[7] وَ به تَدریج بَرایِ خُود (= خودش) کِتابخانۀ کوچَکی دُرُست کَرد. هَرجا کِتابِ تازه‌ای می‌دیـد، مـی‌خَـرید. آن را بـادِقَّت[8] می‌خواند وَ در کِتابخانه‌اَش نِگاه مـی‌داشت[9]. حُسِین در هِجدَه سالِگی پـزِشکِ ماهِر وَ مَشهوری شُد. در این مُوقِع[10] به او اَبوعلی سینا مـی‌گُـفتَند. ابـوعلی سینا بِسیار مِهرَبان بود و بیمارهای مُحتاج را به رایِگان مُعالِجه می‌کَرد[11].

اَبوعلی سینا نتیجۀ تَـجرِبه‌ها وَ مُـطالِعه‌هایِ خـود را در کِـتابهایِ بِسیاری نِوِشته است. کِتابهایِ این دانِشمَندِ ایرانی را بـه زبـانهایِ گـوناگون تَـرجِمه کَرده‌اَند[12]. هَنوز هَم[13] در دانِشگاههایِ بُزُرگِ جَهان، کِتابهایِ این دانِشمَندِ بُـزُرگ را مطالعه می‌کُنَند[14]. ابـن‌سینا،طَبیب و دانشمَندِ بُـزُرگِ ایـران، در پَـنجاه و هَشت سالِگی درگُذَشت[15]. یکی از کِتابهایِ مَعروفِ ابن سینا «قـانون» است کـه آن را در عِلمِ طِـبّ[16] نِوِشته است.

آرامگاهِ[17] او در شَهرِ هَمِدان[18] است.

---

1. نام گذاشتَن = to name. 2. from (the age of) five. 3. دَرس خوانَدن = to study.
4. with great interest, enthusiasm. 5. پیشرَفت کَردن = to progress. 6. more than everything.
7. دوست داشتَن = to love, to like. 8. With attention, precision. 9. نِگاه داشتَن = to keep.
10. at this time. 11. مُعالِجه کَردَن = to treat, to cure. 12. تَرجِمه کَردَن = to translate.
13. even now (= still too). 14. مُطالِعه کَردَن = to study, to read. 15. درگُذَشتَن = to pass away, to die.
16. the science of medicine. 17. tomb. 18. A city in the north west of Iran.

تمرینِ هَفتاد و سِوُم

جوابِ سُوالهایِ زیر را به صورتِ جُمله بِنویسید:

۱. وَقتی که اَبوعلی سینا دَرگُذَشت چَند سال داشت؟
۲. اَبوعلی سینا در کُدام شهر از دُنیا رَفت؟
۳. نامِ کِتابِ مَعروفِ او چیست؟
۴. اَبوعلی سینا در کُدام کِشوَر مُتوَلّد شد؟
۵. آیا اَبوعلی سینا فَقَط یک کتاب نِوِشته است یا بیشتَر؟
۶. اَبوعلی سینا دَرس خواندَن را از چه سِنّی شروع کَرد؟
۷. اِبنِ سینا در چه سِنّی پِزشکِ مَعروفی بود؟
۸. اَز کُجا می‌دانیم که ابنِ سینا مَردی مِهرَبان بود؟
۹. آیا به دَرس خواندَن و مُطالِعه عَلاقه داشت؟
۱۰. از کِی به او اَبوعلی سینا می‌گُفتند؟

تمرینِ هَفتاد و چهارم

جمله بِسازید:

۱. (سینا، کِتاب، اَبوعلی، هَر، بیش، چیز، از، را، «دوست داشتن»)
۲. (ابوعلی، قَبل، سالِ، دَر، هِزار، سینا، حُدودِ، ایران، در، «مُتَوَلّد شُدَن»)
۳. (او، دَرس، به، خوانَدن، فَراوان، عَلاقهٔ، «داشتَن»)
۴. (به، بَرایِ، تَدریج، کِتابخانهٔ، او، خُود، کوچَک، ـــ ی، «دُرُست کَردَن»)
۵. (تازه‌ای، آن، هَر، کِتابِ، جا، را، «دیدَن، خَریدَن»)

۶. (ابوعلی سینا، بسیار، پزشکِ، مهربان، ـــ ی، «بودن»)
۷. (تَجربه، نَتیجهٔ، ها، او، ـــ ی، را، خُود، کِتابهایِ، در، گوناگون، «نوشتن»)
۸. (دَر، پَنجاه، سِنّ، هَشت، و، سالِگی، او، «دَرگُذَشتَن»)
۹. (سینا، ابوعلی، شَهرِ، دَر، هَمِدان، دُنیا، از، «رَفتَن»)
۱۰. (کتابها، او، ـــ یِ، را، زبانهایِ، گوناگون، به «تَرجمه کَردَن»)

فَصلِ شِشُم

واژگان

قَلب	heart
دِل	heart, stomach
شِکَم	stomach, belly
کَمَر	waist
سینه	chest
گَردَن	neck
دَهان [دَهَن]	mouth
دَماغ	nose
تَن	body
بَدَن	body
قَدّ	stature
نَفَس	breath
سُرفه	cough
عَطسه	sneeze
اِشتِها	appetite
ناراحَتی	discomfort, illness, trouble
خَستِگی	fatigue, weariness
تَب	fever
فِشارِ خون	blood pressure
حَرَکَت	movement
اِستراحَت	rest
گیج	giddy
اِحساس	feeling
فِشار	pressure
دَرَجه	degree
شُماره	number
اِشتِباه	mistake, wrong
اِمتِحان	examination
آزمایِش	test
آزمایِشگاه	laboratory
نُسخه	prescription
شَرْبَت	syrup

قُرص	tablet
بیمه	insurance
مُنشی	secretary
دَندان پِزشک	dentist
[دَندون پزشک]	
زِنده	living, alive
مُرده	dead
بَنّاء [بنّا]	brick – layer
ساختِمان	building
آهَنگ	tune
آهَنگساز	composer
جامِعه	society
تَلاش	struggle
ثَروت	wealth
هَدیه [هِدیه]	present
عَقیده	opinion
عُمر	lifetime
مُلاقات	meeting, visit
دُزد	thief
خیانَت	treachery
نَفت	oil
اِقتصاد	economy

آهن	iron
طَلا	gold
نُقره	silver
مِس	copper
فِلِزّ	metal
پَشم	wool
پَنبه [پَمبه]	cotton
مَگَس	fly
پَشّه	mosquito
حَشَره	insect
پَرده	curtain
طول	length
عَرض	width, breadth
شُمال	north
جَنوب	south
شَرق/مَشرِق	east
غَرب/مَغرب	west
آفریقا	Africa
آسیا	Asia
اِسپانیا	Spain
دانمارک	Denmark
یونان	Greece

روسیه [روس]	Russia
پاکِستان	Pakistan
چین	China
ژاپُون	Japan
نَقّاشی	painting, drawing
پیرمَرد	old man
پیرزَن	old woman
ساکِت	quiet, silent
عَمیق	deep
خونسَرد	calm, indifferent
ساده	simple, straight
پاک	clean
پاکیزه	clean
کامِل	complete
کافی	enough
آشِنا	acquainted, familiar, acquaintance
گُناه	sin
بی‌گُناه	innocent
نِگاه	look
باایمان	faithful
شُجاع	brave

مُرَفَّه	well–off
اَفسُرده	depressed
تُندخو	hot-tempered
یک‌دَنده [یه دَنده]	persistent
لَجوج	obstinate
موذی	harmful
مُسَکِّن	sedative, pain-killer
خَستِگی‌ناپَذیر	indefatigable
فَریاد	shout
هَنگام [هِنگام]	time
هَنگامِ	at the time of
هَنگامی که/ وَقتی که	when
اَلآن/ حالا	now
هَمین اَلآن/ حالا	just now
به طُوری که	as, so that
با این‌که/ باآن‌که	although, in spite of
بَرایِ این که/ به خاطِرِ این که	because, for
خاطِر	memory
به خاطِرِ	for the sake of
از این رو	therefore, because of this
دیگَر [دیگه]	other, else

یکی دیگر	another one
یک دیگر [هم دیگه]	one another, each other
آخِر	last
تِعدادی	a number
عِلاوه بَر	in addition to
اَمّا/ وَلی	but
مِثلِ	like
مَثَلاً (= مَثَلَن)	for example
غالِباً (= غالِبَن)	often
حَتماً (= حَتمَن)	certainly
کامِلاً (= کامِلَن)	completely, thoroughly, quite
مَخصوصاً (= مَخصوصَن)	particularly, especially

به نُدرَت	rarely, seldom
به هیچ وَجه	by no means, not at all
دُزدیدَن	to steal
کُشتَن	to kill
مُردَن	to die
کَشیدن (کِشیدَن)	to pull, to draw, to smoke, to suffer
بَخشیدَن	to forgive, to bestow
خَندیدَن	to laugh
ساختَن	to build, to make, to put up with
گُذَرانیدَن/ گُذَراندَن	to spend (time)
گُذَشتَن	to pass
پَریدَن	to fly
ایستادن [وایسادن]	to stand, to wait.

درسِ شانزدَهُم

۲۲. عِبارَتِ مُوصولی[1]

Relative clause

مَرد آنجا نِشَسته است + مَرد دوستِ من است =

مردی که آنجا نشسته است دوستِ من است.

The man who is sitting there is my friend.

مرد دیروز آمد + مرد را امروز می‌بینم =

مردی را که دیروز آمد امروز می‌بینم.

The man who came yesterday (I) will see today.

بچّه مادَرش مریض بود + بچّه هیچ چیز نِمی‌خُورَد =

بچّه‌ای که مادرش مریض بود هیچ چیز نِمی‌خُورَد.

The child whose mother was sick, does not eat anything.

1. The Relative pronouns who, whom, which, where, when, that in such constructions as "the man who arrived.... etc", are all expressed by که (ke) preceded by the suffix ـی (-i), which is attached to the antecedent. This ـی may, however, be omitted when the antecedent is definite. When the antecedent is the direct object of the main sentence the particle را intervenes between ـی and که (example 2 above).
Unlike English, this که may under no circumstances be omitted.

دکتر رضا مرا مُعالِجه کَرد + دکتر رضا شما را می‌شِناسَد =

دکتر رضا که مرا مُعالجه کرد شما را می‌شناسَد.

Dr. Reza who treated me, knows you.

(من) وَقتی جوان بودَم + (من) فوتبال بازی می‌کردم =

هِنگامی که/ وَقتی که جوان بودم فوتبال بازی می‌کردم.

When (= the time that) I was young, I played football.

جایی شما را دیدَم + (آن جا) از اینجا دور نیست =

جایی که شما را دیدم از اینجا دور نیست.

The place where (= that) I saw you, is not far from here.

موضوع را به من گفتید + موضوع را قبلاً شنیده بودم =

موضوعی را که به من گفتید قبلاً شنیده بودم.

The thing (= that) you told me, I had already heard.

تمرین هَفتاد و پَنجُم

جاهایِ خالی را پُر کنید:

۱. کَفشها... تازه[1] خریدی کُجا هستند؟

۲. پاسِبان ... سَرِ چهار راه ایستاده است [وایساده] اِنگلیسی خوب حَرف می‌زَنَد.

۳. ماشینِ ... را ... هَفتهٔ گُذَشته خَریده بودم دیروز فروختم.

۴. دُکتر ... مطب ... شُلوغ است نِمی‌تَواند اینجا بیایَد.

۵. چیز ... هَمین اَلآن به من گُفتید اِشتِباه است.

---

1. newly, recently.

۶. بیمارستان... نَزدیکِ خانهٔ ماست نِسبتاً کوچک است.
۷. با مرد... صُحبت می‌کَردم آشِنا هستید؟
۸. خَبَر ... در روزنامهٔ عصر دیروز خواندَم دُروغ بود.
۹. تُو نِمی‌تَوانی به جاها... پدرَت می‌رود بِرَوی.
۱۰. تُو وقتی... مادرت خواب است باید ساکت باشی.
۱۱. مرد... ماشین را از... خَریدیم از اینجا رفته است.

تمرین هفتاد و شِشُم

عبارتِ مُوصولی بِنویسید:

مِثال:[۱] مرد دارد تِلِفُن می‌کُند
مرد عَموِیِ من است
مردی که دارد تلفن می‌کند[۲] عَموِیِ من است.

۱. مرد کنارِ پَنجره نشسته است.
مرد آقایِ احمدی است.
۲. اسبِ سِفید زیر درخت است.
اسب مالِ همسایهٔ شماست.
۳. کسی این مقاله را نوشته است.
(آن کَس) آدمِ شُجاعی است.
۴. کتاب را شما خواندید.
کتاب را من هم خوانده‌ام.

1. example. 2. تلفن کردن = to telephone.

۵. شاگِرد دَرس می‌خواند.

شاگرد در اِمتحان حَتماً قَبول می‌شَوَد.[۱]

۶. زن بچّه‌اش را شیر می‌دَهَد.

زن، مادرِ مهربانی است.

۷. آقای صَفا پسرش سی سال دارد.

آقای صفا خودش هَنوز جَوان است.

۸. علی هَدیه‌ای به شما داد.

چرا هَدیه را قَبول نَکَردید؟[۲]

۹. با مرد دیروز حرف می‌زدید.

با مرد آشنا نیستم.

۱۰. این پالتو را از فُروشنده خریدم

فروشنده آدمِ راستگویی[۳] بود.

---

1. قَبول شُدَن = to be accepted, to be successful. 2. قبول کردن = to accept. 3. honest, truthful.

تمرین هفتاد و هفتُم

بشنوید و تکرار کنید:

مصدر		ستاکِ حال
خندیدَن	←	خَند
بَخشیدَن	←	بَخش
کِشیدَن	←	کش
دُزدیدَن	←	دُزد
کُشتَن	←	کُش
مُردَن	←	میر
ساختن	←	ساز

او در روزهایِ آخِر غالباً اَفسُرده بود و به نُدرَت می‌خَندید.

متشکّرم، جُوکهایِ[1] بامَزّه‌ای گفتید، خِیلی خَندیدیم.

خُوشبَختانه شما آدمِ شاد و خون‌سَردی هستید [هستین] و به هَر چیزی می‌تَوانید بِخَندید [می‌تونین بخندین].

با این که دُزدها همه چیزش را دُزدیده بودَند [بودَن] اَمّا خَنده از لَبهایش [لَباش] دور نِمی‌شُد.

مُتاسِّفانه هر روز تِعدادی از مردمِ دُنیا از گُرُسنِگی می‌میرَند [می‌میرن].

پدَرم مردِ با ایمانی بود، تمامِ ثَروتش را بِخاطِرِ خُدا به آدمهایِ فَقیر بَخشید.

من آنها را [اونارو] بِخاطِرِ خیانَتی که کَرده‌اند[2] [کَردَن] هرگز نِمی‌بَخشم.

---

1. jokes. 2. خیانَت کَردن = to betray

آفَرین دُختَرَم. تو نقّاشیهایِ [نَقّاشیایِ] بسیار خوبی می‌کِشی. حالا پاشُو[1] پَنجره را [پَنجِرَه رُو] باز کُن [واز کُن][2]، پرده را [پَردَه رُو] بِکِش، تا[3] کَمی [یه کمی/ یه خُورده] هوا بیاید [بیاد] تو، برایِ اینکه [برا اینکه] پدرَت [پدرِت] سیگار کِشیده، هوایِ اتاق کَثیف شُده است [شُده].

بَعضی از درها را بایَد بِکشید تا باز شَوَند اَمّا بعضی دیگر[4] را باید فِشار دهید.[5]

خُوش به حالِتان[6] [حالِتون] که دَندانهایتان [دَندوناتون] سالِمَند [سالِمَن]، دو تا از دَندانهایِ مَرا [دَندونایِ من رُو] هفتهٔ قَبل دَندان‌پِزِشک کِشید، یکی دیگر [دیگه] هَم خَرابَست [خَرابه] که باید پُر کُند [کُنه][7].

پدر این بچّهٔ بی‌گُناه سالِ گذشته در یک تصادف کُشته شد.

سَعی کنیم[8] با کار و تَلاشِ خَستِگی ناپذیر جامِعه‌ای سالم[9] و مُرَفَّه بِسازیم.

بَنّاء [بَنّا] ساختمان می‌سازَد، نَجّار در و پَنجره وَ میز و صَندَلی می‌سازد، آهَنگساز آهَنگ می‌سازد وَ شُما هَم بایَد جُمله به فارسی بِسازید تا زبانِ فارسی را خوب یاد بِگیرید.[10]

او آدَمی تُندخو، یک دَنده و لَجوج است، از این رو با هیچ کَس نِمی‌تَواند بِسازَد.

تمرین هفتاد و هَشتُم

جمله بسازید:

۱. (سیب، من ، ـــ ی، خِیلی، که، بود، تُرش، خُوردم)

۲. (دَوا، دُکترَم، به من، نسبتاً، بود، داد،، که،، ـــ یی، گِران)

۳. ۱مُهَندِس، این ساختِمان، ـــ ی، ساخته است، که، را، مُرده است، اکنون)

---

1. پا شُدن to get up, to stand up. 2. باز کَردن to open. 3. in order that, so that. 4. some others. 5. فِشار دادَن to press, to push. 6. How lucky you are! 7. پُر کَردَن to fill. 8. سَعی کَردن to try, to make effort. 9. healthy 10. یاد گِرِفتَن to learn.

۴. (مَگَس، موذی، وَ، را، پَشّه، که، حَشَره‌هایِ، هَستَند، بِکُشید)
۵. (با آن که، خوب، حالَش، شُده، هَنوز، راه بِرَوَد[۱]، نِمی‌تَوانَد)
۶. (سیگار، سعی کُنید، چیزِ، چُون، نَکِشید، مُفیدی، نیست)
۷. (مَرا، از اِشتِباه،[۲] ـــی، که، کَردَم ، خواهِش می‌کُنَم، مُتاسِّفَم، بِبَخشید)
۸. (آدَمها، که، تُندخو، ـــ یی، هَستَند، زِندگیِ، نَدارند، خُوشی)
۹. (اِطّلاعات[۳]، که، ـــ ی، را، به دَست می‌آوَرد[۴]، به صورتِ[۵] کتاب می‌نِوِشت، ابنِ‌سینا)
۱۰. (پیرمَرد، که، عُمرَش، ـــ ی، به هَفتاد و نُه، رَسیده بود، لَحظه‌هایِ، زِندِگی را، آخِرِ، می‌گُذَرانید)

تمرین هفتاد و نُهُم

بِشنوید و تکرار کنید:

ـ : اَلُو.... مَطَبِ آقایِ دکتر پارسا؟

ـ : نَخِیر، اِشتباس

ـ : وای... خُدا،[۶] دارَم می‌میرَم، چه قَدر سَرَم درد میکُنه! شُماره رو اِشتبا گرفتم، دوباره می‌گیرَم.

ـ : الو... بِبَخشید، مَطَبِ دُکتُر پارسا؟

منشی: بله، بِفَرمایید.

ـ : بِبَخشید، یه وَقت[۷] می‌خواستَم.

---

1. راه رَفتَن = to walk. 2. اِشتِباه کَردَن = to make mistake. 3. information, knowledge.
4. به دَست آوَردَن = to obtain. 5. in the shape of. 6. Oh God! 7. appointment.

منشی: عَصرِ امروز، ساعتِ چهار بَعد از ظُهر.

ــ : سلام، آقایِ دکتر.

دکتر: سلام، خُدا بَد نَده[۱]، ناراحَتی تون چیه؟

ــ : چَن روزه که حالَم بَده، گَردَنم خِیلی دَرد می کُنه، دَماغَم گِرِفته[۲] به طُوری که[۳] نِمی‌تونَم نَفَس بِکِشَم[۴]، صِدام گِرِفته[۵]، سُرفه زیاد می کُنَم[۶] مخصوصاً شَبا (= شبها)، دیشَب تَب داشتَم، سی و نُه دَرجه.

دکتر: عَطسه هَم می کُنید[۷]؟

بیمار: بَله آقای دکتر، عِلاوه بَر سُرفه، عَطسه هم می‌کُنَم، خِیلی زیاد.

دکتر: این دو سه روز چی خوردین؟ شِکَمتون کار می‌کنه[۸]؟

بیمار: هیچ چی نَخُوردَم، اصلاً اشتِها ندارَم، شِکَمَم به هیچ‌وجه کار نِمی‌کُنه، یُبوسَتِ[۹] شَدید دارم. سَرَم گیج می‌رِه.[۱۰] تَمامِ تَنَم درد می کُنه. اِحساسِ خَستگی می‌کنم[۱۱]. دِلَم می‌خواد[۱۲] بِخوابَم امّا خوابَم نِمی‌بَره.

دکتر: لطفاً رویِ اُون تَخت دِراز بکشید[۱۳] تا قَلبِتون رو بِبینَم، فِشارِ خونِتون رو بِگیرم.

دکتر: نَفَس بِکشید. نَفَسِ عَمیق، خوبه... اینجا رو که فِشار می‌دَم دردِتون می‌آد؟ سُرفه بُکنید. بیشتَر، باز هم بیشتر[۱۴]. کُجایِ دِلتون درد می‌آد، اینجا؟ اینجا؟ زیرِ دِلتون؟ پَهلویِ راستِتون رو که فِشار می‌دَم دردِتون می‌آد؟ پَهلویِ چَپ چطور[۱۵]؟

بیمار: آخ[۱۶]... آره آره، خیلی درد داره.

---

1. A complementary sentence used when seeing a sick person, meaning "may God will not bring evil to you".
2. is blocked.
3. so that, to such extent that.
4. نَفَس کِشیدن = to breathe.
5. My voice's gone (= blocked).
6. سُرفه کَردَن = to cough.
7. عَطسه کردن = to sneeze
8. Do your bowels move?
9. constipation.
10. I feel giddy.
11. اِحساس کَردَن = to feel.
12. I wish.
13. دِراز کِشیدَن = to lie down.
14. still more.
15. How about (your) left side?
16. ah!, ouch!

دکتر: کَمَرِتون هَم درد می‌کُنه؟ دَهَنِتون رو خوب باز کنید. خُب... حالا پاشید (= پا شَوید).

دکتر: چیزِ مُهِمّی نیست. با این حال[1] یه آزمایشِ خون و اِدرار[2] بَراتون نِوِشتم. راستی، شما بیمه هَستید؟

بیمار: بله آقای دکتر.

دکتر: خوبه، آزمایش رو بِبَرین آزِمایشگاهِ بیمه. شما در حُدودِ یه هَفته باید اِستِراحَت کنید[3]، استراحَتِ کامل. غَذاهای سَبُک و ساده بُخورید مِثلِ سوپ، ماستِ تازه، پَنیر، گوشتِ مرغ، میوه زیاد. نُسخَه تون: یه شَربت بِرا سینَه تون هست که هر چهار ساعَت یک قاشُق می‌خورید، یه قُرصِ مُسَکِّن، شب مُوقع خواب، یه آمپولِ[4] ویتامینِ ب[5]. اِنشالله[6] تا دو سه روزِ آینده حالِتون کاملاً خوب میشه.

بیمار: ببخشید آقای دُکتر، این دَواها گیر می‌آد[7]؟

دکتر: آره جانَم، هَمهٔ داروخانه‌ها دارَن، شما از داروخانهٔ بیمه بگیرید. حَتماً داره.

بیمار: مَمنونم آقای دکتر، مَرحَمت زیاد[8].

---

1. despite this.
2. blood and urine test.
3. استراحت کَردَن = to rest.
4. ampoul.
5. vitamin B
6. God willing.
7. گیر آمدَن = to be available, to be found.
8. good bye.

تمرین هَشتادُم

به پُرسِشهای زیر پاسُخ دهید:

۱. کُجایِ بیمار دَرد می‌کرد؟

۲. چرا بیمار نمی‌تَوانست نَفَس بکشد؟

۳. آیا بیمار روزها بیشتَر سُرفه می‌کرد یا شبها؟

۴. چرا بیمار در دو سه روزِ گذشته چیزی نَخورده بود.

۵. آیا بیمار می‌تَوانِست بِخوابَد؟

۶. آیا پَهلوهایِ بیمار دَرد می‌کَرد؟

۷. آیا بیمار، بیماری مهِمّی داشت؟

۸. بیمار چه نُوع غذاهایی مَجبور بود بُخُورد؟ مِثلِ چی؟

۹. آیا بیمار عِلاوه بَر سُرفه، عَطسه هَم می‌کرد؟

۱۰. دکتر در نُسخه‌اَش بَرایِ سینهٔ بیمار چه دَوایی نوشته بود؟

۱۱. آیا بیمار بِجُز شربَت، دوایِ دیگَری[1] هَم داشت؟ چی؟

۱۲. به عَقیدهٔ شما[2]، بیمار دواهایَش را از کُجا گِرِفته است؟

۱۳. به نَظَرِ شما، چرا بیمار دَفعهٔ اول شُمارهٔ تِلِفُن را اِشتباه گِرِفت؟

۱۴. وَقتِ مُلاقاتِ بیمار با دُکتر کِی بود؟

۱۵. آیا تَبِ بیمار شَدید بود؟ چِقَدر؟

. any other. 2. = به نَظَرِ شُما in your opinion.

درس هِفدَهُم

۲۳. اِسمِ فاعِل

Present Participle

سِتاکِ حال + ـَ نده ← اسمِ فاعل[1]

نِویس + ـَ نده ← نِویسَنده	writer
آ + ـَ نده ← آیَنده[2]	coming, comer
زَن + ـَ نده ← زَنَنده	striker, hitter
رَو + ـَ نده ← رَوَنده	going, goer
ران + ـَ نده ← رانَنده	driver

تمرین هَشتاد و یکُم

از مَصدرهایِ زیر اسمِ فاعل بِسازید.

آوَردَن، شکستَن، سوختَن، خَریدَن، بُردَن، گِرِفتَن، آمَدَن، بُریدَن، کَردَن، خُوردَن، رَفتَن، داشتَن، شِنیدَن، زَدَن، کُشتَن، ساختَن، خواندَن، گُفتَن، کَشیدن، نوشِتَن.

1. The present participle is formed by adding the suffix ـَ نده (– ande) to the present stem. It is basically an adjective but may be used as a noun as well.

2. See footnote 1.p.104, book 1.

تمرین هَشتاد و دوُم

جاهای خالی را با اسمِ فاعل پُر کنید.

۱. در دو سه روزِ........ (آمدن)

۲. .... این مَقاله کیست؟ (نوشتن)

۳. کاردِ .... (بُریدن)

۴. این کِتاب.......... فَراوان دارد. (خواندَن)

۵. آفتابِ[1].......... (سوختن)

۶. .... داستان (گُفتن)

۷. بیماری .... (کُشتن)

۸. .... آپارتِمان[2] (ساختن)

۹. .... بِلیتِ[3] شمارهٔ ۵۵ (داشتن)

۱۰. .... نامه (گِرفتن)

1. sunshine. 2. apartment, flat. 3. ticket.

۲۴. صِفَت + ـی ← اسمِ مَعنا[1] Abstract noun

زیبا + ـی ← زیبایی		beauty
پیر + ـی ← پیری		old age
زِنده + ـی ← زِندگی[2]		living, life
بُلَند + ـی ← بُلَندی		height, highness
سیاه + ـی ← سیاهی		blackness
رانَنده + ـی ← رانَندگی		driving

تمرین هشتاد و سوُم

از صفتهایِ زیر اسمِ معنا بِسازید:

جَوان، تُندخو، تِشنه، گُرُسنه، زِشت، دیوانه، زَرد، گَرم، بُزُرگ، کوچَک، قَشَنگ، مِهرَبان، خوب، بَد، تَمیز، خَسته، بیمار، اَفسُرده، خُوش، سُرخ، روشَن، تاریک، آموزَنده.

تمرین هشتاد و چهارُم

به فارسی بنویسید.

laziness, freshness, instructiveness, hardship, easily, darkness, correctness, helplessness, dryness, selfishness, ignorance, embarrassment, hypocrisy, anxiety, meanness, illness.

1. The suffix ـی (-i) may be attached to adjectives to make abstract nouns. it is, in this function, comparable to the English suffix "-ness" in the word'darkness'.

2. For words ending in the vowel /e/ the consonant /g/ is placed between the vowels /e and i/to make the pronunciation possible. See also footnote l,p. 104, book 1.

۲۵. اسم + ـــ ی ⟵ صِفَتِ نِسبی[1] Relative adjective

ایران + ـــ ی ⟵ ایرانی		Iranian
نَفت + ـــ ی ⟵ نفتی		(related to) oil
خانه + ـــ ی ⟵ خانِگی		domestic
اِقتصاد + ـــ ی ⟵ اِقتصادی		economic
کُجا؟ + ـــ ی ⟵ کُجایی؟[2]		(related to) which place?
اَحمد + ـــ ی ⟵ اَحمدی		(related to) Ahmad

تمرینِ هَشتاد و پنجُم

از اسمهایِ زیر صِفَت بسازید:

اِفریقا، آسیا، اُروپا، آمریکا، هِند، پاکِستان، تِهران، ایتالیا، اِسپانیا، دانمارک، روس، دریا، آسِمان، هَوا، زَمین، آهن، فِلِزّ، نایلُون[3]، مَحمود، عامِر، طَلا، نُقره، مِس، شُمال، جُنوب، شَرق، غَرب، یونان، چین، ژاپُون، پَنبه، پَشم، شَهر، روستا.

---

1. The suffix ـــی (-i) is attached to the noun to make an adjective related to the corresponding noun.

2. This suffix may also be attached to کُجا؟ "where?" to ask about the place of birth or the nationality, e. g. کُجایی هَستی؟ "where do you come from?" This construction is, however, colloquial, but the more formal shape is اَهلِ کُجاهَستی؟ (see P. 85).

3. nylon.

تمرین هَشتاد و شِشُم

به فارسی بنویسید:

Air mail[1], surface (= land) mail, air letter, bookish, paper tiger[2], English, French, Turkish[3], wooden, German[4], Arabian[5], foreigner (= related to abroad)[6], historical, rainy, summery dress, wintery day, snowy, stormy, springlike weather, governmental.

تمرین هَشتاد و هفتُم

بشنوید و تکرار کنید:

خانهٔ او بُزُرگ است وَ خانهٔ من هم بُزُرگ است.

امّا خانهٔ من به بُزُرگیِ خانهٔ او نیست.

But my house is not so big as his (= his house).

قَدِّ پسرِ شما به بُلَندیِ قَدِّ من است.

Your son is as tall as I (your son's stature is as high as my stature).

Ahmad's money was as much as Nader's. پولِ احمَد به اَندازهٔ پولِ نادر بود.

آدَمی به خوبیِ پدرِ مُحسِن نَدیده بودم، خُدا رحمَتَش کُنَد[7].

(I) had not seen anybody so good as Mohsen's father, may he rest in peace.

زنی به مهربانیِ او هرگز سُراغ نَدارم[8]، خُدا حِفظَش کُند[9].

(I) never know of any woman so kind as she, God preserve her.

---

۱. پُست = mail   ۲. بَبر = tiger   ۳. تُرک = Turk   ۴. آلمان = Germany   ۵. عَرَب = Arab

۶. خارِج = abroad

7. A complementary sentence used when talking about a dead.   8. سُراغ داشتن = to know of.

9. A complementary sentence meaning "may God preserve her (you, them, us, etc)." حِفظ کَردَن = to preserve.

چکی به مَبلغِ سه هزار تومان برایَش [بَراش] کِشیدَم.

(I) drew a cheque for 3000 Tuman for him.

[بِبَخشید آقا، شما کُجایی هَستین، اَهلِ تِهران یا اَهلِ شیراز؟]

Excuse me sir! where do you come from? From Tehran or from Shiraz?

بَرایِ چه [بَراچی] صَندَلیِ فِلِزی بَرایِ [بَرا] اُتاقِ کارِتان [کارِتون] نمی‌خَرید [نمی‌خرین]؟

Why (= what for) don't you buy metal chair for your study?

بَرایِ این که [بَرا این که] نه تَنها صندلیِ فِلِزّی به قَشَنگیِ صندلیِ چوبی نیست بَلکه گِرانتَر [گِرونتَر] هَم هَست.

Because not only metal chairs are not so pretty as wooden chairs but they are more expensive too.

اُتاقِ پَذیراییِ ما به اَندازهٔ کافی روشَنی/ روشَنایی/ نور نَدارد [نَداره]

Our drawing-room has not enough (= to the limit of sufficient) light.

او به این خانه اِحتیاج ندارد[1].

He does not need (=to) this house.

او خانهٔ به این بُزُرگی را نِمی‌خواهد.

He does not want such a big house (= a house to this largness).

زَمینی به طولِ پانصد متر و به عرضِ شصت متر

A land 500 meters in length and 60 meters in breadth.

باید کَمی [یه کَمی] اِستِراحَت کنم، چُون دیگر[2] [دیگه] نِمی‌توانم [نِمی‌تونم] چیزی بنویسم.

(I) have to take a short rest, because (I)am not able to write anything more.

---

1. اِحتیاج داشتن = to need.

2. دیگر with negative verbs means "no longer, not anymore, nothing else, and the like."

مَردِ دیگری [دیگه‌ای] که او را نِمی‌شِناختَم [که نِمی‌شناختَمِش] وارِد شُد[1].

Another man whom (I) didn't know arrived.

آیا چیزِ دیگری [دیگه‌ای] مِیل دارید[2]؟

Do you like anything else?

لطفاً یک چایی دیگر [یه چایی دیگه] بَرایَم بیاوَرید [بَرام بیارین].

Please bring me one more tea (= another tea).

آنها یک دیگر را [هَم دیگه رُو] نِمی‌تَوانَند [نِمی‌تونَن] تَحَمُّل کُنَند [کُنَن][3].

They can't tolerate one another.

تمرین هَشتاد و هَشتُم

به فارسی بنویسید:

1. A man of (=to) your age.

2. A room 8 meters in length and 5 meters in width.

3. An old man as simple as a child.

4. My money is not so much as yours.

5. His room was as big as a large box.

6. Are your clothes as clean and smart[4] as hers (= her clothes)?

7. They have sent me (= for me) a cheque for (= to the sum of) 1 thousand and five hundred Toman.

8. Such a big car needs a lot of petrol[5] (= needs to ....).

---

1. وارد شُدن = to arrive.
2. مِیل داشتَن = to like, a polite experssion for "to eat, to want."
3. تَحَمُّل کَردَن = to tolerate.
۴. شیک
۵. بِنزین.

9. Do (you) really need my friendship? (= need to ....).

10. You don't need rest anymore, because (you) are quite well.

11. I didn't need to come to you.

12. They love each other.

13. [Thank you very much, but (I) don't like anymore.]

14. [Don't worry, I'll give you another one.]

15. We are quite able to put up with one another.

درسِ هِجدَهم

تمرینِ هشتاد و نُهُم   خواندَن

داستانِ زیر را بِخوانید:

دُرُست[1] دیدَن[2] و دُرُست شِنیدَن

نَه، مَن هَرگز آقایِ خِرَدمَند را فَراموش نِمی‌کُنَم[3]، سالهاست که او را نَدیده‌اَم. در آن وَقت که من در کلاسِ سوُم دَبِستان دَرس می‌خواندَم، آقای خردمَند مُعَلِمِ من بود. من، پیش از آقایِ خردمَند، مُعلّمهایِ دیگری هَم داشتَم. بَعد از او هَم مُعَلّمهای دیگَری داشته‌ام. ولی هَنوز، هَر وَقت که در بارهٔ مَدرسه و دَرس و مُعلّم فِکر می‌کُنم به یادِ آقایِ خِرَدمَند می‌اُفتم[4].

آقایِ خردمَند، در آن سال که مُعلّم من بود، چیزهای بِسیاری به من یاد داد[5] که در هَمهٔ عُمر به دَردَم خُوردَند[6]. ولی حالا، وَقتی که فِکر می‌کنم، می‌بینَم که بِهتَرین چیزی که او به من یاد داده است «دیدَن» و «شنیدن» است. در حَقیقَت[7] آقایِ خردمَند دُرُست نِگاه کَردَن[8] و دُرُست گوش دادَن[9] را به من یاد داد.

---

1. properly, correctly. 2. The infinitive in Farsi, whether simple or compound, is a noun and may be used as the subject or the object of the verb. 3. فَراموش کَردَن = to forget.
4. به یاد اُفتادَن = to remember. 5. یاد دادَن = to teach, to instruct. 6. به دَرد خُوردَن = to be of use.
7. In fact. 8. نِگاه کَردَن = to look (at). 9. گوش دادَن = to listen.

روزهایِ آخَرِ اِسفَند بود. یک روز آقایِ خِرَدمَند به کلاس ما آمَد. اَز ما پُرسید: حالا چه فَصلی است؟

همه با هم[۱] گفتیم: زِمستان.

آقای خردمَند گفت: جَوابِ شما دُرُست است. وَلی من اگر به جایِ شُما بودم[۲] جَوابی از این کامِلتَر می‌دادَم[۳]. می‌گُفتَم که آخَرِ زِمستان است و بَهار دارَد می‌آیَد. حالا بگویید از کُجا می‌فَهمیم که بَهار دارد می‌آید؟

مَحمود گُفت: مَعلوم[۴] است. چَند روزِ دیگَر عِیدِ[۵] نُوروز[۶] است و عِیدِ نُوروز روزِ اَوَّلِ بَهار است.

آقایِ خردمَند گفت: آری[۷]، من می‌دانَم که بهار دارَد می‌آیَد. بَرایِ این که نِشانه[۸]هایِ آن را دیده‌ام. شما هَم، اگر دُرُست نِگاه کُنید، نِشانه‌هایِ بَهار را می‌بینید. دُو روز به شما وَقت می‌دهم. سَعی کُنید که نِشانه‌ای از بَهار بِبینید یا بِشنَوید. بَعد آن نِشانه را به کلاس بیاورید یا آن را بَرایِ ما بِگویید.

جنگَلِ کوچکی[۹] در نَزدیکیِ[۱۰] خانهٔ ما بود. از کلاس که بیرون آمَدَم[۱۱] با خود گُفتم[۱۲]: امروز عصر به جَنگل می‌رَوَم و نشانه‌ای از بَهار پِیدا می‌کُنَم.

عَصرِ آن روز نَتَوانستَم به جَنگل برَوَم. پِدَرَم کارگر بود و از صُبح تا شَب در کارخانه کار می‌کَرد. چَند روز بود که حالِ مادَرَم خُوش نَبود. آن روز عصر، او می‌خواست پیشِ پِزشک برَوَد. ناچار[۱۳] من در خانه ماندَم تا[۱۴] از برادر و خواهرِ کوچَکتَرَم نِگَهداری کُنَم[۱۵]. با خُودم گفتم: فردا عصر به جَنگل می‌رَوَم.

عصرِ روزِ بَعد، با عَجَله از مدرسه به خانه آمَدَم. آن روز حالِ مادرم کَمی

---

1. all together. 2. If I were you (= if I was in your place). 3. جَواب دادَن = to answer.
4. obvious. 5. festival. 6. Nowruz, which means "new day", is the Iranian national festival. It coincides with the first day of the Iranian calendar. 7. A literary word for بَلِه "yes". 8. sign, symbol.
9. forest. 10. vicinity. 11. بیرون آمَدَن = to come out. 12. (I) said to myself. 13. inevitably.
14. in order that, so that. 15. نِگَهداری کَردَن = to look after.

بهتر شُده بود. مادرم از صبح زود مَشغولِ کار شده بُود. دو تا اُتاقی را که ما در آنها زِندِگی می‌کَردیم[1] تَمیز کَرده بود. عصر که به خانه آمدم، گُفت: عِید دارد می‌آیَد. زیرزَمینِ[2] خانه کَثیف وَ پُر از[3] آشغال است. من امروز اُتاقها را تمیز کرده‌ام. کَمی از آشغالهایِ تویِ زیرزَمین را هم بیرون آورده‌ام[4]. امّا دیگر خسته‌ام و نِمی‌تَوانَم کارم را تمام کُنَم[5] خواهِش می‌کُنم، اَگَر مُمکِن است، زیر زَمین را تَمیز کُن.

خواستم بِگویَم که نِمی‌تَوانَم، می‌خواهَم به جنگل بِرَوَم و نِشانه‌ای از بَهار پیدا کُنم. ولی هَنگامی که به صورَتِ خَستهٔ مادَرم نِگاه کردَم، نَتوانستم حَرفی بزنَم. با خُودم گُفتم: می‌روم و زیر زَمین را پاک می‌کُنَم[6].

مادَرَم راست می‌گُفت[7]. زیرزمین پُراز آشغال بود. فِکرکردم یک عُمر وَقت می‌خواهد[8] تا[9] این آشغالها را بیرون بِبَرَم[10]. ولی یکی دو[11] ساعت بَعد، همهٔ آشغالها را بیرون بُرده بودَم. آن وَقت مشغولِ تمیز کردنِ زیرزَمین شُدَم. در تَمامِ آن مُدّت در فِکرِ نشانه‌های بَهار بودَم. فِکر می‌کردَم که فردا بایَد دَستِ خالی[12] به مَدرسه بِرَوَم.

داشتَم جارو[13] را به دیوارهایِ زیرزمین می‌کشیدَم که ناگهان[14] چیزی رَنگین[15] روی دیوار دیدَم. مِثل یک گُل بود. سُرخ بود و خالهای[16] سیاهی داشت. چَشمهایم را به هَم زَدَم[17]. با خُودم گُفتم که از بَس[18] در فِکرِ گُلها بوده‌ام همه جا گُل می‌بینَم. باز[19] نگاه کَردم. باز هم[20] آن گُل را دیدَم. جارو را به طَرَفَش بُردم. ناگهان حَرکَتی کرد[21]، پَرید، چَرخی زد[22]، آمد و رویِ دستِ من نِشَست.

---

1. زِندِگی کَردَن = to live. 2. basement, cellar. 3. full of. 4. بیرون آوردَن = to bring out.
5. تَمام کَردَن = to finish. 6. پاک کَردَن = تمیز کَردَن = پاکیزه کَردَن = to clean. 7. راست گفتن = to tell the truth. 8. it needs (= wants) a lifetime. 9. until. 10. بیرون بُردن = to take out.
11. one or two. 12. empty hand. 13. broom. 14. suddenly. 15. coloured.
16. خال = spot. 17. چَشم بهَم زَدَن = to blink. 18. so much that. 19 again.
20. again too. 21. حَرکَت کردن = to move. 22. چَرخ زَدَن = to turn.

آنچه[۱] که به دیوار دیده بودَم یک پَروانه[۲] بود. نِمی‌دانِستم که آن پَروانه از کُجا آمده است. می‌دانستم که پَروانه‌ها در بهار از پیله[۳] بیرون می‌آیند. ولی هنوز که بَهار نیامَده بود. از خوشحالی[۴] فَریاد کشیدَم[۵]. پروانه را توی یک قوطیِ[۶] کوچَک گُذاشتم. کارَم را در زیرزمین تَمام کردم. مادرم توی زیرزمین آمد. زیرزمین مِثلِ گُل پاکیزه شُده بود. مادرم خُوشحال شُد. وقتی که داستان پروانه را برایَش گُفتم، از شادی[۷] خَندید. من زیباترین گُلِ بَهاری را در خَنده‌اَش دیدَم.

روزِ بَعد به کلاس رفتم. بچه‌ها یکی یکی[۸] بُلَند شدند[۹]. هر یک[۱۰] نشانه‌ای از بهار با خود داشت. عَبّاس، پَرَستو[۱۱] ها را دیده بود که از جَنوب بَرگشته بودند[۱۲]. سُهراب[۱۳] آوازِ[۱۴] قورباغه[۱۵] ای را شنیده بود که از خوابِ زمستانی بیدار شُده بود[۱۶]. عَبدالله[۱۳] چهار شاخه[۱۷] گُلِ بَنَفشه[۱۸] در دستَش بود. نُوبتِ[۱۹] من که رَسید، از جا بُلَند شُدم و گُفتم: من هَم پروانه‌ای با خُودَم به کلاس آورده‌ام.

آقایِ خردمَند گفت: برای ما تَعریف کن[۲۰] که پروانه را از کُجا پیدا کرده‌ای، بَعد هَم آن را به ما نِشان بِدِه[۲۱].

ایستادَم و داستان را از اَوَّل تا آخَر برایِ آقایِ خردمَند و بچّه‌ها گُفتم. بَعد دَرِ جَعبه را باز کردم. پروانه پَر زد[۲۲]. بَچّه‌ها از شادی فَریاد کِشیدند، پروانه در کلاس چرخی زد و از پنجره بیرون رفت[۲۳].

گُفتم: آقایِ خردمند، فَقَط نِمی‌دانَم که این پروانه در این فَصل تویِ زیرزمینِ ما چه می‌کرد[۲۴]. آقای خردمند گفت: این پروانه از پروانه‌هایی است که

---

1. what. 2. butterfly. 3. cocoon. 4. joy. 5. فَریاد کشیدَن = to shout.
6. small box. 7. joy. 8. one by one. 9. بُلَند شُدَن = to rise, to get up. 10. every one.
11. swallow. 12. بَرگَشتَن = to return. 13. A male name. 14. melody, voice. 15. frog.
16. بیدار شُدن = to wake up. 17. branch (see also pp. 51-52). 18. violet. 19. turn.
20. تَعریف کَردَن = to explain, to describe. 21. نِشان دادَن = to show. 22. پَریدَن = پَرزَدَن = to fly.
23. بیرون رفتن = to go out. 24. چه کار می‌کرد = چه می‌کرد = What was it doing?

زمستانها در جایِ نَمدار[1] و تاریک می‌خوابَند و بَهار بیدار می‌شَوَند. این پـروانه دیروز از خوابِ زمِستانی بیدار شده است.

آقای خردمَند کَمی ساکِت ماند و بَعد گفت: بله، بچّه‌های مـن، اگـر دُرُست نگاه کنید و دُرُست بشنَوید، خِیلی چیزها می‌بینید و خِیلی چیزها می‌شنَوید.

تمرین نَوَدُم

جاهای خالی را پُر کنید.

۱. من مُعلّمهایِ... هَم داشته‌ام.

۲. این کتاب را نِگه دار[2]، به دَردَت...

۳. دانستنِ یک زَبانِ خارِجی خیلی به... می‌خُورَد.

۴. این آشغالها... دَردِ مَن نِمی‌خُورَند.

۵. پولی که به ما دادید خیلی... خُورد.

۶. اگر شما به... من بودید چه می‌کردید؟

۷. اگر من... جایِ تو...

۸. زیرزمینِ خانه... از آشغال است.

۹. چَشمش... اَشک[3] شُد.

۱۰. اَمّا مَن... خَسته‌ام و نمی‌توانَم کار کُنَم.

۱۱. در خانه ماندَم... از برادرم نِگَهداری...

۱۲. خیلی وَقت می‌خواهد... آشغالها را بیرون بِبَرَم.

1. damp. 2. نِگَه داشتن = to keep. 3. tear.

۱۳. فِکر می‌کردم فردا باید با... خالی به مدرسه بروَم ولی خوشبختانه با دَستِ... رفتم.

۱۴. ... بَس غذا خورده‌ای نِمی‌تَوانی حَرکَت کنی.

۱۵. از... کار می‌کُنَد همیشه خسته است.

۱۶. ... راه رفته‌ام پاهایم دَرد می‌کُنَد.

۱۷. ... من که رسید،... جا... شُدم.

۱۸. داستان را... او تَعریف کردَم.

۱۹. پروانه در این فَصل... زیر زمینِ ما... می‌گَرد؟

۲۰. شما در این وَقت از شب [در این وقتِ شب] اینجا... می‌کنید؟

تَمرینِ نَوَد و یکُم

در داستانِ بالا:

۱. عِبارَتهایِ مُوصولی،

۲. اِسمهای مَعنا،

۳. صِفتهای نِسبی،

۴. وَ صفتهای دیگر را یادداشت کنید[1].

---

1. یاد داشت کَردَن = to note.

تمرین نَوَد و دُوُم

جمله بسازید:

۱. (هرگز، کُمَک، شما، فَراموش، ـــ هایِ، من، را، نِمی‌کُنم)
۲. (هَر وَقت، شُما را، که، می‌بینم، پدرتان، می‌افتم، یاد، به)
۳. (شما، به من، دادید، یاد، که، دَرد، می‌خُورند، به، ـَـ م، چیزهایی)
۴. (از، تا، آخَر، بَرایمان، داستان، را، اَوَّل، کرد، تَعریف)
۵. (روز، وَقت، سه، او، به، دادم، فِکر، که، کُنَد)
۶. (سَنگین، بود، ناچار، جَعبه، از او، کردم، خواهِش، کُمَک، که، کُند، به من)
۷. (چون، نمی‌تَوانَم، خسته‌ام، تَمام، کارم، کُنم، را)
۸. (من، اُتاقِ کارِ، کتاب، کاغَذ، پُر، است، از، وَ)
۹. (گُلها، همه، گل، جا، از بَس، بوده‌ام، در فکرِ، می‌بینَم)
۱۰. (بچّه، شادی، ها، از، کِشیدند، فَریاد)

تمرین نَوَد و سوُم

به پُرسشهایِ زیر به صورت جُمله جَواب دهید:

۱. گویَندهٔ داستان چه نشانه‌ای از بَهار پیدا کرده بود؟
۲. عَبّاس چه نشانه‌ای از بَهار دیده بود؟
۳. چرا / برای چه پروانه در زیر زَمین بود؟
۴. آقایِ خردمند دربارهٔ پروانه چه گُفت؟
۵. گویندهٔ داستان در زیر زمین مَشغولِ چه کاری بود؟

۶. مادرِ گویَندهٔ داستان از او چه چیزی خواست؟
۷. شُغلِ پدرِ گویَندهٔ داستان چه بود؟
۸. گویَندهٔ داستان آقای خردمند را از کِی می‌شناخت؟
۹. عِید نُوروز، روزِ چَندُم بَهار است؟
۱۰. بِهترین چیزی که آقای خردمند به گویندهٔ داستان یاد داد چه بود؟

تمرین نَوَد و چهارُم

۱. زمانِ حال،
۲. زمانِ گذشته،
۳. گُذَشتهٔ نقلی،
۴. گُذَشته دور،
۵. اَمر،
۶. اسم فاعل،
۷. واسمِ مفعولِ مَصدرِ زیر را بنویسید:

مصدر	ستاک حال
گُذَشتَن	گُذَر

فصلِ هفتم

واژگان

وَزیر	minister
نُخُست‌وَزیر	prime minister
پیشنَهاد	proposal, suggestion
مُوافِقَت	agreement
مُخالِفَت	disagreement
تَقاضا	request
اِستِعفا	resignation
شِکایَت	complaint
قَدردانی	appreciation
نامهٔ سِفارِشی	registered letter
تَمبر [تَمر]	stamp
پاکَت	envelope
پُست‌چی [پُس چی]	postman
رَسید	receipt
هَمکاری	cooperation
خِدمَت	service, favour
ایستادگی	resistance
دُشواری	difficulty
دُشمَن	enemy
مُتَجاوِز	agressor
حَمله	attack
دِفاع	defence
حَق	right
قُول	promise
قَرار	arrangement
دَستور	order
کَلِمه	word
مَعنی	meaning
یَعنی	it means, namely
اِعتِماد	trust, confidence

خواست	wish, request
خَطّ	script, writing
بی‌سَوادی	illiteracy
فَقر	poverty
شِکَست	failure
اَذیَت	harm
دردِسَر	trouble
سَردَرد	headache
دردِ دِل	grievance
دِل دَرد	stomach-ache
بار	burden, load
دوش	shoulder, shower (bath)
یَخ	ice
یَخچال	refrigerator
آینه	mirror
قالی	carpet
اُتاقِ خواب	bedroom
قُفل	lock
جادّه	road
دوربین	camera
جَواهِر	jewel
عَروس	bride

داماد	bride groom
خَرج	expense
قَرض	debt
تَنبیه	punishment
شَکّ	doubt
مُسافِرَت	journey
پولدار	wealthy
اِطاعَت	obedience
باوَر	belief
وَرزِش	sport
اِراده	will
قَصد	intention
جانوَر	animal
مورچه	ant
موش	mouse
مُزاحِم	troublesome
لوس	spoiled (child), flat (joke)
وَحشَتناک	dreadful
مُزمِن	chronic
مُنتَظِر	expecting, waiting
صَبر	patience
مُطمَئِن	sure

اُمیدوار	hopeful
مُجَهَّز	well-equipped
سیر	full-up (not hungry)
عاقِل	wish
لازِم	necessary
عِلَّت	cause, reason
به‌عِلَّتِ	because of
دَلیل	reason
به‌دَلیلِ	by reason of
وَسیله	means
به‌وَسیلهٔ	by means of
تَوَسُّطِ	by, by means of
عُنوان	title
به‌عُنوانِ	as, on the ground of

مانَندِ	like
دَرصَد	percentage
دَر بَرابَرِ	against, before
دَر طولِ	during
عاقِبَت	at last, consequence
بِالأَخَره	at last
وَإلاّ	otherwise
مَگَر [مَگه]	except
مَگَر این که	unless
مِثلِ این که	as if, it seems as if
کَندَن	to dig, to take off
دوختَن	to sew
پَذیرُفتَن	to accept

درس نوزدَهُم

۲۶. فِعلِ مَجهول[۱]

Passive verb

اِسمِ مَفعولِ فعلِ اَصلی + شُدَن ← فعلِ مَجهول

من دیده + شُد + َ م ← دیده شُدَم.	I was seen.
تو شِناخته + می‌شَو + ی ← شناخته می‌شَوی.	You are known.
او کُشته + شُده + است ← کُشته شده است.	He has been killed.
ما فرستاده + شُده + بودیم ← فرستاده‌شده‌بودیم.	We have been sent.
شما بَخشیده + نَشُده + اید ← بَخشیده‌نَشده‌اید.	You have not been forgiven.
آنها دیده + نِمی‌شَو + َ ند ← دیده نِمی‌شَوَند	They are not seen.

1. The passive is formed by using the past participle of the main verb followed by the Auxiliary verb شُدَن «to become» in the appropriate tense. Note that while the past participle remains unchanged the auxiliary verb is conjugated and also changed according to the tense of the active verb. The subject can be mentioned, if necessary, by the expressions تَوَسُّطِ / وَسیلهٔ / به وَسیلهٔ «by», به عِلَّتِ «because of», به‌خاطِرِ «due to, for the sake of», به‌دَلیلِ «for the reason of» etc.

تمرین نَوَد و پنجُم

بِشنوید و تکرار کنید:

هیچ صِدایی شِنیده نِمی‌شُد.

عاقِبَت / بِالأَخَره چَند هَواپیما، در آسمان دیده شُدند که به سرعت ناپَدید شُدند[1].

لازِم است[2] که کتابها هر چه زودتر به کتابخانه بَرگَردانده شَوَند[3].

لازِم نیست هَمهٔ این مَقاله‌ها از اَوَّل تا آخَر / تا به آخَر خوانده شوَند.

بِدونِ شَک[4] لِباسِ به این قَشَنگی به وَسیلهٔ خَیّاط دوخته شده است.

چَند روز بود که راه به عِلَّتِ / به دَلیلِ بَرفِ سَنگین بَسته شُده بود ولی بالأَخَره باز شُد.

هَر سال تعدادِ زیادی از مَردُم به عِلَّتِ / به دَلیلِ تَصادُفِ رانَندِگی کُشته می‌شَوَند.

در حُدودِ هَشتاد دَرصَدِ[5] نامه‌ها تَوَسُّطِ پُستِ هَوایی و بیست درصد به وَسیلهٔ پُستِ زَمینی فِرِستاده می‌شَوَند.

اَز من خواسته شُده است که با شما هَمکاری کُنَم[6].

هَنوز مُوضوع به خوبی فَهمیده نَشُده است.

تمرین نَوَد و شِشُم

جمله‌های زیر را مجهول کُنید:

به عُنوانِ مِثال[7]: من نامه را نوشتَم

نامه به وسیلهٔ من نِوِشته شد / نامه نوشته شد.

۱. پُستچی نامهٔ سِفارشی را به من داد.

---

1. ناپَدید شُدَن = to disappear. 2. (It) is necessary. 3. بَرگَرداندن = to return 4. no doubt.
5. eighty per cent. 6. هَمکاری کَردَن = to cooperate. 7. for example.

۲. دُزدها جَواهِرهای خواهَر زَنَم را دُزدیدند.

۳. فَریده یخ را از یخچال بیرون آوَرده است.

۴. ناصِر فیلم را در دوربین گُذاشت.

۵. لِباسِ عَروس را یک خیّاطِ خوب دوخته بود.

۶. [پِسَرَم تَمر رُو از رویِ پاکَت کَنده.]

۷. بَعضی از جانورَها مانَندِ موش و مورچه زَمین را می‌کَنَند.

۸. چه کَسی این گُلدانِ سَنگین را رویِ میز گُذاشته است؟

۹. می‌گویَند که حَضرَتِ[1] عیسیٰ (= عیسا)[2] عَلَیهِ السَّلام[3] مُرده‌ها را زِنده می‌کَرد[4].

۱۰. لطفاً بُلندتر صُحبَت کنید، صِدایتان را نِمی‌شنَوَم.

۱۱. مِهمانها هَمهٔ میوه‌ها را خُوردند.

۱۲. آقای مُدیر به شاگِردها دَستور داد[5] که در مَدرسه بِمانَند.

۱۳. بیمار را به وسیلهٔ آمبولانس[6] به بیمارِستان بُرده‌اَند.

۱۴. مَعذِرَت می‌خواهَم[7]، آپارتمان را هَفتهٔ گُذَشته اِجاره دادَم[8].

۱۵. این زَمین را در آیَندهٔ نَزدیک می‌فُروشیم، اِنشاء اَللّه[9].

---

1. His Highness. 2. Jesus. 3. «Peace be upon him», a phrase used after the names of Imams.
4. زِنده کَردَن = to restore to life, to revive. 5. دَستور دادَن = to order. 6. ambulance.
7. مَعذِرَت خواستن = to excuse, to apologize. 8. اِجاره دادَن = to let. 9. God willing.

تمرینِ نَوَد و هفتُم

بشنوید و تکرار کنید:

ستاک حال	ستاک گذشته	مصدر
ایست	ایستاد	ایستادَن

گذَشتهٔ ساده		حالِ اَخباری	
[وای‌سادَم]	ایستادَم	می‌ایستم [وای‌میسَّم]	من
[وای‌سادی]	ایستادی	می‌ایستی [وای‌میسّی]	تو
[وای‌ساد]	ایستاد	می‌ایستَد [وای‌میسّه]	او
[وای‌سادیم]	ایستادیم	می‌ایستیم [وای‌میسّیم]	ما
[وای‌سادین]	ایستادید	می‌ایستید [وای‌میسّین]	شما
[وای‌سادَن]	ایستادَند	می‌ایستند [وای‌میسَّن]	آنها

مَنفی

[وای‌نَسّادَم]	نَایستادَم	نِمی‌ایستم [وای‌نِمی‌سَّم]	من
[وای‌نَسّادی]	نَایستادی	نِمی‌ایستی [وای‌نِمی‌سّی]	تو
[وای‌نَسّاد]	نَایستاد	نِمی‌ایستَد [وای‌نِمی‌سّه]	او
[وای‌نَسّادیم]	نَایستادیم	نِمی‌ایستیم [وای‌نِمی‌سّیم]	ما
[وای‌نَسّادین]	نَایستادید	نِمی‌ایستید [وای نِمی‌سّین]	شما
[وای‌نَسّادَن]	نَایستادَند	نِمی‌ایستَند [وای نِمی‌سَّن]	آنها

اسم مَفعول: ایستاده [وای‌ساده]

گُذَشتهٔ نقلی		گُذَشتهٔ دور	
من ایستاده‌ام	[وای‌سادَم]	ایستاده بودَم	[وای‌ساده بودَم]
نَایستاده‌ام	[وای‌نَسّادَم]	نَایستاده بودم	[وای‌نَسّاده بودَم]
تو ایستاده‌ای	[وای‌سادی]	ایستاده بودی	[وای‌ساده بودی]
نَایستاده‌ای	[وای‌نَسّادی]	نَایستاده بودی	[وای‌نَسّاده بودی]
او ایستاده است	[وای‌ساده]	ایستاده بود	[وای‌ساده بود]
نَایستاده است	[وای‌نَسّاده]	نَایستاده بود	[وای‌نَسّاده بود]
ما ایستاده‌ایم	[وای‌سادیم]	ایستاده بودیم	[وای‌ساده بودیم]
نَایستاده‌ایم	[وای‌نَسّادیم]	نَایستاده بودیم	[وای نَسّاده بودیم]
شما ایستاده‌اید	[وای‌سادین]	ایستاده بودید	[وای‌ساده بودین]
نَایستاده‌اید	[وای‌نَسّادین]	نَایستاده بودید	[وای‌نَسّاده بودین]
آنها ایستاده‌اَند	[وای‌سادَن]	ایستاده بودَند	[وای‌ساده بودَن]
نَایستاده‌اند	[وای‌نَسّادَن]	نَایستاده بودَند	[وای‌نَسّاده بودَن]

حالِ اِلتزامی

(اگر) بِایستَم [وای‌سم]
نَایستَم [وای‌نَسَّم]

بِایستی [وای‌سی]
نَایستی [وای‌نَسّی]

بِایستَد [وای‌سه]
نَایستَد [وای‌نَسّه]

بِایستیم [وای‌سیم]
نَایستیم [وای‌نَسّیم]

بِایستید [وای‌سین]
نَایستید [وای‌نَسّین]

بِایستَند [وای‌سَن]
نَایستَند [وای‌نَسَّن]

اَمر

بِایست [وای‌سا]
نَایست [وای‌نَسّا/ وای‌نَس]

بِایستید [وای‌سین]
نَایستید [وای‌نَسّین]

تمرینِ نَوَد و هَشتُم

به فارسی بنویسید:

1. You have stood.
2. He is standing (= has stood).
3. [I don't stand.]
4. They never stand.
5. [We never stand.]
6. [Who is standing (= has stood) behind the door.]
7. [Don't stand in front of him.]
8. [Never stand in the middle of the road.]
9. She is always standing (= has stood) in front of the mirror.
10. [Wait (= stand) a few minutes till the train comes.]

تمرین نَوَد و نُهُم

بِشنوید و تِکرار کنید:

تو لازِم نیست بِرَوی [بِری]. You don't need to go, you mustn't go.

خواندنِ این کتاب وَقتِ زیادی لازِم دارد [داره][1]

(It) takes a lot of time to read this book (= reading of this book needs a lot.....)

[من اُتاقِ خوابِ به اون بُزُرگی را لازِم نَداشتَم.]

لازِم است [لازِمه] هر چه زودتَر به خانه [خونه] بَرگَردید [بَرگَردین].

It is necessary (for you) to come back home as soon as possible.

---

1. لازِم داشتن = to need, to require.

جنابِعالی[1] هر چه لازم دارید [دارین] به بَنده[2] بِفَرمایید[3] [بِفَرمایین] تـا فـوراً خِدمَتِتان[4] بِفِرِستَم.

Please tell me whatever you need to let me (= in order that I) send to you (= to your service) immediately.

خیر قُربان، لازم نیست سَرکار[1] تَشریف بیاوَرید[5] [بیارین] اینجا، بَنده می‌آیَم [می‌آم] خِدمَتِ جنابِعالی.

No sir, you don't need to come here, I will come to you (= to your service).

بِبَخشید قُربان، چه ساعتی تَشریف می‌بَرید[6] [می‌بَرین] خانه [خونه]؟

Excuxe me sir, what time would (=do) you go home?

خوب شد که آمَدید [اومَدین]، من داشتَم خَسته می‌شُدم.

Good thing you came, I was getting tired.

خوب شُد که بِالأَخَره هَوا آفتابی شد، وَالاّ ما نِمی‌تَوانستیم [نِمی‌تونستیم] بِرَویم [بِریم] کِنارِ دریا.

Good thing it (= the air) became sunny at last, otherwise we wouldn't be able to go to the seaside.

من در خِدمَتِ شُما هَستَم.

I am at your disposal.

تَنها چیزی که بَرایِ [بَرا] این اُتاق لازِم است [لازمه] یک قالی است [یه قالیه]

The only thing which is necessary for this room is a carpet.

---

1. A very formal and polite expression for 'you', meaning 'highness'. 2. A verb formal and polite expression for 'I', meaning 'slave'. 3. See footnote 10, **P.85 book** 1. 4. The word خِدمَت "service" is used in polite speech to imply the idea of 'to someone, in the presence of someone, to'. It is, however, used only for the 2nd or 3rd person plural. 5. تَشریف آوَردَن = to come, used in very polite speech for the 2nd or 3 rd, person plural only. 6. تَشریف بُردَن = to go, used in very polite speech for the 2nd or third person plural only.

تَنها کَسی که می‌تَوانَد [می‌تونه] به او [بِهِش] کُمَک کند [کُمَک کُنه] شُما هَستید [شُمایین].

You are the only person who can help him (= to him).

من هَمیشه دوست دارَم تَنها خَرید بِرَوَم [تَنها بِرَم خَرید].

I always like to go shopping alone.

او نَه تَنها/ نه فَقَط مادَرِ من بَلکه مُعَلِّمِ من بود

She was not only my mother but (was) my teacher.

تَمرین صَدُم

جمله بسازید:

۱. (قَدر، پول، چه، دارید، لازم)؟

۲. (که، تنها کَسی، هَمکاری، با او، می‌کَرد، مَن بودم)

۳. (مُوَفَّق شُدم[1]، بِالأَخَره، آپارتمانِ، در جُنوبِ، کوچکی، شَهر، اِجاره کُنَم[2])

۴. (خوب شُد، کتاب، قبلاً، را، که، خوانده بودم)

۵. (جِنابعالی، هر جا که، من، تَشریف، می‌آیم، هَم، بِبَرید)

۶. (چیزی، لازم، به او، نیست، بگویید)

۷. (دوست نَدارد، مِهمانی، بِرَوَد، او، با شما، به)

۸. (دوستِ فَرانسَوِیِ، غذاهایِ، من، ایرانی را، دوست دارد، خیلی)

۹. (خوب، که، استاد، شد، آمد، کلاس، وَاِلّا، می‌شد، تَعطیل)

۱۰. (نه، تو، تنها، برادرِ من، بلکه، دوستِ، هستی، من)

---

1. مُوَفَّق شدن = to succeed.
2. اجاره کردن = to rent.

۲۷. مَصدَرِ کوتاه

Short Infinitive[1]

خَریدَن ← خَرید

گفتن ← گفت

پُرسیدن ← پُرسید

بایَد رَفت	It is necessary to go, one must go.
نَباید گُفت	It is not necessary to say, one must not say.
می‌شَوَد فَهمید	It is possible to understand.
نِمی‌شَوَد کار کَرد	It is not possible to work.

تمرین صَدُ و یکُم

بشنوید و تِکرار کنید:

بِدونِ پول نِمی‌شَوَد [نِمی‌شَه] زِندِگی کَرد.

It is not possible to live without money.

به حَرفِ بچّه‌ها باید گوش کَرد[۱].

The children should be paid attention (= one must listen to children).

دُشمَن را نِمی‌تَوان کوچَک و ضَعیف دانِست.

The enemy can not be regarded as small and weak.

---

1. A short infinitive exists in Farsi. It is regularly formed in the same way as the past stem, namely by dropping the final-*an*. The short infinitive is used I) after بایَد / نَبایَد when the necessity of an action is impersonal and general, II) after می‌شَوَد / نمی‌شود "it is possible / it is not possible" when the possibility of an action is general, III) after می‌تَوان /نمی‌تَوان "it can be, it may be / it can not be» when the possibility is general. The third construction, however, is used only in the formal style.

2. گوش کَردَن = گوش دادن = to listen.

به قُولِ آدَمِ دُروغگو نَباید اِعتِماد کَرد[1].

One must not trust a liar's promise.

هیچ کَس نِمی‌داند [نِمی‌دونه] چه کار بایَد کَرد.

Nobodoy knows what to do.

مُتجاوِز را باید تَنبیه کَرد[2].

The agressor should be punished.

در تابِستان [تابستون] نِمی‌شَوَد لِباسِ گَرم پوشید.

It is not possible to wear warm clothes in summer.

این خَطِّ بَد را نِمی‌شَوَد خواند [این خَطِّ بَدرُو نِمی‌شه خوند].

This bad writing can not be read.

آیا می‌شَوَد [می‌شه] با این پولِ کَم یک خانهٔ [یه خونهٔ] خوب خَرید؟

Is it possible to buy a good house with this little money?

با فَقر و بی‌سَوادی باید مُبارزه کَرد[3].

It is necessary to fight against poverty and illiteracy.

ببخشید آقا، بِلیتِ رَفت و بَرگَشت[4] تا دِهلی چَند است [چَنده]؟

Excuse me sir! How much is a return ticket to Delhi?

---

1. اِعتِماد کردن = to trust.
2. تَنبیه کردن = to punish.
3. مُبارزه کردن = to fight.
4. Many of the short infinitives play the role of a noun, just as the infinitive itself does. Therefore they may be the subject or the object of the sentence, or stand in a genetive construction.

تمرین صد و دُوُم

جاهای خالی را پُر کنید:

۱. در بَرف نِمیشَوَد فوتبال ... (بازی کردن)

۲. به نَظَرِ من مُوضوع را باید به او ... (گفتن)

۳. [به آدَمِ تَرسو ... اِعتِماد ...] (شُدن، کردن)

۴. با دُشمَن باید ... (مُبارِزه کردن)

۵. با خواستهای او نَباید ... (موافِقَت کردن)[۱]

۶. کار را هر چه زودتر باید ... (شُروع کردن)[۲]

۷. دیروز... خوبی کردم. (خریدن)

۸. مُتأسِفانه اِزدواجِ او با شِکَست ... (روبِرو شدن)[۳]

۹. لطفاً ... پول را هر چه زودتر بَرایَم بِفرستید (رسیدن)

۱۰. اَوّل باید ... حقّ با کیست. (دیدن)

۱۱. در بَرابَرِ دُشواریها باید ... (ایستادِگی کردن)[۴]

۱۲. بَچّه‌ها را نَباید ... (لوس کردن)[۵]

---

1. موافِقَت کردن = to agree.
2. شُروع کردن = to start.
3. روبِرو شُدن = to face, to confront.
4. ایستادِگی کردن = to resist.
5. لوس کردن = to spoil.

درس بیستم

۲۸. جمله‌های شَرطی[1]

CONDITIONAL SENTENCES

الف ــ آگر + حالِ التزامی + حالِ اِخباری

اگر همین اَلان برویم به اتوبوس می‌رسیم

If (we) go right now (we) will catch (= reach) the bus.

[آگه فردا بارون بیاد، نِمی‌تونیم بِریم جَنگل]

If it rains tomorrow (we) will not be able to go to the forest.

اگر هر صبح ورزش بُکنی[2] اِراده‌ات قوی می‌شود.

If (you) exercise every morning, your will will become strong.

---

1. The conditional sentences can be divided into four types.

A) The first type, which is likely to happen, is expressed by a present subjunctive, which stands after اَگَر "if", and a present indicative as the second verb.

B) The second type, which is NOT likely to happen, is expressed by two past imperfect verbs (see p.3).

C) The third type refers to the possibility of occurrence of an action in the past which, however, did not happen. This type is expressed by two past perfect verbs (see p. 35), or two past imperfect verbs, or a past perfect for the if – clause and a past imperfect for the second clause.

Note that the verbs بودن and داشتن should be used in the simple past instead of imperfect or past perfect (see footnotes, pp. 3 and 35).

D) The fourth type refers to the possibility of occurrence of an action only in the future, which may or may not happen. It is expressed by a simple past for the if-clause and a present indicative, or an imperative as the second verb.

2. وَرزِش کردن = to exercise.

ب ـ اگر + گذشتهٔ استمِراری + گذشتهٔ استمراری

اگر هَمین الان می‌رفتیم به اتوبوس می‌رسیدیم — If (we) left right now (we) would catch the bus, (but we are not able to leave right away).

پ ـ

اگر + گذشتهٔ دور/ گذشتهٔ استمراری + گذشته دور/ گذشتهٔ استمراری

اگر دیروز تُند رفته بودیم به اتوبوس رسیده بودیم

اگر دیروز تُند می‌رفتیم به اتوبوس می‌رسیدیم

اگر دیروز تُند رفته بودیم به اتوبوس می‌رسیدیم

If (we) had gone fast yesterday, (we) would have caught the bus (but we did not go fast and, so, we missed the bus).

ت ـ اگر + گذشتهٔ ساده + حالِ اخباری / اَمر

اگر او رفت من هَم می‌روم — If he would go I will go too.

اگر او رفت تو هَم بُرُو — If he would go you (must) go too.

تمرینِ صَد و سِوُم

جمله بسازید:

۱. (دستِتان، تویِ، را، آتش، اگر، بِگُذارید، می‌سوزد)

۲. (لیوان، نَگرفته بودم، را، شِکسته بود، اگر)

۳. (ماشینِتان، اگر، داشتم، پول، را، می‌خریدم)

۴. (هَوا، سرد، بِشَوَد، اگر، خِیلی، پالتو، بِپوشیم، مَجبور هستیم)

۵. (خُدای نَکَرده،[1] از پِلّه‌ها، پایین، اگر، بیُفتید، می‌شکَنَد، پایِتان)
۶. (چند دقیقه، بیشتر، بِبینَم، اگر، می‌توانستم، وزیر، صَبر می‌کردم،[2] را)
۷. (شما، بودید، نَخُست‌وَزیر، اگر، می‌کَردید، چه کار)؟
۸. (جایِ، من، بودم، اگر، شما، مُوافِقَت می‌کردم، پیشنَهادِ، او، با)
۹. (کَسی، اگر، حَمله کرد[3]، تُو، دِفاع کُن،[4] به تُو، از خودت)
۱۰. (پولدار، یک، مُجَهَّز، بیمارستانِ، بودم، اگر، برایِ، بیمارهایِ فَقیر، تَأسیس می‌کردم[5])

تمرین صدوچهارُم

جاهای خالی را پر کنید:

۱. اگر تو بیایی من هَم... (آمدن)
۲. اگر آنها از من سُوآل کردند[6] من به آنها... (جواب دادن)
۳. اگر دُرُست نِگاه کنید خیلی چیزها... (دیدن)
۴. اگر دیروزکمتر خَرج کرده بودید[7] امروز مَجبور... پول... (بودن، قَرض کردن[8])
۵. اگر درِ خانه را قُفل کرده بود[9] دُزد هَرگز... آن را... (تَوانستن، باز کردن)
۶. اگر او مَعنیِ این کَلِمه را... هَرگز آن را بَر زبان...[10] (دانستن، آوردن)
۷. اگر بیش از این[11] مزاحِم من بِشَوی[12] به پُلیس... (شِکایَت کردن[13])
۸. [اگه شما پالتو... مُطمَئِنّاً...] (پوشیدن، سَرما خوردن)
۹. اگر شما با تقاضایِ من... از کار... (مُخالِفَت کردن،[14] اِستِعفا کردن[15])

---

1. God forbid. 2. صَبر کردن = to wait. 3. حَمله کردن = to attack. 4. دِفاع کردن = to defend.
5. تأسیس کردن = to establish. 6. سُؤال کردن = to ask, to question. 7. خَرج کردن = to spend (money).
8. قَرض کردن = to borrow. 9. قُفل کردن = to lock. 10. بَر زبان آوردن = to utter.
11. anymore, more than this. 12. مُزاحِم شدن = to cause inconvenience. 13. شِکایَت کردن = to sue, to complain. 14. مُخالِفَت کردن = to disagree, to oppose. 15. اِستعفا دادن / اِستِعفا کردن = to resign.

۱۰. اگر مُوضوع بَرایتان مُهم نیست... آن را ... (سعی کردن، فَراموش کردن)
۱۱. اگر پَرویز[۱] عاقِل... پیشنَهادِ مَرا... (بودن، پَذیرُفتن[۲])
۱۲. اگر از دَستورِ رئیسِتان... او شما را... (اِطاعَت کردن[۳] ، اِخراج کردن[۴])
۱۳. [اگه راننده... این تَصادُفِ وَحشَتناک... (دِقَّت کردن،[۵] پیش آمدن[۶])

تمرین صدوپنجُم

بشنوید وتکرار کنید:

۲۹. مَگَر[۷]، مگر این که

مگر شما شبها خوب نِمی‌خوابید؟
[مَگه شما شبا خوب نِمی‌خوابین؟] Don't you sleep enough at night?

چرا. Yes, (I do).

پَس چرا روزها [روزا] چُرت می‌زَنید[۸] [می‌زَنین]؟
Then, why are you dozing off during the day?

---

1. A male name. 2. قَبول کردن= پَذیرفتن = to accept. 3. اِطاعَت کردن = to obey.
4. اِخراج کردن = to dismiss. 5. دِقَّت کردن = to be careful. 6 پیش آمَدن = to happen.
7. مَگَر [مَگه] is used as a question word when the reply is expected to be favourable, whether positive or negative. It is, to some extent, comparable to the following English structure: You didn't go, did you? (the reply being expected to be 'no'); or, you will go, won't you? (the answer being expected to be 'yes, I will' " چرا "). The positive answer to such a question is usually چرا and not بَله If, however, the reply is contrary to what has been expected, there will usually be a further question introduced by the question word چرا؟ "why?" to ask, if necessary, for the reason of doing or not doing the action.
8. چُرت زدن = to doze off.

نه خیر / نَه.

[پَس چرا نِمی‌رین دکتر؟]

برایِ این که [بَرا این که] دکترَم به مُسافِرَت رفته است [رفته مُسافرت].

[مگه دیروز نَرفتی بازار؟]

نه / نه خیر.

چرا؟

برایِ این که [برا این که] جمعه بود، روزِ جمعه همهٔ مَغازه‌ها بسته هَستند [بَستَن].

مگر دُوباره سیگار کِشیدی؟

بله / [آره].

مگر قرار نَبود[1] که سیگار را تَرک کُنی[2]؟ پَس چرا دُوباره کِشیدی؟

Were you not due to give up smoking (= cigarette)?

باوَر کنید[3] یادَم رفته بود. Believe me (that) 9 had forgotten.

مگر این که شما کُمک کنید والاّ من نِمی‌تَوانم این بارِ سنگین را به دوش بِکشَم[4].

Unless you help, otherwise **I will not be able** to shoulder this heavy burden

(= load).

[غَذات رو خوردی؟] Did you eat your lunch (=food)?

[آره، چطُور مَگه؟] Yes, why do you ask?

[هیچ چی، فکر کردم با هم غذا می‌خوریم.]

Nothing, I thought we would dine together.

---

1. قَرار بودن = to be due to. 2. تَرک کردن = to give up. 3. باوَر کردن = to believe.
4. به دوش کشیدن = to shoulder, to take on the shoulder.

[شما مگه سیر نیستین؟]

Are you hungry (= aren't you full up)?

نه تنها سیر نیستم بلکه دارم از گُرُسنگی می‌میرم.

I am not only hungry (= not only (I) am not full up) but dying of hunger.

شما مگر در طولِ روز چیزی نمی‌خورید؟

Don't you eat anything during the day?

[چرا، یه چایی با کیک نزدیک ظهر می‌خورم.]

Yes, (I) take (= eat) a tea with cake near midday.

تمرین صدوششُم

به فارسی بنویسید:

1. If I were you, (I) wouldn't buy such a small (= to this smallness) car.
2. If you were me, would (you) trust him (= to him)?
3. If you had already told me (= to me), (I) wouldn't have let (him) go.
4. You should believe him (= one must believe his word).
5. The students must be trusted.
6. I will not forgive you unless (you) apologize me (= from me).
7. [unless (you, sign.) spend slowly, otherwise (I) will not let you have the money (= I will not give the money (to) your hand).]
8. Have you eaten your breakfast? (= I expect you not).
9. [Yes, why do you ask?]
10. But you were due to wait for me.
11. Didn't you see him last saturday? (= I think you did).

12. No!

13. why?

14. Because (he) was not at home.

15. Didn't you go to (your) office yesterday? (= I expect you did).

16. Yes, I did.

تمرین صدوهفتُم

جاهای خالی را پر کنید:

مگر؟، چرا، بله

۱. سؤآل: ... دیشب خوابتان برد؟

۲. جواب: ...

۳. س: او... از حرفِ من خَنده‌اَش گرفت؟

۴. ج: ...

۵. س: تُو... چَتر با خَودت نِمی‌بَری؟ (= گُمان می‌کنم[1] **می‌بَری)**

۶. ج: ...

۷. س: [شما ... گُرُسنَتون نیست؟] (= فکر می‌کنم هست)

۸. ج: ...

۹. س: [او ... اسمِ من یادِش می‌آد؟] (= فکر نِمی‌کنم).

۱۰. ج:...

۱۱. س: ... از این فیلم خُوشِتان نَیامد؟

۱۲. ج: ...

---

1. گُمان کردن = to imagine

۱۳. س: ... در این هوایِ سرد شما سردِتان نِمی‌شود؟ (= حتماً می‌شَوَد)

۱۴. ج: ...

۱۵. س: [اونا، ... از کارهایِ من حِرصِشون گرفته؟] (= گمان نِمی‌کنم)

۱۶. ج: ...

۱۷. س: آنها... کِشوَرِشان را دوست ندارند؟

۱۸. ج: ...

۱۹. س: شما ... از آدمِ مُنافِق بَدِتان نِمی‌آید؟

۲۰. ج:...

تمرین صد و هشتم

بشنوید و تکرار کنید:

دِل، سَر، دَست

دستِ کَم[1] شش ماهَست [ماهه] که دخترم را [رُو] ندیده‌ام [نَدیدَم]، دِلَم بـرایَش [بَراش] تَنگ شده، دِلَم می‌خواهد [می‌خواد] هر چه زودتر بَرگَردد [بَرگَرده].

It is at least six months that (I) have not seen my daughter, (I) am missing her (= my heart has become tight for her). (I) wish her to come back as soon as possible (= my heart wants her to return........).

بِالأخره خانه‌ای را [خونه‌ای رو] که دِلَش [دِلِش] می‌خواست پیدا کرد.

At last (he) found the house which is the very thing (= which his heart wanted).

از دستِ او به تَنگ آمدم[2] [اومَدَم]، ولی دِلَم نِمی‌آید [نِمی‌آد] اَذیَتش کنم[3]

1. at least. 2. به تنگ آمدن = to be fed up to the back teeth. 3. اَذیّت کردن = to harm.

[اَذیَتِش کنم]، دلم بَرایش [بَراش] می‌سوزَد [می‌سوزه]، فقط دلم می‌خواهد کَمی [یه کَمی] سَر به سَرَش [سَرِش] بِگُذارَم[1] [بِزارم].

(I) am fed up to the back teeth with him, but (I) don't have the heart to harm him (= my heart doesn't come to harm him). (I) feel sorry for him (= my heart is burning for him). (I) only feel like teasing him a little.

دَست از سَرَم بَردار[2] [وَردار]، اِمشَب حُوصِلهٔ هیچ کاری را [رُو] نَدارم، دِلَم گِرِفته، نمی‌دانم [نِمی‌دونَم] چرا دلم شور می‌زَنَد [می‌زَنه]، مِثلِ این که مُنتَظِرِ خَبَرِ بَدی هَستم.

Leave me alone (= take (your) hand off my head), (I) am not in the mood for anything (= I don't have patience for no work) tonight, (I) am depressed (= my heart is blocked), (I) don't know why I am on pins and needles (= my heart is tumultuous), as if something bad is coming to me (= as if (I) am expecting some bad news).

از دیشب تا حالا سَردرد دارم.

(I) have a head – ache since last night (= up to now).

متأسّفانه اِشتباهِ وَحشَتناکِ آنها دردِسَرِ زیادی بَرایِشان فَراهم کرده است.[3]

unfortunately their dreadful mistake has caused (= has brought about) a lot of inconvenience for them.

دِلَش گرفته بود، ولی از دیدنِ من دِلَش باز [واز] شد. دستِ کَم دُو ساعت بَرایَم دردِ دل کرد.[4] از همه چیز و همه جا صُحبَت کرد حتیٰ از دل دردِ مُزمِنِ پدَرَش.

---

1 سَر به سَر گُذاشتن = to tease.
2 بَرداشتن = to take (up), to pick up.
3. فَراهَم کردن = to bring about
4 دردِ دل کردن = to tell out sorrows to unbosom

(She) was depressed, but (she) cheered up when she saw me (= from seeing me). (She) poured out her heart to me (= for me) for at least two hours. (She) spoke of everything and everywhere even of her father's chronic stomach-ache.

اُمیدوارَم حَرفِ مرا [من رو] به دِل نَگیرید،[۱] قَصدِ بَدی نَداشتم.

(I) hope (= I am hopeful) (you) would not take offence (= take to heart) at my word, I did not intend to hurt your feelings (= (I) did not have a bad intention).

یک شِکَست نباید شما را دِلسَرد کند،[۲] دوباره کوشش کُنید.

One failure must not discourage you, try again.

مُطمَئناً قَدردانی شما او را نِسبت به کارَش دِلگَرم می‌کند.[۳]

Your appreciation will certainly encourage him in his work (= to his work).

مُتأسّفانه از دستِ من کاری ساخته نیست.

Unfortunately I can't do anything.

خواهش می‌کنم گاهی به من سَر بزنید.[۴]

Please come in to see me from time to time.

تمرین صد و نُهم

جمله بسازید:

۱. (دِلتان، چــطُور، بَچّهٔ، می‌آید، به این کوچکی را، کُتک بِزَنید)[۵]؟

۲. (آیا، می‌خواهد، با دوستِتان، دِلتان، کُنید، دردِ دل)؟

---

1. به دل گرفتن = to take offence.
2. دِلسَرد کردن = to discourage.
3. دِلگرم کردن = to encourage.
4. سَر زدن = to pay a short visit.
5. کُتک زَدَن = to beat.

۳. (حَرفِ، به دِل، مُطمَئِن هستم که، شما را، گِرفته است، او)

۴. (این موشهایِ، به تَنگ، از دستِ، آمده‌ام، مُزاحِم)

۵. (می‌سوزد، این، حِیوانِ، دِلَم، برایِ، بیچاره)

۶. (هرگز، نِمی‌خواهد، برایتان، دلَم، دُرُست کنم، دردِسر)

۷. [می‌کنم، حرفِ، خواهش، به دل، این بَچّه رُو، نَگیرین]

۸. [چه، دِلِتون، غَذایی، امروز، می‌خواد]؟

۹. [مَردُم، دلم، از ناراحَتیِ، می‌گیره]

۱۰. [هنوز، پسرم، دلم، شور، از مدرسه، می‌زَنه، بَرنَگشته]

تمرین صدودَهُم

جاهای خالی را پر کنید:

۱. [از شَنیدنِ اون آهنگ..... واز شُد].

۲. خواهش..... حرفِ مرا..... نَگیرید.

۳. ..... از ..... او بَردار.

۴. دِلمان بَرایتان ..... می‌شود.

۵. سعی می‌کنم او را به درسِ خواندن دلگرم ..... .

۶. آیا حرفهایِ من او را دِلسَرد ..... .

۷. من از ..... این سگِ مزاحم ..... آمده‌ام.

۸. این نامه بَرایتان دردِ..... فَراهم ..... .

۹. [دِلِت چی ....]؟

۱۰. [دلم ... اذیتش....].

۱۱. [مگه ..... براش می‌سوزه؟]

درس بیست و یکم

۳۰. نَقلِ قُول[1]

Reported speech

«غَذایم را خُوردم»

۱ـ۳۰ نقلِ قولِ مُستَقیم:[2] علی گفت: «غذایم را خوردم.»

I) علی گفت غذایش را خورد.

۲ـ۳۰ نقلِ قول غیر مستقیم:[3]

II) علی گفت که غذایش را خورده است [خورده].[4]

---

1. The Reported speech my be expressed in two ways: Direct and Indirect. 2. In the Direct speech, the exact words of the speaker are repeated. 3. The Indirect speech is expressed in two ways: I. the person of the verb together with the pronouns are changed to the 3rd, but the tense remains unchanged; II. both the tense and the person of the verb together with the pronouns are changed. 4. The tense change is as follows:

a) simple past into present perfect;

b) past perfect into present pluperfect (a combined tense which does not exist in English, e. g. دیده بوده است «he has had seen»);

c) past imperfect into present imperfect, e. g. می‌رفته است «he has been going»;

d) The rest of the tenses remain unchanged.

Note that the indirect speech is usually introduced by the conjunction که in the written style, but often omitted in the spoken form.

تمرین صد و یازدهم

بشنوید و تکرار کنید:

الف ــ گذشتهٔ ساده ← گذشتهٔ نَقلی

رضا گفت: «دیروز سُهراب را دیدم.»

او گفت: دیروز سهراب را دید.

او گفت که دیروز سهراب را دیده است [دیده]

ب ــ گذشتهٔ دور ← گذشتهٔ دورِ نقلی

مَجید گفت: «من پدرِ شما را دیده بودم.»

مجید گفت او پدرِ مرا دیده بود.

مجید گفت که او پدر مرا دیده بوده است [دیده بوده].

پ ــ گذشتهٔ استمراری ← گذشتهٔ استمراریِ نَقلی

پرویز گفت: «من رضا را هفته‌ای یک بار می‌دیدم.»

او گفت رضا را هفته‌ای یک بار می‌دید.

پرویز گفت که او را هفته‌ای یک بار می‌دیده است [می‌دیده].

ت ــ بدونِ تَغییر

سیما گفت: «من مَجلّهٔ آینده را همیشه می‌خوانم.»

سیما گفت که مجلّهٔ آینده را همیشه می‌خوانَد.

اکبر گفت: «دربارهٔ مُحسن با آقای وزیر گُفتگو کرده‌ام.[1]»

اکبر گفت دربارهٔ محسن با آقای وزیر گفتگو کرده است [کرده].

مادرم گفت: «باید فردا اتاقت را تَمیز بکنی.»

مادرم گفت باید فردا اتاقم را تمیز بکنم.

لطفاً فردا صُبح به اداره سَری بزنید [بزنین].[2]

او خواهش کرد که فردا صبح سَری به اداره بزنم.

فردا مُمکن است [مُمکنه] باران [بارون] بیاید [بیاد].

[او پیش‌بینی کرد[3] که فردا ممکنه بارون بیاد.]

او پیش‌بینی کرد که فردا ممکن است باران بیاید.

1. گفتگو کردن = to converse. 2. سَرزدن = سری‌زدن 3. پیش بینی کردن = to foresee.

تمرین صد و دَوازدَهُم

قطعهٔ زیر را بخوانید:

خواندن

پیامبرِ[۱] گِرامیِ[۲] اِسلام[۳] با کودَکان[۴] مهربان بود.

حضرتِ مُحَمّد، دُرودِ خدا بر او باد،[۵] به کودکان بسیار عَلاقه[۶] داشت و با آنها به اِحتِرام[۷] رفتار می‌کرد.[۸] حتّی [حَتّا] پیش از آن که[۹] کودکان به پیامبر سَلام کُنند[۱۰] او به آنها سلام می‌کرد. همیشه دربارهٔ بچّه‌ها به مُسَلمانـها[۱۱] سِفارِش می‌کرد[۱۲] و می‌فَرمود:[۱۳] «کودکان را گِرامی بدارید[۱۴] و با آنها مهربان باشید. کَسی که به کودکان مهربانی نکند[۱۵] مُسَلمان نیست.»

یکی از اَصحابِ[۱۶] پیامبر می‌گوید: «روزی نماز را با حضرتِ مُحَمّد خواندم[۱۷] و با او به طَرَفِ خانه رفتم. عِدّه‌ای[۱۸] از کودکان را دیدم که با شادی به اِستِقبالِ[۱۹] آن حَضرَت آمدند. پیامبر آنها را نَوازِش کرد.[۲۰] با مهربانی دَست بر سَرِشان کَشید[۲۱] و با خَنده و خُوشرویی[۲۲] با آنها گُفتُگو کرد.»

---

1. prophet. 2. honourable. 3. Islam. 4. children. 5. A religious phrase always used after the name of prophet Mohammad, meaning "Heaven's greetings be upon him."
6. affection. 7. respect. 8. رَفتار کردن = to behave. 9. before that..... 10. سَلام کردن = to greet. 11. Muslims. 12. سِفارش کردن = to recommend. 13. فَرمودن = to say, (see also footnote 10 p. 85, book 1). 14. گِرامی داشتن = to honour. 15. مِهربانی‌کردن = to do kindness.
16. disciples. 17. نَماز خواندن = to say prayers. 18. a number.
19. به اِستِقبال آمدن = to go to meet. 20. نَوازِش کردن = to caress.
21. دَست‌بَرسر کشیدن = to fondle. 22. cheerfulness.

تمرین صدو سیزدهُم

جمله‌های زیر را به صورتِ نَقلِ قولِ غیرِ مُستقیم (II) بنویسید:

مثال: پیامبرِ اسلام با کودکان مهربان بود.
او گفت که پیامبرِ اسلام با کودکان مهربان بوده است.

۱. حضرتِ مُحَمَّد به کودکان بسیار علاقه داشت.
۲. با بچّه‌ها به احترام رفتار می‌کرد.
۳. پیش از آن که کودکان به پیامبر سَلام کنند او به آنها سَلام می‌کرد.
۴. هَمیشه دربارهٔ بچه‌ها به مُسَلمانها سفارش می‌کرد.
۵. پیامبر می‌فرمود که کودکان را گرامی بدارید.
۶. با آنها مهربان باشید.
۷. کسی که به کودکان مهربانی نکند مُسَلمان نیست.
۸. یکی از اَصحابِ پیامبر می‌گوید....
۹. یک روز نماز را با حضرت مُحَمّد خواندم.
۱۰. با او به طرفِ خانه رفتم.
۱۱. عِدّه‌ای از کودکان را دیدم.
۱۲. بچّه‌ها با شادی به اِستِقبالِ پیامبر آمدند.
۱۳. پیامبر آنها را نَوازِش کرد.
۱۴. پیامبر با مهربانی دست بر سرشان کشید.
۱۵. حضرتِ مُحَمّد با خنده و خُوشرویی با آنها گفتگو کرد.

.۳۱ صفتِ مَنفی[1]

Negative adjective

۱ ـ .۳۱ نا + صفت ← صِفَتِ منفی

نا + دُرُست ← نادُرُست — incorrect, dishonest

نا + راحت ← ناراحت — uncomfortable.

نا + تَمام ← ناتمام — incomplete.

۲ ـ .۳۱ بی + اسم ← صفتِ منفی

بی + کار ← بیکار — jobless

بی + مَعنی ← بی‌معنی — meaningless

بی + دِقَّت ← بی‌دقّت — careless

---

1. The prefix نا and the preposition بی may be added to some adjectives and nouns respectively to obtain negative adjectives. The first is similar to the English prefixes un –, dis –, im – and the like, and the second is more or less similar to the English suffix – less.

۳۴. مَصدرِ مَنفی[1]

Negative infinitive

نَ + مصدر ← مصدرِ منفی	
نَ + بودن ← نَبودن	not to be (not being)
نَ + رفتن ← نَرفتن	not to go
نَ + کار کردن ← کار نَکردن	not to work.

۳۳. صفتِ مُثبَت[2]

Positive adjective

با + اسم ← صفتِ مُثبَت	
با + اِراده ← بااراده	strong – willed
با + شُعور ← باشُعور	having common sense
با + شَرَف ← با شَرَف	having dignity

1.— نَ is prefixed to the infinitive to make it negative. 2. The preposition با "with" may be added to some nouns to obtain positive adjectives meaning 'the owner of some quality'. It is more or less equivalent to the English suffix "– ful".

تمرین صد و چهاردهُم

بشنوید و تکرار کنید:

این صندلی ناراحت است رویِ آن یکی بنشینید.

This chair is uncomfortable, sit on that one.

هوشنگ اصولاً آدمِ ناراحتی است، مواظبِ او باشید.

Hushang is basically an uneasy fellow, be careful with him.

این یک تَفسیرِ نادُرُست از شِعرِ حافظ است.

This is an incorrect interpretation of Hafez's poem.

خوشحالم که بالأخره موفّق شُدید مقالهٔ ناتمامِ خود را تَمام کنید.

(I) am glad that (you) have at last succeeded to finish your unfinished essay.

دوستِ شما آدمِ بی‌دِقّتی است

Your friend is a careless fellow.

در این شَهر آدمِ بیکار نمی‌توان پیدا کرد. همه کار دارند.

You can't find a jobless man in this city. Everybody (= all) has (a) job.

چرا بیکار نشسته‌اید؟

Why are (you) sitting idle?

این کَلِمهٔ بی‌مَعنی را کُجا دیده‌اید؟

Where have (you) seen this nonsense word?

بودن یا نَبودنِ شما در اینجا، مَسئله‌ای را حَل نِمی‌کند[1].

Your being or not being here does not solve any problem.

اومردِباشرفی‌است‌وهَرگزخیانت نمی‌کند.

He is a man of dignity, and never betrays.

او بی[2] تو هیچ کاری نمی‌تواند بُکند.

He can't do anything without you.

من با[2] شما هیچ کاری ندارم.

I have nothing to do with you.

1. حَلّ کردن = to solve.
2. بی and با may be used as independent particles meaning 'without' and 'with' respectively.

تمرین صدو پانزدهُم

واژه‌های زیر را مَنفی کنید: Make the following words negative:

فَهمیدن، نَمَک، حُوصَله[1]، خَطَر[2]، آرام، هوش، خوابیدن، مُحتَرَم، سَلیقه[3]، خواستن، مُطَمَئِن، مُمکِن، حرف زدن، فِکر، اُفتادن، خُوش، مَزّه[4]، اَدَب[5] حَرَکت، پاک، آشنا، گُناه، بخشیدن، ایستادن، حَقّ، مَعنی، دردِسر، اراده، شُعور[6]، پیدا[7]،

تمرین صدو شانزدهم

صِفتهایِ مثبتِ زیر را منفی کنید:

باشُعور، بااِراده، باحُوصله، باهوش، باسلیقه، بامَزّه، بادِقّت، باتربیت، بااِنصاف[8]، باعَلاقه، بامَعنی، بااَدَب

---

1. patience. 2. danger. 3. good taste. 4. taste. 5. politeness. 6 common sense. 7. apparent. 8. just (= having justice).

۳۴. مَن هَم [مَنَم] هَمین‌طُور[1]. So am/do I.

رضا پولَش را [پولِش رو] خَرج کرده است [کرده].

Reza has spent his money.

مَن هَم [مَنَم] خرج کرده‌ام [کردم].

من هم [مَنَم] هَمین‌طُور. So have I.

من هیچ وَقت از کَسی پول قَرض نمی‌کُنَم.

I never borrow money from anybody.

او هم [اونَم] هَمین‌طُور.

او هم [اونم] نِمی‌کُنَد [نمی‌کنه]. Neither does he.

پروین نِمی‌تواند [نمی‌تونه] آلمانی صُحبت بِکند [بُکنه].

Parvin can't speak German.

شُما هَم [شُمام] همین‌طُور.

شما هم نمی‌توانید [نمی‌تونین]. Neither can you.

از دیدار شما خیلی خُوشحالَم. (I) am very pleased to see you.

من هم خُوشحالم.

من هم همین طُور. so am I.

---

1. The expressions'so am I, neither does he, etc.' are expressed by stating the subject followed by "too" and either the verb itself, whether positive or negative, or the expression هَمین‌طُور "the same manner"

تمرین صد و هِفدهُم

جاهای خالی را پُر کنید:

۱. [من از بیکاری[1] بَدم می‌آد.]

[منم ...]

من هم ... (بَدآمدن)

۲. حسن مردی را که کنارِ پنجره ایستاده بود نَشناخت.

من هم ... (شناختن)

۳. بابک سیگار را تَرک کرده است.

افشین هم...

۴. [امروز خیلی دلم گرفته]

[دلِ مَنَم ...]

۵. [از دستِ او به تنگ اومَدم.]

من ... همین ...

۶. از دستِ احمد کاری ساخته نیست.

از دستِ شما ... کاری ...

۷. [دلم بَرا بچّه‌ها تنگ شُده.]

[... من ... همین ...]

[... من ... تنگ ...]

۸. من پدرِ جَواد را ندیده بودم.

من ... (دیدن)

من هم ... طور.

۹. [نمی‌دونم چرا غذاش رو نمی‌خُوره]

[من ...] (دانستن)

۱۰. اکبر آدمِ بسیار با دقّتی‌ست.

پرویز ...

1. idleness.

۳۵. سُؤالِ پایانِ جُمله[۱]

Tag question.

[شما کِشورتون رو دوست دارین، نَدارین؟ / مَگه نه؟]

You like your country, don't you?

[او هیچ چی نَخرید، خرید؟] She didn't buy anything, did she?

[فارسی زبونِ سختی نیست، هست؟] Farsi isn't a difficult language, is it?

[او دوستهای زیادی داره، مگه نه؟ / نَداره؟]

He's got many friends, hasn't he?

تمرین صدو هجدهُم

جاهای خالی را پُر کنید:

۱. [اونا قبلاً من رُو دیده بودن، مگه...؟]

۲. [امروز هوا خیلی سرده،...؟]

۳. [شما دیروز خونه نبودین،...؟]

۴. [مِلَت[۲] از خواب بیدار شده،... نه؟]

۵. [شما هَنوز ... اسم من چیه، می‌دونین؟]

۶. [او هنوز... من کیَم،...؟]

---

1. In the colloquial Farsi, a short question usually comes at the end of the sentence, which is the repetition of the preceding verb but in the negative if the first verb is positive and vice versa.
The tone of the voice over the tag question is always rising whereas it is falling on the preceding verb.
Alternatively, the expression مگه نه؟ may be used but only when the previous verb is positive. Of these two usages the latter is more colloquial.   2. nation.

۷. [حَمید یه کَمی عَصَبانی بود،...؟]
۸. [تُو حَقیقَت[۱] رُو به من می‌گی،...؟]
۹. [شما فردا به اداره،...،...؟]
۱۰. [امروز حالِش خِیلی بِهتَر،...،...؟]

۳۶.	هَم...	هَم...	both..........
	نَه...	نَه...	neither...... nor
	یا...	یا...	either.......... or
	چه[۲]...	چه...	whether ... or

سَعدی هَم شاعِر[۳] بود وهَم نِویسَنده[۴]. Saadi was both (a) poet and (a) writer.

مُتأسِفانه من نَه زبانِ روسی می‌دانم و نَه آلمانی.

Unfortunately I know neither Russian language nor German.

لطفاً یا بیایید تو یا بروید بیرون، دَمِ دَر[۵] نایستید.

[لطفاً یا بیایین تو یا برین بیرون، دَمِ دَر وای نَسّین.]

please either come in or go out, don't stand in the doorway.

چه غذا را بِخُورید و چه نخورید، پولِ آن را باید بدهید.

[چه غذا رو بُخُورین و چه نَخُورین، پولِش رو باید بدین.]

Whether (you) eat the meal or not, (you) have to pay for it.

---

1. truth.
2. In a more formal style, the expression خواه is usually used.
3. poet.
4. writer.
5. دَمِ دَر = doorway.

تمرین صد و نوزدهُم

جاهای خالی را پُر کنید:

۱. دیروز... من... او هیچ کُدام اینجا نَبودیم.

۲. ... خودتان بیایید و... برادرتان را بِفرستید.

۳. فردا... شما بیایید و... نیایید، من مَجبورم بروم.

۴. ... این کتاب را اِنتخاب کنید[۱] و... آن را، قِیمتِ هَر دُو تا یکی است[۲].

۵. من... آقایِ رئیس را دیدم... مُعاوِنَش[۳] را.

۶. پدر من... فَرانسه[۴] می‌دانِست... ایتالیایی.

۷. او... می‌داند و... می‌خواهد بداند که چه شُده است[۵].

۸. شما... مَقالهٔ مَرا خواندید و... مالِ او را، واقِعاً کُدام یک بهتَر بود؟

۹. ابن‌سینا... طَبیب بود و... اَدیب[۶]،... فیلسوف[۷] بود و... دانِشمَند

۱۰. مَن... گُلِ نَرگِس را دوست دارم و... گُلِ یاس را.

---

1. اِنتِخاب کردن = to choose. 2. is the same. 3. مُعاوِن = assistant. 4. French.
5. what has happend. 6. literary man. 7. philosopher.

۳۷. آرایشِ جُمله[1]

Word order

قِیدِ زَمان + فاعِل + مَفعولِ صَریح + مفعولِ غیرصَریح +

Adverb of time — Subject — Direct object — Indirect object

قـید (مَکان، کـیفیت، و غیره) + فِعل

Adverb of place quality, etc. — verb

دیروز + من + پسرم را + با یکی + از دوستهایش + برایِ گَردِش +

(با یکی + از دوستهایش = مَـفعولِ غیرِصَریـح؛ برایِ گَردِش = قیدِ عِلَّت)

به یکی + از روستاهایِ کَرَج بُردم.

(به یکی + از روستاهایِ کَرَج = قیدِ مَکان)

Last week I took my son and (= with) one of his friends to one of the villages of Karaj for excursion.

---

1. The normal order of a sentence is shown above. But it should be born in mind that some of the elements may change position towards the beginning of the sentence depending on how much emphasis they might bear. For example, adverb of time may come after the subject or even after the objects.
The word order is still more changeable in the colloquial style.

تمرَین صد و بیستُم

جمله بسازید:

۱. (امروز، چهار، انار، از، خریدم، من، کیلو، دوستم، میوه‌فروشی، برای)

۲. (دلم، دوباره، خیلی، می‌خواهد، ببینم، را، شما)

۳. (مادرم، بیش از هرکَس، من، را، دوست دارم)

۴. (در حُدودِ، پیش، سالِ، ابنِ‌سینا، هزار، به دنیا، دَر، آمد، ایران)

۵. (او، برایِ، کتابخانهٔ، خود، کوچکی، دُرُست کرد)

۶. (شاگِردها، داستانی، یکی، را، از، کلاس، در، تعریف کرد)

۷. (برایِ، دوست داری، هرچه، برایِ، دوست بِدار، خود، دیگران[1]، هَم)

۸. (خواندن، وَ، به، یاد داد، من، آقایِ، عامری، نوشتن، را)

۹. (سال، نَفتِ، هر، مِقدارِ، ایران، زیادی، از، به، دیگر، کشورهایِ، فرستاده می‌شود)

۱۰. (زیباترین، بَهاری، در، را، گُلِ، من، خندهٔ، بچّهٔ، آن، یَتیم، دیدم)

---

1. others.

ضَمیمهٔ ۱

Appendix I

کِلید تَمرینها

تمرینِ دُوُم

۱. او نامهٔ مَرا/ من را می‌خوانَد.

۲. من فَردا مقالهٔ شما را می‌خوانَم.

۳. خَبَر را در کُدام مجلّه خواندید؟

۴. چِرا درسهایَت را نِمی‌خوانی؟

۵. کِتاب عَمویَش را/ عَمویِ او را کِی می‌خوانید؟

۶. هَر دو هَفته یک داستانِ کوتاه می‌خواندَم.

۷. آنها گَهگاه روزنامه می‌خواندَند.

۸. نامه‌اَش/ نامهٔ او را فَوراً بِخوانید. فوراً نامه‌اَش را بخوانید.

۹. شاگِردها درسهایِ فارسی‌شان را/ فارسی خُود را هَرشب می‌خوانَند.

۱۰. به فارسی بِخوانید و بِنویسید.

۱۱. این مَقاله را کُجا نِوِشتید؟

۱۲. این تَمرین را به فارسی بِنویس.

۱۳. او کِتابهایَش را/ کِتابهایِ خُود را به فارسی می‌نِوِشت.

۱۴. هَفتهٔ گُذَشته چند/ چند تا نامه نِوِشت؟

۱۵. شُما نَمایشنامه‌هایِ جالِبی می‌نِوِشتید.

۱۶. مَن داستانهایم را/ داستانهایِ خود را به اِنگلیسی نِمی‌نویسم.

۱۷. چِرا این قَدر/ این هَمه نامه می‌نویسید؟

۱۸. شُما خَسته هستید/ خسته‌اید، چیزی/ هیچ‌چیز نَنویسید!

۱۹. هَمکارِ من/ همکارَم داستانهایِ خِیلی جالِبی بَرایِ بَچّه‌ها می‌نویسد.

۲۰. مُدیر اِسمِ تَمامِ/ هَمهٔ شاگِردها را دَر دفترش/ دَفتَرِ خُود نِوِشت.

تمرین سِوُم

۱. مَن اَز دور صِدایِ ضَعیفی می‌شِنیدم/ مَن صدای ضعیفی اَز دور می‌شنیدم.

۲. صِدایِ مَرا/ من را می‌شنَوید؟

۳. نَه، چیزی/ هیچ‌چیز، نِمی‌شنَوَم.

۴. آنها صِدایِ ماشینِ مَرا/ مَن را می‌شِنیدَند.

۵. رادیُو را نَزدیکتَر بیاوَر، آنها صِدایَش را/ صِدایِ آن را نِمی‌شِنَوند.

۶. گوشِ پِدَرم/ پدرِ من کَر است. او فَقَط صِدایِ بُلَند را می‌شنَوَد.

۷. هَرچه می‌گویَم خوب بِشنُو!

۸. دو سالِ پیش/ قَبل گوشَش/ گوشِ او بِهتَر می‌شِنید.

۹. صِدا اَز دور می‌آمَد، وَمَن آن را خِیلی خوب نِمی‌شِنیدَم.

۱۰. چه/ چی شِنیدید؟

تمرینِ چهارُم

۱. پُرسیدَم.

۲. می‌پُرسَم.

۳. می‌پُرسیدَم.

۴. می‌پُرسیدی.

۵. پُرسیدی.

۶. می‌پُرسی.

۷. پُرسید.

۸. می‌پُرسید.

۹. می‌پُرسَد [می‌پُرسه].

۱۰. می‌پُرسیم.

۱۱. می‌پُرسیدیم.

۱۲. پُرسیدیم.

۱۳. پُرسیدید [پُرسیدین].

۱۴. می‌پُرسیدید [می‌پُرسیدین].

۱۵. می‌پُرسید [می‌پُرسین].

۱۶. پُرسیدَند [پُرسیدَن].

۱۷. می‌پُرسیدَند [می‌پُرسیدَن].

۱۸. می‌پُرسَند [می‌پُرسَن].

۱۹. بِپُرس.

۲۰. بِپُرسید [بِپُرسین].

تمرینِ پَنجُم

۱. تو نِمی‌تَرسی.
۲. ما نَتَرسیدیم.
۳. ما نِمی‌تَرسیم.
۴. شما نِمی‌تَرسید.
۵. آنها نَتَرسیدَند/ می‌تَرسیدند.
۶. او می‌تَرسد.
۷. شما می‌تَرسیدید/ نَتَرسیدید.
۸. من می‌تَرسیدَم/ نَتَرسیدَم.
۹. گُربه از سَگ می‌ترسَد.
۱۰. سَگ اَز گُربه نِمی‌تَرسَد.
۱۱. اَز این حِیوان بِتَرسید! خَطَرناک است.
۱۲. بَچّه‌ها مَعمولاً اَز دُکتُر می‌تَرسَند.
۱۳. [شُما از چی می‌تَرسین؟]
۱۴. تو دیشَب از چه می‌تَرسیدی؟
۱۵. مَن از هیچ‌چیز نِمی‌تَرسَم.

تمرینِ هَفتُم

۱. [باهاش بُرو/ بُرو باهاش!]
۲. [باهام بیا/ بیا باهام!]
۳. [باهات می‌آم/ می‌آم باهات.]
۴. [باهاتون می‌آد/ می‌آد باهاتون.]

۵. [زَهرا باهاشون نِمی‌ره/ نِمی‌ره باهاشون.]

۶. [باهامون می‌آیین؟/ می‌آیین باهامون؟]

۷. [چی اَزِش خَریدین؟ اَزِش چی خَریدین؟]

۸. بَرایَش چه می‌خَرَد؟

۹. ماهِ گُذَشته عَمویَم یِک دوچَرخه برایَم خَرید.

۱۰. [یه چیزی بِهِش بِگو! بِهِش یه چیزی بِگو!]

۱۱. [هیچ چی بِهِشون نِمی‌گه.]

تمرینِ هَشتُم

۱. من نامه را با صِدایِ بُلَند می‌خوانَم.

۲. تو مَقاله را با صدایِ آهِسته بِخوان!

۳. او این شِعر را آهِسته نِمی‌خوانَد.

۴. بَچّه‌ها هَرروز در مَدرِسه سُرود می‌خوانَند.

۵. چرا شُما هیچوَقت رُمان نِمی‌خوانید؟

۶. بابَک گاهی داستانِ کوتاه می‌خوانَد.

۷. کِتاب جالِبی است، سالِ گُذَشته دوبار آن را خواندَم.

۸. هَرچه به او می‌دادَند، می‌گُفت کَم است.

۹. مَن از آنها می‌تَرسیدَم، ولی آنها از من نِمی‌تَرسیدند.

۱۰. اَز منِ نَتَرس! من دوستِ تُو هَستَم.

تمرینِ نُهُم

۱. من از هیچکَس نِمی‌تَرسَم.
۲. سه‌شَنبه روزِ چهارُمِ هَفته است.
۳. جُمعه تَعطیل است.
۴. ناهارِ من یک ساندِویچ است.
۵. چَند تا درخت جِلُوِ خانهٔ ما است.
۶. او دَر کلاس هَمیشه جِلُو می‌نِشست.
۷. رئیسِ اِداره جِلُوتر از کارمَندها می‌آمَد.
۸. آنها کَمی ناراحَت و بی‌حال بودَند/ آنها ناراحَت وَ کَمی بی‌حال بودَند.
۹. شُما مَعمولاً رویِ صَندَلیِ عَقَب می‌نشینید.
۱۰. مُدیرِ مَدرِسه صِدایی بُلَند وَ قَوی/ قَوی وَ بُلَند دارَد.

تمرینِ یازدَهُم

۱. [بِبین این بچّه چِشه، چرا شیر نِمی‌خوره؟]
۲. [تو اِمروز چِته؟ پدَرِت دیشب چِش بود؟]
۳. [پدرَم چیزیش نَبود. مَن هَم چیزیم نیست.]
۴. [شما چِتونه؟ حالِتون خوب نیست.]
۵. [یه چیزیم هَست. حالَم از دیروز بَدتَره.]
۶. [رَئیسِتون چِشه؟ چرا این قَد عَصَبیه؟]
۷. [اینا چِشونه؟ چرا این قَد دوا می‌خُورَن؟]
۸. [سارا خانُم امروز چِشونه؟ چرا این قَد بی‌حُوصِله وَ ناراحَتَن؟]
۹. [چیزِ مُهِمّی نیست. لطفاً یه لیوان آب بَراشون بیارین!]

۱۰. [هَمکارِتون پَریروز حالِش خوب بود، وَلی امروز یه چیزیش هَست. شاید یه کَمی خَسته‌اَس.]

تمرین سیزدَهُم

۱. آوَرده ۲. بُرده ۳. خَریده ۴. تَرسیده ۵. آمَده ۶. پُرسیده ۷. داشته ۸. شِنیده ۹. دیده ۱۰. گُذَشته ۱۱. گِرِفته.

تمرین چهاردَهُم

۱. نِوِشتَن ۲. بودَن ۳. شُستن ۴. گُفتن ۵. خواندَن ۶. رَفتَن ۷. نِشستَن ۸. خواستَن ۹. شِکستَن ۱۰. رِسیدَن ۱۱. شِناختَن.

تمرین شانزدَهُم

۱. گرفته‌اَم ۲. گرفته‌ای ۳. شِکَسته است ۴. شِکَسته است ۵. نِمی‌شِناسَد ۶. شِناخته‌ایم ۷. می‌شِناسید ۸. نَشناخته‌اید ۹. می‌شِناختید ۱۰. نِمی‌شِناختیم ۱۱. شِناخته‌اَم، نَشناخته است ۱۲. نِمی‌شناسَند ۱۳. می‌شکَنند ۱۴. شِکسته است ۱۵. بِگیرید

تمرین هِفدَهُم

۱. گُذَشته
۲. گُذَشته /پیش / قَبل
۳. گُذَشته
۴. گُذَشته

۵. پیش / قَبل

۶. قَبل / گُذَشته / پیش

۷. پیش / قَبل

۸. پیش / قَبل

۹. گُذَشته / پیش / قَبل

۱۰. گُذَشته

۱۱. گُذَشته

۱۲. پیش از، گُذَشته / پیش /قَبل

۱۳. پیش از / قَبل از

۱۴. پیشِ / پَهلویِ / دستِ

۱۵. پیشِ / پَهلویِ / دستِ

۱۶. گُذَشته / پیش /قَبل، پیشِ

۱۷. پیش، پیش از / قَبل از، پیشِ

۱۸. گُذَشته، قبل از./پیش از، پیشِ /پَهلویِ

۱۹. پیش / قَبل، پیشِ / پَهلویِ

۲۰. قَبل از / پیش از، پَهلویِ / پیشِ

۲۱. دَستِ

۲۲. دَستِ

۲۳. دَستِ

۲۴. دَستِ / پیشِ / پَهلویِ

۲۵. دَستِ.

تمرین نوزدَهم

۱. شبِ گُذَشته بارانِ شَدیدی آمَد.

۲. دَر چَند ماهِ گُذَشته بَرف نَیامَده است.

۳. شاگِردها هَر روز سَرِ ساعَتِ هَشتِ صُبح به کِلاس می‌رَوَند.

۴. اَز دو هفتهٔ پیش بانکها تَعطیل بوده‌اَند.

۵. بَعضی از هَمسایه‌ها سَرِ شب پیشِ مَن می‌آیَند.

۶. بِسیاری از مَردُمِ جَهان هَنوز خانه ندارَند.

۷. پیش از ساعَتِ سه‌یِ صُبح به فُرودگاه رَفتَم.

۸. بسیاری از مَردُمِ روستا صُبح زود صُبحانه می‌خُورَند.

۹. بادِ شَدید بَعضی اَز شیشه‌ها را شِکَسته است.

۱۰. شُما مَعمولاً چه ساعَتی به اِداره می‌رَوید؟

تمرین بیست و یِکُم

۱. ده، صَدوبیست‌وسه‌ونیم، هِزار و دِویست و سی‌وپنج.

۲. صَد و دَوازده هزار، هَفتاد و پَنج هِزار و سیصد.

۳. سیزده‌ونیم، پنجاه و نه، هفت‌هزار و نهصدوشصت‌وپنج.

۴. سیصَد و شَصت و پَنج، بیست‌وچهار، هَشت‌هِزار و هفتصدوشصت.

۵. چهارده‌ونیم، هزار و هفتصد و چهل.

۶. صدوپنجاه‌وچهارهزار و هفتصد، صَدوچهل‌وشش‌هزاروسیصد، هشت هزار و چهارصد.

۷. سی‌ویک هزار و نهصد و هفتاد و پنج، سی و پنج‌هزار و هفتصد و سی و پنج.

۸. هفت‌هزارو چهارصدوبیست‌وسه، هشتاد و نه‌هزار و هفتادوشش.

۹. هزار و نهصدوهشتادوهفت، هزار و سیصدوشصت و شش.

۱۰. سه هزار و پانصد.

تمرین بیست‌ودُوُم

۱. شُده بودَم. ۲. شُده بودی. ۳. شُده بود. ۴. شُده بودیم. ۵. شُده بودید. ۶. شُده بودَند. ۷. می‌شَوَد. ۸. خُورده بودَم. ۹. می‌شَوَند. ۱۰. می‌شَوَد [می‌شه]. ۱۱. خوابیده بود. ۱۲. رسیده بودیم. ۱۳. نَرَسیده بود. ۱۴. می‌خوابید. ۱۵. نَخوابیده بودَند. ۱۶. نَرَسیده بودَم. ۱۷. رسیده بودید. ۱۸. نَخوابیده بودَم. ۱۹. نَگُفته بودی. ۲۰. خوابیده بودَم.

تمرین بیست‌وسِوُم

دیکته

یک سال دَوازدَه ماه است. هر سال چهار فَصل دارَد. **هَر فَصل سه ماه** است. روزِ اَوَّلِ سالِ ایرانی اَوَّلِ فَروَردین است. فَروَردین، اردیبِهِشت، و خُرداد ماههایِ بَهار هَستَند. دَر فَروَردین دِرَختها بَرگِ تازِه می‌آوَرَند. گُل وَ شِکوفه هَمه‌جا دیده می‌شَوَد. هَمه‌جا زیباست. هَمهٔ مَردُم شاد و سَرحال هَستَند. دَر ماهِ فَروَردین هَوا هَنوز کَمی سَرد است. اُردیبِهِشت گرمتَر اَز فَروَردین است. تیر، ماهِ اَوَّل وَ مُرداد، ماهِ دُوُّم وَ شَهریوَر، ماهِ سِوُّم تابِستان است. دَر تابِستان هَوا خِیلی گَرم است. مُرداد گَرمتَرین ماهِ تابِستان است. دَر تابِستان دَبستانها وَ دَبیرِستانها تَعطیل هَستَند. دَر این فَصل میوهٔ تازه فَراوان وَ اَرزان است. مِهر، آبان، وَ آذَر ماههایِ پاییزَند. روزِ اَوَّلِ مِهر مَدرِسه‌ها دوباره باز می‌شَوَند، شاگِردها شاداب و

خوشحال به مَدرِسه می‌رَوَند وَ دَرس می‌خوانَند. اَز ماهِ آبان هَوا کَم‌کَم سَرد می‌شَوَد. بَرگِ دِرَختها زَرد می‌شَوَد. دِی، بَهمَن، وَ اِسفَند ماههایِ زِمِستانَند. دِی سَردتَرین ماهِ زِمِستان است. دَر زِمِستان بَرفِ سَنگین وَ بارانِ شَدید می‌آیَد. مَردُم لِباسِ گَرم می‌پوشَند. در ماهِ اِسفَند هَم باران بِسیار است وَلی هَوا زیاد سَرد نیست.

تمرین بیست‌وپنجم

۱. ماشینِ من چارتا / دوتا دَر داره.

۲. خِیر / نَه / نَخِیر، هَمهٔ / تَمامِ دَرها مَخصوصِ رانَنده نیستَند.

۳. دَرِ جلُوِ سَمتِ چَپ / دَرِ جلُوِ سمتِ راست بَرایِ / مالِ رانَنده است.

۴. تُرمُز زیرِ پایِ راست است.

۵. فَرمانِ ماشینِ من در طَرَفِ / سَمتِ چَپ / راست اَست. دَر ماشینِ من فرمان سَمتِ / طَرَفِ چپ است.

۶. تُرمُز پایی پایین‌تَر از تُرمُز دَستی است.

۷. صَندَلیِ عَقَب، شیشهٔ عَقَب و صَندوقِ عَقَب پُشتِ سَرِ رانَنده هَستَند.

۸. شیشهٔ جِلُو در قِسمَتِ جلُو روبرویِ راننده اَست و شیشهٔ عَقَب در قسمتِ عَقَب پُشتِ سَرِ او.

۹. چراغ داخلِ ماشینِ من بالایِ سَرِ رانَنده / دَر طَرَفِ راستِ رانَنده اَست.

۱۰. ماشینِ من چهار / دو پَنجِره دارد. دو پَنجره در قِسمَتِ جلُو و دو پنجره در قسمَتِ عَقَب. دو پنجره در طَرَفِ راست و دو پنجره در سَمتِ چپ است.

تمرینِ بیست‌وششم

۱. جِلُو، وَسَط، عَقَب. ۲. جِلُوِ. ۳. پُشتِ. ۴. جِلُو. ۵. پُشتِ. ۶. پُشتِ سَرِ، روبِرو. ۷. رو، پُشت. ۸. عَقَبِ، پُشتِ سَرِ، روبِرو. ۹. جِلُو، عَقَب، پُشتِ سَرِ. ۱۰. روبِرو. ۱۱. رو، بِینِ. ۱۲. جلُو. ۱۳. کِنارِ، جِلُو، روبِرو. ۱۴. کِنارِ، جِلُو. ۱۵. عَقَبِ، جِلُوِ، کِنارِ. ۱۶. بِینِ، جلُو. ۱۷. کِنارِ. ۱۸. بِینِ. ۱۹. کِنارِ، روبِرو. ۲۰. پُشتِ.

تمرین بیست‌وهَشتُم

۱. مَن دَر سالِ هِزارونُهصَدوسی ودوی میلادی مُتَوَلّد شُدم / به دُنیا آمَدم.
۲. تاریخ تَوَلُّدِ من دَهُمِ اُردی‌بِهِشتِ سالِ هزاروسیصَدویازدَه شَمسی است.
۳. روزِ تَوَلُّدِ من بیست‌وچهارُمِ خُرداد است.
۴. دیروز هَفتُم بود.
۵. من در ماهِ شَهریوَر / شَهریوَرماه / شَهریوَر به دُنیا آمَدم / مُتَوَلّد شُدَم.
۶. دیدارِ اَوَّلِ من با هَمسَرَم / زَنَم / خانُمَم / شُوهَرَم در تاریخِ سی‌اُمِ فَروَردینِ هزاروسیصَدوپنجاه‌ونُه بود.
۷. بَله، من تاریخ کِشوَرَم را خوب خوانده‌اَم. خِیر، من تاریخ کِشوَرِ خود را / کشوَرَم را / کشوَرِ خُودَم را خوب نَخوانده‌اَم.
۸. به نَظَرِ من تاریخ آموزَنده‌تَر از جُغرافی است.
۹. بَله، من نامهٔ بِدونِ تاریخ را هَم جَواب می‌دَهم. بَله، من به نامهٔ بِدونِ تاریخ هَم جَواب می‌دهم. خِیر، به نامهٔ بِدونِ تاریخ جَواب نِمی‌دهَم.
۱۰. بله، من تا به حال چَند / چَندتا نامهٔ بِدون تاریخ نِوِشته‌ام. من گاهی نامهٔ بِدونِ تاریخ نِوِشته‌ام. خِیر، من هَنوز نامهٔ بدونِ تاریخ نَنوشته‌ام. خیر، من هیچوَقت / هَرگِز نامهٔ بدونِ تاریخ نَنوشته‌ام.

تمرینِ سی‌اُم

۱. [چی از من / اَزَم می‌خوای / می‌خوایین؟ از من چی می‌خوای؟]
۲. [بِبین اون بَچّه چی می‌خواد]
۳. او می‌داند چه می‌خواهَد؟
۴. تا آنجا که من می‌دانَم آنها این ماشینِ کُهنه را نِمی‌خواهَند.
۵. [نِمی‌دونَم چی می‌خوام]
۶. هَرچه می‌خواهی / می‌خواهید به من بِگو / بِگویید.
۷. آنها از شما چه می‌خواهند؟
۸. شما از پدرِتان چه می‌خواهید؟
۹. بِبَخشید. آقا، چقَدر پول می‌خواهید؟
۱۰. بچّه مادَرَش را می‌خواهَد.
۱۱. [هرچی خواست بِهِش دادَم.]
۱۲. او نِمی‌دانِست چه می‌خواهَد.
۱۳. من اسمِ شما را می‌دانَم، وَلی شما اسمِ مَرا / من را نِمی‌دانید.
۱۴. آنها می‌دانَند من کی‌اَم؟ / کی هَستَم / که هَستَم.
۱۵. او هیچ‌چیز / چیزی نِمی‌دانَد.

تمرین سی‌ودُوُم

۱. نَفَر ۲. جِلد ۳. نَفَر ۴. دانه / عدد / کیلو ۵. کیلو ۶. دَست ۷. مُشت / نَفَر ۸. مُشت ۹. دانه / کیلو ۱۰. عَدَد ۱۱. عَدَد، عَدَد ۱۲. نَفَر ۱۳. نَفَر ۱۴. دَسته ۱۵. جِلد ۱۶. نَفَر

تمرین سی‌و پَنجُم

۱. نِمی‌فهمَد
۲. نِمی‌دانَم، فَهمیده‌اید
۳. می‌فَهمید، می‌گوییَم
۴. می‌فَهمَن، می‌گَم
۵. فِرِستاده است
۶. می‌فِرِستَم
۷. می‌مانَند
۸. نَفِرِستید، نَدارَد
۹. فِرِستاده‌اید
۱۰. می‌مانَم، می‌رَوَم
۱۱. فَهمیده‌ای، نَفَهمیدی، نِمی‌فَهمی، فَهمیده بودی
۱۲. فِرِستاده‌ام، می‌فِرِستَم، نَفِرِستادَم، نِمی‌فِرِستادَم
۱۳. می‌مانَد، نِمی‌فَهمَد، نَمانده است، مانده بود، می‌فِرِستَد
۱۴. ماندید، نَفَهمیده‌اید، مانده بودید، نِمی‌فِرِستید، بِفِرِستید
۱۵. فَهمیده بودیم، نِمی‌فِرِستیم، ماندیم، می‌فِرِستادیم، نَفَهمیده‌ایم
۱۶. فَهمیدند، نِمی‌مانَند، نَمانده‌اَند، فِرِستاده بودَند، فَهمیده‌اند.

تمرینِ سی‌و شِشُم

۱. یکی‌شان با من / پیشِ من ماند.
۲. هیچکُدامِمان مُوضوع را نَفَهمیدیم. هیچکُدام اَز ما مُوضوع را نَفَهمید.
۳. لطفاً سه نَفَرشان را پیش من بِفِرِستید.

۴. شما چرا / چرا شما یک نامه / نامه‌ای برایِ من / برایَم نمی‌فِرِستید.

۵. [کُدومِتون باهاش / پیشِش می‌مونین؟]

۶. بعضی‌شان / بعضی اَز آنها هَنوز نَفَهمیده بودَند.

۷. چه کسی / کی واقِعاً می‌فَهمَد که او چه می‌گویَد.

۸. او تا سه روزِ پیش نَفَهمیده بود.

۹. یکی از شما / یکی‌تان فردا در خانه بِمانید.

۱۰. هَمهٔ آنها /هَمه‌شان برایِ همیشه در این کِشور ماندند.

۱۱. همهٔ ما را / همه‌مان را به یک جایِ بَد / به جایِ بَدی فِرستادَند.

۱۲. من چیزی / هیچ‌چیز بَرایَش / بَرایِ او نَفرستاده‌ام چُون نِمی‌دانَم کجاست.

۱۳. همه‌اَش را / همهٔ آن را برایِتان / برای شما می‌فِرِستَم.

۱۴. او هیچکُدامِشان را واقعاً نِمی‌خواهَد.

۱۵. کُدامِشان را واقعاً بیشتَر می‌خواهید؟

تمرینِ سی‌وهَفتُم

۱. [بِنویسیش] ۲. [نِنوِشتیش؟] ۳. [آوُردَنِش] ۴. [من نِمی‌بینَمِتون] ۵. [فُروختَمِش] ۶. می‌فِرِستَمِشان ۷. [می‌آرِنِش] ۸. [بیارِش] ۹. من می‌بَرَمَت ۱۰. خُوردیش؟ ۱۱. خواندیش؟ ۱۲. من نَخواندَمَش ۱۳. چَندبار / دَفعه می‌بینیدَش؟ ۱۴. [فَردا می‌بینَمِشون] ۱۵. اَوَّل نَشناختَمَش ۱۶. می‌گیرَمَش ۱۷. گِرِفتَش ۱۸. [من نَگرِفتَمِش] ۱۹. [بِگیرِش!] ۲۰. گِرِفته بودَمَش

تمرین سی‌وهشتُم

۱. [من چَندبار توی خیابون دیدَمِش.]
۲. [ساعتِ پنج بَعدازظُهر بیارِش اینجا.]
۳. [صُبح دوشمبه ساعتِ هشت می‌بینَمِت.]
۴. [من کِی می‌بینَمِتون؟]
۵. [تُو چرا خُوردیش؟]
۶. [کُجا می‌بَرینَم؟]
۷. [تُو کجا دیدیش؟]
۸. [تویِ اداره دیدَمِش.]
۹. [پیشِ تُو می‌فرِستَمِش. می‌فرِستَمِش پیشِ تو.]
۱۰. [لطفاً بِفرِستِشون پیشِ من. لطفاً پیشِ من بِفرِستِشون.]

تمرینِ چهلُم

۱. ناهید چطُور / چه جور دختری است؟
۲. او خِیلی خِجالَتی وَلی واقعاً زیرَک است.
۳. [این چه نُوع / چه جور بازیه؟]
۴. بازیِ خَشِن وَ واقعاً خَطَرناکیه.
۵. هَمکارِ من یک آدَمِ خَشِن وَلی پُرکار است.
۶. دوستهای شُما چطُور / چه جور آدَمهایی هستَند؟
۷. همهٔ آنها / هَمه‌شان واقعاً مُحتَرم هَستَند / مُحتَرَمَند.
۸. این چه نُوع / چه جور سؤالی است؟

۹. چه نُوع / چه جور کِیکی بود؟

۱۰. خِیلی شیرین نَبود، وَلی خُوشمَزّه بود.

تمرینِ چهِل و سِوُم

۱. می‌خواهم نامه‌ای / یک نامه به بَرادرزَنَم بِنویسَم.

۲. او نِمی‌داند به کُجا بِرَوَد.

۳. نِمی‌دانَم به کُجا می‌رَوَم.

۴. باید مَقاله را بِنویسید.

۵. هَرجا بِخواهید / می‌خواهید می‌تَوانید بِروید

۶. ما هَروَقت / هر مُوقِع بِخواهیم می‌تَوانیم دُکتُر را ببینیم.

۷. آنها هَرچه / هرقَدر می‌خواهَند / بِخواهَند می‌تَوانَند بِخُورند.

۸. هَر کدام را بِخواهی به تو می‌دَهَم.

۹. هَرکَس را بِخواهید می‌تَوانید بِبینید

۱۰. اگَر بِخواهَد می‌تَوانَد رویِ آن صَندَلی نَزدیکِ پَنجِره بِنشینَد.

تمرینِ چهِل و چهارُم

۱. بِرَوَم ۲. بِتَواند، بِکُنَد ۳. بِرَوَند ۴. بیایَد ۵. بِمانید ۶. بِخَرَم ۷. بِبینَم ۸. بِشَوَد، بِرَسیم ۹. بِکُنَم ۱۰. بیارَم

تمرینِ چهِل و شِشُم

۱. می‌تَوانَم / آیا می‌تَوانَم فَردا شُما را ببینَم؟

۲. مُمکِن است / آیا مُمکِن است کِنارِ شما بنشینَم؟

۲. او می‌تَوانَد / آیا او می‌تَوانَد با دوستَش بِرَوَد؟
۱. [من می‌تونَم یه خُورده از این کِیک بُخُورم؟]
۵. [می‌تونَم یه چیزی بِهِش بِگَم؟]
۶. آیا ما مَجبوریم / ما مَجبوریم دَر خانه باشیم؟
۷. اُمیدوارَم هیچکس بِجُز شُما را نَبینَم.
۸. اُمیدوارَم خَبَرهایِ خوبی بَرایِ ما داشته باشید.
۹. شُما نَبایَد هیچ چیز بِجُز اِسفِناج پُخته بِخُورید!
۱۰. بُرُو یک اِستکانِ چایی برایِ من بیاوَر!
۱۱. بیا کِنارِ من بِنشین!
۱۲. [بُرُو یه خُورده شیر بِهِش بِده!]
۱۳. شما مَجبور نیستید سَرِ این میز بِنشینید.
۱۴. [شایَد یه کَمی / یه خُورده پول بِهِش بِدَم وَلی فِعلاً مُطمَئِن نیستَم.]
۱۵. فیلم جالِب است، بایَد آن را بِبینید.

تمرینِ چِهِل و هَشتُم

۱. داشتَم می‌بُریدَم ۲. داشتی می‌ریختی ۳. داشت می‌بُرید ۴. داشتیم می‌ریختیم
۵. داشتید می‌بُریدید ۶. داشتَند می‌ریختَند ۷. می‌ریختید ۸. می‌ریخت ۹. بِریزید
۱۰. بِریزَم، بُریده ۱۱. بِبُرید ۱۲. نِمی‌بُرَد

تمرینِ چهِل و نُهُم

۱. وَقتی که قَطار آمَد، من مَشغولِ شُستَنِ دَستهایَم بودَم.
۲. بَچّه‌ها دَر حَیاط مشغولِ بازی بودَند.

۳. او در آشپَزخانه مَشغولِ آشپَزی بود.
۴. [او داشت با کارد بازی می‌کَرد. او با کارد داشت بازی می‌کرد.]
۵. موقعی که بَرق رَفت، شُوهَرَم دَر حَمّام بود.
۶. [وَقتی که هواپیما نِشَست، من تو دَستشویی بودَم.]
۷. همهٔ مَردُم خواب بودَند.
۸. هوا آفتابی بود، وَ من مشغولِ حَرف زَدَن با دوستَم بودَم. وَمن با دوستَم مشغولِ حرف زدن بودَم.
۹. دکتر با پرستار حَرف می‌زد.
۱۰. آبِ سَرد رویِ پایَش ریختَم.

تمرین پنجاه و یکُم

۱. آرایشگاه روبرویِ مغازهٔ پدر زنِ حمید / آقایِ احمدی است.
۲. خیر / نَه، این خیابان هَمیشه شُلوغ است.
۳. نه /خیر، در مغازهٔ سبزی فروشی میوه نیست / میوه در مغازهٔ سبزی فروشی نیست / دیده نِمی‌شَوَد.
۴. کَفّاشی در سَمتِ / طَرَفِ چپِ مغازهٔ آقایِ احمدی است.
۵. خیر، مَغازهٔ پدر زنِ حمید در خیابان است. مغازهٔ پدر زنِ حمید در کوچه نیست، در خیابان است.
۶. پُمپِ بِنزین پُشتِ مغازه است.
۷. یک میز و یک صَندَلی در عَقَبِ مغازه است. در عَقَبِ مَغازه...
۸. مَطَبِّ دُکتر رویِ مَغازهٔ سبزی فروشی / آقای احمدی / پدر زنِ حمید است.
۹. در این خیابان / در خیابانِ کارگر همه نوع مَغازه: عکاسی، داروخانه ... هَست

/ دیده می‌شَوَد.

۱۰. همه جور / نُوعِ سبزی: جَعفری ..... در این مغازه / در مغازهٔ احمدی دیده می‌شَوَد / هَست. در مغازهٔ احمدی ....

تَمرینِ پَنجاه و سِوُم

۱. او نِمی‌تَوانَد بَندِ کفشَش را بِبَندد.

۲. دارَم چَمِدانهایَم را می‌بَندَم.

۳. دارید بَرایِ مِهمانی امشَب لِباس می‌پوشید؟

۴. این اُدکُلُن را نَزن / نَزَنید چُون بویِ خوبی نَدارد.

۵. چه عَطرِ خوبی / خوشبویی زَده است!

۶. پِسَرَم / پِسَرِ مَن دارَد جورابهایَش را می‌پوشَد.

۷. دَرِ اُتاق او / دَرِ اُتاقَش هَمیشه بَسته بود.

۸. آن مَردِ بی‌رَحم دارَد پِسَرَش را می‌زَنَد.

۹. این بَچّه هَنوز خِیلی کوچَک است، بَنابَر این نِمی‌تَوانَد لِباسهایَش را خُودَش بِپوشَد. بَنابَراین نِمی‌تَواند خُودَش.....

۱۰. اَوَّل دَر را بِزَن، بَعد به داخِلِ اُتاق بُرُو.

تمرین پَنجاه و چهارُم

۱. می‌آورَم ۲. می‌شِنَوی ۳. می‌گوَید ۴. می‌بَندیم ۵. دارید ۶. دارَند ۷. مـی‌بُـرد ۸. می‌آمَدی ۹. داشتیم ۱۰. می‌بینید ۱۱. بِپُرسَم ۱۲. بِخوابَد ۱۳. بِرَوی ۱۴. بِـنشینیم ۱۵. داشته‌باشی ۱۶. بُـخُورید ۱۷. بِفِرِستَند ۱۸. بِفُروشَد ۱۹. بِتَرسید ۲۰. بِخوانَم

تمرینِ پَنجاه و شِشُم

۱. سِنّ او / آقایِ طاهری پَنجاه و شِش سال است. آقای طاهری پَنجاه و شِش سال دارد.

۲. پِسَر دُوّمِ او مُهَندِسِ بَرق است. شُغلِ پِسَرِ دُوُّم آقای طاهری ....

۳. او دُونَوِه دارد.

۴. پِدَر آقایِ طاهری کَفّاش بود. شُغل پِدَر او کَفّاشی بود.

۵. آقای طاهری در شَهرِساری مُتَوَلِّد شُد / به دُنیا آمَد.

۶. آقای طاهری با سواد است چُون دیپلُم مُتوَسّطه دارد.

۷. بَعد از سربازی یک کارگاهِ نَجّاری دُرُست کَرد / تأسیس کَرد.

۸. آقای طاهری آدمی پُرکار است. آقای طاهری آدَمِ پُرکاری است.

۹. در کارخانهٔ او صدوبیست نَفَر کارگر / صدوبیست کارگر / صدوبیست نَفَر کار می‌کُنند.

۱۰ خُدا را نَباید فَراموش بُکُنند. هَر چه می‌تَوانَند کار بُکُنند. تا / هَر چه می‌تَوانَند کار و کوشِش / تَلاش بُکُنند.

تمرین پنجاه و هَشتُم

۱. یادَش، نِمی‌آیَد / نِمی‌آمَد.

۲. یادِتان.

۳. شما، یادَم، نِمی‌آیَد.

۴. گرسنه‌شان، می‌شَوَد.

۵. اصلاً، سردَش، نِمی‌شَوَد / نِمی‌شُد.

۶. گرسنه‌شان، هَست.

۷. خوابَم، نِمی‌گیرَد.
۸. شما، خوابِش، می‌بَره.
۹. یادَم، رَفت، گُفتَم.
۱۰. به، سَردَش، هَست / بود.
۱۱. تَنها، نیست / نَبود، گَرمَش، هَست / بود.
۱۲. خِیلی، خَنده‌اَش، می‌گیرَد / می‌گِرِفت.
۱۳. بَنَفش، خُوشَم، نِمی‌آیَد / نمی‌آمَد.
۱۴. از، بیشتَر، خُوشَش می‌آیَد / می‌آمَد.
۱۵. آدَمِ، بَدَم، می‌آیَد.

تمرین شَصتُم

۱. گِریه‌اَش، گِرِفت / می‌گیَرد.
۲. چی، غُصّه‌تان، می‌گیرَد.
۳. پسَرَش، خُوشَم، نِمی‌آیَد / نِمی‌آمَد.
۴. ماتِت، بُرده / زَده.
۵. خُشکَم، زَده.
۶. حیفَش، می‌آیَد / می‌آمَد، قَشَنگَش، بِفُروشَد.
۷. هَمهٔ، از، خَشمِ، اداره، بَدِشان.
۸. مِهمان، از، دیشَب، خُوشِشان، آمَد.
۹. مَردُم، رَفتارِ، بَدِشان، می‌آیَد.
۱۰. بَسَم، هَست / بَسَمه، نِمی‌خواهَم.

تمرین شَصت و یکُم

۱. اِسمِ / نامِ شُما / اِسمِتان یادَم هَست / یادَم می‌آیَد.

۲. [یادِش نیست / نِمی‌آد چی بِهِش گُفتَم.]

۳. خِیلی تِشنه‌اَش بود.

۴. ما گُرُسنه‌مان هَست.

۵. نِگَران نَباشید، سَردِتان نِمی‌شَوَد.

۶. خوابَم می‌آیَد / گِرِفته.

۷. دَردَش آمَد / گِرِفت.

۸. [دَردَم می‌آد / می‌گیره.]

۹. چِرا خَنده‌تان گِرِفته / می‌گیرَد.

۱۰. [از چی خَندَه‌تون گِرِفت؟]

۱۱. مِهرَبانی‌تان هَرگِز یادَم نِمی‌رَوَد.

۱۲. چَند لَحظه صَبر کُنید / کُن، دارَد یادَم می‌آیَد.

۱۳. [داره سَردِش می‌شه.]

۱۴. [اَزِش خُوشَم می‌آد.]

۱۵. مَردُم از آدَمِ تَرسو بَدِشان می‌آیَد.

تمرینِ شَصت و سِوُم

۱. کی‌تون ۲. اینجایِ ۳. اینجا ۴. چِتونه؟ ۵. کُجایِ ۶. اینجایِ ۷. چِشون
۸. کُجایِ ۹. کُجایِ ۱۰. چه، کی‌شه؟

تمرین شَصت و پَنجُم

۱. می‌سوزَد.

۲. بیُفتین

۳. بِگُذارید [بِزارین]، بِنویسَم.

۴. [نِمی‌زاره]، بیُفتَد [بیُفته]

۵. می‌اُفتَم، می‌سوزَم، می‌گُذارم، می‌اَندازَم

۶. می‌اُفتاد، گِرِفتَمَش

۷. بِگُذار [بِزار]، بِخُورد

۸. اُفتاده

۹. بیاَنداز [بِنداز]

۱۰. می‌اُفتَند / می‌اُفتادَند، می‌اَندازَند / می‌اَنداختَند، می‌سوزَند / می‌سوختَند، می‌گُذارَند / می‌گُذاشتَند.

تمرین شَصت و شِشُم

۱. [بِزار کِنارِت بِشینه.]

۲. این جَعبهٔ سَنگین را رویِ زَمین بِگُذارید/ بِگُذار.

۳. او دستِ راستَش را رویِ چَشمِ چَپَش گُذاشته است.

۴. نِمی‌گُذارَم شما آن ماشینِ خیلی/ بِسیار گِران را بِخَرید.

۵. [اون حِیوون نِمی‌زاره هیچکَس بِهِش نَزدیک بِشه.]

۶. او هیچوَقت/ هَرگِز نِمی‌گُذارَد دُختَرَش این قَدر/ این هَمه آشغال بِخَرَد.

۷. [اونا نِمی‌زارَن من این کارِرو بُکُنَم.]

۸. من تِشنه‌اَم هست، لطفاً بِگُذارید کَمی آب بِخُورَم.

۹. [او/ اون خوابِش می‌آد/ گِرِفته. بِزارین /بِزار یه کَمی/ یه خُورده بِخوابه.]
۱۰. هرگز / هیچوَقت نِمی‌گُذارَم آن کار را بُکُنی.
۱۱. بِگُذار/ بِگُذارید چیزهایشان را رویِ میز بِگُذارَند.
۱۲. [بِزار پولَم رُو تو بانک بِزارَم.]
۱۳. بگذار/ بگذارید فیلم را بِبینَد/ تَماشا کُنَد.
۱۴. بگذارید/ بگذار هر چه می‌خواهَند بِکُنَند.
۱۵. بگذارید/ بگذار لِباسمان را بِپوشیم.
۱۶. جِلُوِ من /جِلُوَم.
۱۷. پُشتِ او/ پُشتَش، پُشتِ سَرِ او/ پُشتِ سَرَش.
۱۸. دَر عَقَبِ ماشین.
۱۹. خُورشید پُشتِ اَبرهاست.
۲۰. بالایِ کوه/ رویِ کوه.
۲۱. پایینِ تپّه.
۲۲. او به طَرَفِ شُما نِمی‌آید.
۲۳. کَمی به جِلُو بِرَوید/ بُرُو، بِرَوید جِلُو/ بُرُو جِلُو.
۲۴. چِرا بالایِ / رویِ دِرَخت رَفته‌ای؟
۲۵. چُون نِمی‌خواستَم مَرا بِبینید.
۲۶. فوراً بیا پایین/ بیا پایین فوراً.

تمرین شَصت و هَشتُم

۱. آقایِ احمدی/ او می‌رَفت آقایِ حَمیدی را بِبینَد.

۲. چُون ماشینَش خَراب بود.

۳. چون دو روزِ قَبل تَصادُف کَرده بود/ چُون تَصادُف کَرده بود.

۴. خِیر/ نه/ نَخِیر، او هَم ماشین نَداشت/ ماشینِ او هَم خراب بود/ او هَم ماشینَش خراب بود.

۵. او به طَرَفِ/ سَمتِ خیابانِ حافِظ می‌رَفت.

۶. اسمِ / نامِ دوستِ او / دوستش آقایِ حَمیدی/ حَمیدی بود.

۷. به نَظَرِ من خانهٔ دوستِ آقای احمدی دَر خیابانِ حافِظ است.

۸. بَله، آقایِ فرزان بَچّه دارَد.

۹. بله، او آقای حمیدی را می‌شِناخت، فَرزان او را می‌شِناخت.

۱۰. او شنیده بود که آقای حَمیدی مَریض/ بیمار است.

تمرین هَفتادُم

۱. تشکُّر می‌کُنم. ۲. فِکر می‌کُنَد. ۳. رُوشَن کُنید/ کُن. ۴. بازی کُنَند. ۵. تَماشا می‌کُنید، خاموش کُنید. ۶. بازی می‌کَردَم. ۷. گُم کردَم، پیدا کَردَم. ۸. گُم کَرده بود، می‌خواست. ۹. خواهِش می‌کُنم، رُوشَن کُنید. ۱۰. پُر کنید. ۱۱. کوشِش کَرد، رُوشَن کُنَد. ۱۲. اِزدِواج می‌کُنَد. ۱۳. حَرف زَدَم، نَتَوانِستَم، آرام کُنَم. ۱۴. تَشَکُّر کُنَند. ۱۵. فِکر می‌کُنَم، آرام کُنَم.

تمرین هَفتاد و یکُم

۱. دَربارهٔ / راجع به آن فِکر کرده‌اید؟ آیا.....؟
۲. او قَبلاً راجع به / دربارهٔ آن فِکر کرده بود.
۳. فِکر نِمی‌کُنم بِتوانَم.....
۴. کَمی بیشتر دربارهٔ / راجع به آن فکر کُنید/ فکر کن.
۵. ما داریم فکر می‌کُنیم.
۶. او هیچوَقت/ هرگز دربارهٔ /راجع به چیزی/ هیچ چیز فکر نمی‌کُنَد.
۷. بُرو از او تَشَکُّر کن/ بِرَوید..... تشکُّر کنید.
۸. آنها هَنوز از من تشکُّر نَکرده‌اند.
۹. بچه‌ها داشتند تِلِویزیون تماشا می‌کردند/ می‌دیدَند. بَچّه‌ها مَشغولِ تَماشایِ / دیدَنِ تِلِویزیون بودَند.
۱۰. چراغها را خاموش کرده‌اید؟ آیا.....؟
۱۱. او پولَش را کِی گُم کَرد؟
۱۲. از شُما خواهِش می‌کُنم آن کار را نَکُنید.
۱۳. در این اُتاق بازی نَکُن/ نَکنید.
۱۴. ما هَمهٔ / تَمامِ چراغها را رُوشَن کَرده بودیم.
۱۵. نمی‌دانَم با کی /چه کَسی حَرف بِزَنَم / صُحبَت کُنَم.
۱۶. او با کی/ چه کَسی دارَد صُحبَت می‌کُنَد/ حَرف می‌زَنَد.

تمرین هَفتاد و سِوُّم

۱. وقتی که او درگُذَشت/ از دُنیا رَفت پَنجاه و هَشت سال داشت.
۲. او در هَمِدان در گُذَشت/ از دنیا رفت.

۳. نام کتابِ او «قانون» است.
۴. ابوعلی‌سینا در ایران به دُنیا آمَد/ مُتَوَلّد شد.
۵. او کتابهایِ فَراوانی/ بسیاری / [زیادی] نِوِشته است.
۶. او از پنج سالِگی دَرس خواندَن را شُروع کَرد. او از پنج سالگی شُروع به درس خواندن کَرد.
۷. او در هجده سالگی طَبیبِ / پِزشکِ مَعروفی/ مَشهوری بود.
۸. چُون بیمارهایِ مُحتاج/ فَقیر را به رایگان معالِجه می‌کَرد.
۹. بَله، به دَرس خواندَن و مُطالِعه عَلاقهٔ فراوان/ بسیار/ [زیاد] داشت. او به درس خواندن و مطالعه خِیلی عَلاقه داشت.
۱۰. از وَقتی که پِزِشکِ ماهِری شُد. از هجده سالگی به او ابوعلی سینا می‌گفتند.

تمرینِ هَفتاد و چهارُم

۱. ابوعلی سینا کتاب را بیش از هر چیز دوست داشت/ دوست می‌داشت.
۲. ابوعلی سینا در حُدودِ هزار سالِ قَبل در ایران مُتَوَلّد شد.
۳. او به درس خواندن عَلاقهٔ فراوان داشت.
۴. او به تَدریج کِتابخانهٔ کوچَکی برای خود درست کَرد.
۵. هَر جا کتابِ تازه‌ای می‌دید، آن را می‌خَرید.
۶. ابوعلی سینا پزشکِ بسیار مهربانی بود.
۷. او نَتیجهٔ تَجربه‌هایِ خُود را در کِتابهایِ گوناگون نوشته است/ می‌نوشت.
۸. او در سِنّ پنجاه و هَشت سالِگی دَرگُذَشت.

۹. ابوعلی سینا در شهرِ هَمِدان از دُنیا رَفت.
۱۰. کِتابهای، او را به زبانهایِ گوناگون تَرجِمه کَرده‌اَند.

تمرین هفتاد و پنجُم

۱. کفشهایی که ۲. پاسبانی که ۳. ماشینی را که ۴. دکتری که مَطَبَش ۵. چیزی که ۶. بیمارستانی که ۷. با مردی که ۸. خَبَری که ۹. به جاهایی که ۱۰. وَقتی که ۱۱. مردی که، اَزَش/ از او.

تمرین هفتاد و شِشُم

۱. مردی که کنار پنجره نشسته است آقای احمدی است.
۲. اسبِ سِفیدی که زیرِ درخت است مال همسایه شماست.
اسبِ سِفیدی که مال همسایه شماست زیر درخت است.
۳. کَسی که این مقاله را نوشته است آدمِ شُجاعی است.
۴. کتابی را که شما خواندید من هم خوانده‌ام.
۵. شاگردی که درس می‌خواند در امتحان حَتماً قبول می‌شود.
۶. زنی که بچّه‌اش را شیر می‌دهد مادرِ مهربانی است.
۷. آقای صفا که پسرش سی سال دارد خودش هَنوز جوان است.
۸. چرا هدیه‌ای را که علی به شما داد قَبول نکردید؟
۹. با مردی که دیروز حرف می‌زدید آشنا هستم.
۱۰. فُروشنده‌ای که این پالتو را اَزَش/ از او خریدم آدم راستگویی است.

تمرین هَفتاد و هَشتُم

۱. سیبی که من خُوردم خیلی تُرش بود. سیبی که خیلی تُرش بود من خُوردم.

۲. دَوایی که دکترم به من داد نِسبتاً گِران بود.

۳. مهندسی که این ساختِمان را ساخته است اَکنون مرده است.

۴. مَگَس و پَشّه را که حَشَره‌های موذی هَستَند بِکُشید.

۵. با آن که حالَش خوب شُده هَنوز نمی‌تواند راه برَوَد.

۶. سعی کنید سیگار نکشید چون چیزِ مُفیدی نیست.

۷. از اِشتباهی که کَردَم مُتأَسِّفَم، خواهِش می‌کنم مَرا بِبَخشید.

۸. آدمهایی که تُندخو هَستَند زندگیِ خُوشی نَدارَند.

۹. ابن سینا اطلاعاتی را که به دست می‌آوَرد به صورتِ کتاب می‌نوشت.

۱۰. پیرمردی که عُمرش به هفتاد و نُه رسیده بود لَحظه‌های آخرِ زندگی را می‌گُذَرانید.

تمرین هَشتادُم

۱. سَر و گَردَن و پَهلویِ بیمار درد می‌کرد.

۲. برایِ این که/ چُون دَماغَش گرِفته بود.

۳. بیمار شبها بیشتَر سُرفه می‌کرد. بیمار شب بیشتر از روز سُرفه می‌کرد.

۴. چون/ برایِ این که شِکَمش کار نکرده بود و اصلاً اِشتها نداشت. برای این که اشتها نداشت. چون شکمش کار نکرده بود.

۵. خیر، نمی‌توانست بخوابَد. دِلش می‌خواست که بخوابد ولی/ امّا خوابَش نمی‌بُرد.

۶. بله، پهلوهای بیمار خیلی درد می‌کرد.
۷. خیر، چیزِ مُهِمّی نَبود. بیماری مهمی نداشت.
۸. مَجبور بود غذاهای ساده بخورد، مِثلِ سوپ..... مَجبور بود غذاهای ساده مِثلِ سوپ..... بِخُورد.
۹. بله، بیمار عِلاوه بر سُرفه عَطسه هم می‌کرد.
۱۰. یک شَربت برای سینهٔ او/ بیمار نوشته بود.
۱۱. بله، او بجز شَربَت دوایِ دیگر هَم داشت، قرصِ مُسَکِّن و آمپولِ ویتامین.
۱۲. به عَقیدهٔ / به نَظَرِ من بیمار دواهایش را از داروخانهٔ بیمه گِرِفته است.
۱۳. برای این که سَرَش دَرد می‌کرد. چون مَریض/ بیمار بود وَ سرش دَرد می‌کرد.
۱۴. عصرِ آن روز، ساعتِ چهارِ بَعدازظُهر.
۱۵. بَله، بیمار سی و نُه دَرَجه تَب داشت. تبِ او سی و نُه دَرَجه بود. تَبِ بیمار شَدید بود، سی و نه درجه.

تمرینِ هشتاد و یکُم

آوَرَنده، شِکَنَنده، سوزَنده، خَرَنده، بَرَنده، گیرَنده، آیَنده، بُرَنده، کُنَنده، خُورَنده، رَوَنده، دارَنده، شِنَوَنده، زَنَنده، کُشَنده، سازَنده، خوانَنده، گوینده، کَشَنده، نِویسَنده.

تمرین هَشتاد و دُوُم

۱. آیَنده ۲. نِویسندهٔ ۳. بُرنده ۴. خوانَندهٔ ۵. سوزَنده ۶. گویَندهٔ ۷. کُشَنده ۸. سازَندهٔ ۹. دارَندهٔ ۱۰. گیرَندهٔ

تمرین هشتاد و سوم

جَوانی، تُندخویی، تِشنگی، گُرُسنگی، زِشتی، دیوانگی، زردی، گرمی، بُزُرگی، کوچَکی قَشَنگی، مِهرَبانی، خوبی، بَدی، تَمیزی، خَستگی، بیماری، اَفسُردِگی، خُوشی، سُرخی، رُوشَنی، تاریکی، آموزَندِگی.

تمرینِ هشتاد و چهارُم

تَنبَلی، تازِگی، آموزَندِگی، سَختی، آسانی، تاریکی، دُرستی، بیچارِگی، خُشکی، خُودخواهی، نادانی، ناراحَتی، دُورویی، نِگرانی، پَستی، بیماری/ مریضی.

تمرین هَشتاد و پنجُم

اِفریقایی، آسیایی، اروپایی، آمریکایی، هِندی، پاکِستانی، تِهرانی، ایتالیایی، اِسپانیایی، دانمارکی، روسی، دَریایی، آسمانی، هَوایی، زَمینی، آهَنی، فِلِزّی، نایلُونی، مَحمودی، عامِری، طَلایی، نُقره‌ای، مِسی، شُمالی، جُنوبی، شَرقی، غَربی، یونانی، چینی، ژاپونی، پَنبه‌ای، پَشمی، شَهری، روستایی.

تمرین هشتاد و شِشُم

پُستِ هوایی، پُستِ زَمینی، نامهٔ هوایی، کِتابی، بَبرِ کاغَذی، اِنگِلیسی، فَرانسَوی (= فَرانسه‌ای)، تُرکی، چوبی، آلمانی، عَرَبی، خارِجی، تاریخی، بارانی، لِباسِ تابِستانی، رِوزِ زِمِستانی، بَرفی، توفانی، هَوایِ بَهاری، دُولَتی.

تمرین هشتاد و هَشتُم

۱. مَردی به سِنّ شما.
۲. اُتاقی به طولِ هَشت مِتر و به عَرضِ پَنج مِتر.
۳. پیرمَردی به سادِگیِ یک بچّه.
۴. پول من به اَندازهٔ پولِ شُما / مالِ شُما نیست.
۵. اُتاق او به بُزُرگی یک جَعبهٔ بُزُرگ بود.
۶. آیا لِباسهایِ شُما به تَمیزی و شیکی لِباسهایِ او هَست؟
۷. آنها چکی به مَبلَغِ هزار و پانصَد تومان برایِ من / بَرایَم فِرِستاده‌اند.
۸. ماشینِ به این بُزُرگی بِنزینِ زیاد اِحتیاج دارد.
۹. آیا واقِعاً به دوستی من اِحتیاج دارید؟
۱۰. شُما دیگَر اِحتیاج به اِستراحَت نَدارید، چون حالِتان کامِلاً خوبَست.
۱۱. من اِحتیاج نَداشتَم پیشِ شُما بیایَم.
۱۲. آنها یک دیگر را دوست دارند.
۱۳. [خِیلی مُتِشَکّرَم، امّا / وَلی دیگه مِیل نَدارم.]
۱۴. [نِگَران نَباش، من یکی دیگه بِهِت می‌دَم.]
۱۵. [ما کاملاً می‌تونیم با هَم دیگه بِسازیم.]

تمرین نَوَدُم

۱. دیگری ۲. می‌خُورَد ۳. دَرد ۴. به ۵. به دردِمان ۶. جایِ ۷. به، بودَم ۸. پُر ۹. پُر اَز ۱۰. دیگر ۱۱. تا، کُنَم ۱۲. تا ۱۳. دَستِ، پُر ۱۴. اَز. ۱۵. بَس ۱۶. اَزبَس ۱۷. نوبتِ، از، بُلَند ۱۸. بَرایِ ۱۹. تویِ، چه ۲۰. چه/چه کار.

تمرین نَوَد و یکُم

۱) من در کلاس سوم دبستان درس می‌خواندم،

مُعَلّمِ من بود،

در همهٔ عمر به دَردَم خُوردَند،

فکر می‌کنم،

ما درآنها زندِگی می‌کَردیم،

به صورتِ خستهٔ مادرم نگاه کردم،

داستانِ پروانه را بَرایَش گُفتَم،

از جَنوب بَرگَشته بودند،

از خوابِ زمستانی بیدار شُده بودند،

زِمستانها در جای نَمدار و تاریک می‌خوابَند و بَهار بیدار می‌شَوَند.

۲) نزدیکی، نِگهداری، زِندِگی، خُوشحالی، شادی.

۳) بَهاری، زمستانی.

۴) دُرُست، دیگرَ، بِسیار، بِهتَرین، آخَر، کامِلتَر، مَعلوم، اَوَّل، خُوش، کوچکتر، بِهتَر، زود، تَمیز، کَثیف، پُر، خَسته، پاکیزه، پاک، راست، خالی، رَنگین، سُرخ، سیاه، تَمام، خُوشحال، بَعد، بُلَند، بیدار، پیدا، نَمدار، تاریک، ساکِت.

تمرین نود و دوُّم

۱. من هَرگز کُمَکهایِ شُما را فَراموش نِمی‌کُنم.

۲. هر وقت که شما را /پدَرِتان را می‌بینَم به یادِ پدَرِتان / شما می‌اُفتَم.

۳. چیزهایی که شما به من دادید به دَردَم می‌خورَند.

۴. داستان را از اَوَّل تا آخَر بَرایمان تَعریف کَرد.

۵. سه روز به او وَقت دادَم که فِکر کُند.
۶. جَعبه سَنگین بود، ناچار از او خواهِش کَرَدم که به من کُمَک کُنَد.
۷. چون خَسته‌ام نِمی‌تَوانَم کارَم را تَمام کُنَم.
۸. اُتاق کارِ من پُر از کتاب و کاغَذ است.
۹. از بَس در فِکرِ گُلها بوده‌ام همه جا گُل می‌بینَم.
۱۰. بچّه‌ها از شادی فَریاد کِشیدند.

تمرین نَوَد و سوُّم

۱. او پَروانه‌ای پیدا کرده بود.
۲. عبّاس / او پَرَستوهایی را دیده بود که از جَنوب بَرگشته بودند. او پَرَستوهایی را که از جنوب برگشته بودند دیده بود.
۳. برایِ این که / چُون زیرزمین نَمدار و تاریک است و پَروانه‌ها در زِمستان در جای نَمدار و تاریک می‌خوابَند.
۴. او گفت: این پَروانه دیروز از خوابِ زِمستانی بیدار شده است.
۵. او مَشغولِ تمیز / پاکیزه کردن زیرزمین بود.
۶. مادرش از او خواست که زیرزمین را تَمیز کُنَد.
۷. پدرِ گویندهٔ داستان در یک کارخانه کارگر بود. شُغلِ پدرِ او / گویندهٔ داستان کارگری بود.
۸. از وقتی که در کلاسِ سِوُّم دَبِستان درس می‌خواند.
۹. عید نوروز، روز اَوَّلِ بَهار است.
۱۰. آقای خردمَند به او یاد داد که دُرُست ببینَد و دُرُست بِشنَوَد. آقای خردمند دُرُست دیدن و دُرُست شنیدن را به او / گویندهٔ داستان یاد داده بود.

تمرین نَوَد و چهارُم

حال	گذشته	گذشتهٔ نقلی	گذشتهٔ دور	اَمر	اسمِ فاعل	اسمِ مفعول
می‌گُذرَم	گذشتَم	گُذشتَه‌ام	گُذشته بودم		گُذرَنده	گُذَشته
می‌گُذرَی	گُذشتی	گذشته‌ای	گذشته بودی	بِگُذَر		
می‌گذرَد	گذشت	گذشته است	گذشته بود			
می‌گذرَیم	گُذَشتیم	گذشته‌ایم	گذشته بودیم			
می‌گذرید	گُذَشتید	گذشته‌اید	گذشته بودید	بِگُذَرید		
می‌گُذرند	گذشتَند	گذشته‌اند	گذشته بودند			

تمرین نود و ششُم

۱. نامهٔ سِفارِشی به وسیلهٔ پُست‌چی به من داده شد.

۲. جَواهِرهای خواهر زنم دُزدیده شُدند.

۳. یَخ به وسیلهٔ فَریده از یخچال بیرون آوردَه شده است. یخ از یخچال ....

۴. فیلم به وَسیلهٔ ناصِر در دوربین گذاشته شد. فیلم در دوربین ...

۵. لباس عروس به وسیلهٔ یک خَیّاطِ خوب دوخته شده بود.

۶. [تمر از روی پاکت کَنده شده.] [تَمر به وسیلهٔ پسرم ....]

۷. زمین به وسیلهٔ بَعضی .. کَنده می‌شَوَد.

۸. این گلدانِ سَنگین به وسیلهٔ چه کَسی روی میز گذاشته شده است؟

۹. گفته می‌شود که مُرده‌ها به وسیلهٔ حضرتِ عیسیٰ عَلَیه السّلام زِنده می‌شدند.

۱۰. لطفاً ....، صدایتان شنیده نِمی‌شود.

۱۱. همهٔ میوه‌ها خُورده شدند.

۱۲. شاگردها دَستور داده شدند که.... / به شاگردها دستور داده شد که...

۱۳. بیمار به بیمارستان برده شده است.

۱۴. مَعذِرَت ...آپارتمان هفتهٔ گذشته اِجاره داده شد.

۱۵. این زمین ... فروخته می‌شود، انشاءَالله.

تمرین نود و هَشتُم

۱. شما ایستاده‌اید.

۲. او ایستاده است.

۳. [من وای نِمی‌سَّم.]

۴. آنها هرگز نمی‌ایستَند.

۵. [ما هرگز وای نِمی‌سیّم.]

۶. [کی پشتِ در وای ساده؟]

۷. [روبرویِ من وای نَس / وای نَسّا]

۸. [هیچوَقت / هرگز وَسَطِ جادّه وای نَس / وای نَسّا.]

۹. او همیشه در بَرابَرِ / در مُقابِلِ / روبرویِ آینه ایستاده است.

۱۰. [یه چَن دَیقه وایس / وایسا تا قَطار بیاد.]

تمرین صَدُم

۱. چه قدر پول لازِم دارید؟

۲. تنها کسیِ که با او هَمکاری می‌کرد من بودم.

۳. بالأخره مُوفَّق شُدم آپارتمان کوچکی در جنوب شهر اِجاره کُنم.

۴. خوب شد که قَبلاً کتاب را خوانده بودم. خوب شد که کتاب را ...

۵. جنابعالی هرجا که تَشریف ببرید من هَم می‌آیَم.

۶. لازِم نیست چیزی به او بگویید. چیزی لازم ...

۷. او دوست ندارد با شما به مِهمانی بَرَود.

۸. دوستِ فَرانسویِ من غذاهایِ ایرانی را خیلی دوست دارد.

۹. خوب شد که استاد آمد وِالاّ کلاس تَعطیل می‌شد.

۱۰. تو نه تنها برادرِ من بَلکه دوستِ من هستی.

تمرین صد و دُوّم

۱. بازی کَرد ۲. گُفت ۳. نِمی‌شود، کرد ۴. مبارزه کرد ۵. موافِقَت کـرد ۶. شُروع کرد ۷. خریدِ ۸. روبرو شد ۹. رِسید ۱۰. دید ۱۱. ایستادگی کرد ۱۲. لوس کرد.

تمرین صد و سِوُم

۱. اگر دستتان را تویِ آتش بگذارید می‌سوزد.

۲. اگر لیوان را نگرفته بودم شکسته بود.

۳. اگر پول داشتم ماشینتان را می‌خریدم.

۴. اگر هوا خیلی سرد بشود مجبور هستیم پالتو بپوشیم.

۵. اگر خدای نکرده از پلّه‌ها بُیفتید پایِتان می‌شکند.

۶. اگر چند دقیقه بیشتر صَبر می‌کردم می‌توانستم وزیر را ببینم.

۷. اگر شما نَخُست‌وزیر بودید چه کار می‌کردید.

۸. من اگر / اگر من جایِ شما بودم با پیشنهادِ او موافقت می‌کردم.

۹. اگر کسی به تو حَمله کرد تو از خُودت دفاع کن.

۱۰. اگر پولدار بودم یک بیمارستانِ مُجهَّز برای بیمارهایِ فَقیر تأسیس می‌کردم.

تمرین صدوچهارُم

۱. می‌آیم.
۲. جواب می‌دهم.
۳. می‌بینید.
۴. نبودید، فرض کنید.
۵. نمی‌توانست، باز کُند.
۶. می‌دانست، نمی‌آورد.
۷. شِکایَت می‌کنم.
۸. [بِپوشین / می‌پوشیدین / پوشیده بودین، سرما نمی‌خورین / سرما نِمی‌خوردین].
۹. مُخالفت کنید / مخالفت می‌کردید / مخالفت کرده بودید، اِستعفا می‌کنم / استعفا می‌کردم.
۱۰. سعی کنید، فراموش کنید.
۱۱. بود / باشد، می‌پذیرفت / می‌پذیرد.
۱۲. اطاعت نکنید / اطاعت نمی‌کردید / اطاعت نکرده بودید، اِخراج می‌کند / اخراج می‌کرد / اخراج کرده بود.
۱۳. دقّت کرده بود / دقّت می‌کرد، پیش نمی‌آمد.

تمرین صدوششُم

۱. من اگر / اگر من جای شما بودم ماشینِ به این کوچکی را نمی‌خریدم.
۲. شما اگر / اگر شما جای من بودید، آیا به او اعتماد می‌کردید / به او اعتماد....؟
۳. اگر شما قبلاً به من گفته بودید، نمی‌گذاشتم بَرَود.

۴. حرف او را باید باور کرد.
۵. به شاگردها باید اعتماد کرد.
۶. من شما را نمی‌بخشم مگر این که از من مَعذِرت بخواهید.
۷. [مگر این که آهسته خرج کنی وِالاّ پول رو دستِ تو نمی‌دَم.]
۸. مگر شما صُبحانه‌تان را خورده‌اید؟
۹. [بله، چطُور مَگه؟]
۱۰. ولی شما قرار بود برایِ من صبر کنید.
۱۱. مگر شما شنبهٔ گذشته او را نَدیدید؟
۱۲. نه خیر / نه.
۱۳. چرا؟
۱۴. برای این که در خانه نبود / ..... خانه نبود.
۱۵. مگر شما دیروز به اداره نَرفتید؟
۱۶. چرا، رفتم.

تمرین صد و هفتُم

۱. مگر ۲. بَله / نه ۳. مگر ۴. بَله / نه ۵. مگر ۶. چرا / نه ۷. مگر ۸. چرا / نه
۹. مگر ۱۰. بله / نه ۱۱. مگر ۱۲. چرا / نه ۱۳. مگر ۱۴. چرا / نـه ۱۵. مگه
۱۶. بله / نه ۱۷. مگر ۱۸. چرا / نه ۱۹. مگر ۲۰. چرا.

تمرین صد و نُهم

۱. چه طور دِلتان می‌آید بَچّهٔ به این کوچکی را کُتَک بزنید.
۲. آیا دلتان می‌خواهد با دوستتان دردِ دل کنید؟

۳. مطمئن هستم که او حرفِ شما را به دل گرفته است.
۴. از دستِ این موشهای مُزاحم به تَنگ آمده‌ام.
۵. دلم برایِ این حِیوان بیچاره می‌سوزد.
۶. دلم هرگز نمی‌خواهد برایتان دردِ سر / دردِسر برایتان دُرست کنم.
۷. [خواهش می‌کنم حرفِ این بَچّه‌رُو به دل نگیرین.]
۸. [امروز چه غذایی / چه غذایی امروز دلتون می‌خواد؟]
۹. [دلم از ناراحَتیِ مردم می‌گیره. از ناراحتی مردم دلم می‌گیره]
۱۰. [هنوز پسرم / پسرم هنوز از مدرسه بَرنگشته، دلم شور می‌زنه].

تمرین صد و دهُم

۱. دلم ۲. می‌کنم، به دل ۳. دست، سر ۴. تَنگ ۵. کنم ۶. کرد / کرده است / می‌کند ۷. دستِ، به تنگ ۸. سر، کرد / کرده است / می‌کند ۹. می‌خواد ۱۰. نمی‌آد، کنم ۱۱. دِلت / دِلتون.

تمرین صد و سیزدهُم

۱. او گفت که حضرت محمّد به کودکان بسیار علاقه داشته است.
۲. او گفت که با بچّه‌ها به احترام رفتار می‌کرده است.
۳. او گفت که پیش از آن که کودکان به پیامبر سلام کنند او به آنها سلام می‌کرده است.
۴. او گفت که او همیشه در بارهٔ بچه‌ها به مسلمانها سفارش می‌کرده است.
۵. او گفت که پیامبر می‌فرموده است که کودکان را گرامی بدارند / بدارید.
۶. او گفت که با آنها مهربان باشند / باشید.

۷. او گفت که کسی که به کودکان مهربانی نکند مسلمان نیست.
۸. او گفت که یکی از اصحاب پیامبر می‌گوید...
۹. او گفت که یک روز نماز را با حضرت خوانده است.
۱۰. او گفت که با او به طرفِ خانه رفته است.
۱۱. او گفت که عِدّه‌ای از کودکان را دیده است.
۱۲. او گفت که بچّه‌ها با شادی به اِستقبال پیامبر آمده‌اند.
۱۳. او گفت که پیامبر آنها را نوازش کرده است.
۱۴. او گفت که پیامبر با مهربانی دست بر سرشان کشیده است.
۱۵. او گفت که حضرتِ محمّد با خنده و خوشرویی با آنها گُفتگو کرده است.

تمرین صد و پانزدهُم

نَفَهمیدَن، بی‌نَمک، بی‌حُوصَله، بی‌خَطَر، ناآرام، باهوش، نَخوابیدَن، نامُحتَرَم، بی‌سَلیقه، نَخواستَن، نامُطمَئِن، نامُمکِن، حرف نَزَدن، بی‌فِکر، نَیُفتادن، ناخوش، بی‌مَزّه، بی‌اَدَب، بی‌حَرَکت، ناپاک، ناآشِنا، بی‌گُناه، نَبَخشیدَن، نایستادَن، ناحَق، بی‌مَعنی، بی‌دردِسَر، بی‌اراده، بی‌شُعور، ناپیدا.

تمرین صد و شانزدهُم

بی‌شعور، بی‌اراده، بی‌حُوصله، بی‌هوش، بی‌سَلیقه، بی‌مَزّه، بی‌دِقّت، بی‌تَربیَت، بی‌اِنصاف، بی‌عَلاقه، بی‌مَعنی، بی‌اَدَب.

تمرین صد و هفدهُم

۱. [مَنَم همین طُور]، من هم پَدَم می‌آید.

۲. من هم نَشناختم.

۳. اَفشین هم همین طُور.

۴. [دلِ مَنَم گرفته / دلِ مَنَم هَمین طُور.]

۵. من هم هَمین‌طُور.

۶. از دستِ شما هم کاری ساخته نیست.

۷. [دلِ مَنَم هَمین طُور.]، [دلِ مَنَم تَنگ شُده.]

۸. من هم ندیده بودم. من هم همین‌طُور.

۹. [مَنَم نِمی‌دونَم.]

۱۰. پرویز هم هَمین طُور.

تمرین صد و هجدهُم

۱. [اونا قبلاً من رو دیده بودن، مَگه نه؟]

۲. [امروز هوا خیلی سرده، نیست؟ / مگه نه؟]

۳. [شما دیروز خونه نبودین، بودین؟]

۴. [مِلَّت از خواب بیدار شده، مگه نه؟ / نشده؟]

۵. [شما هنوز نِمی‌دونین اسم من چیه، می‌دونین؟]

۶. [او هنوز نِمی‌دونه من کیَم، می‌دونه؟]

۷. [حمید یه کمی عَصَبانی بود، نبود؟ / مگه نه؟]

۸. [تو حَقیقت رُو به من می‌گی، مگه نه؟ / نمی‌گی؟]

۹. [شما فردا به اداره می‌رین، نِمی‌رین؟ / مگه نه؟][شما فردا به اداره نِمی‌رین، می‌رین؟]

۱۰. [امروز حالِش خِیلی بهتَره، نیست؟ / مگه نه؟]

تمرین صد و نوزدهُم

۱. دیروز نه من و نَه او هیچ کدام اینجا نبودیم.

۲. یا خودتان بیایید و یا برادرتان را بفرستید. / هم خودتان بیایید و هم برادرتان را بفرستید./ نَه خودتان بیایید و نَه برادرتان را بفرستید.

۳. فردا چه شما بیایید و چه نیایید، من مجبورم بروم.

۴. چه این کتاب را انتخاب کنید و چه آن را، قیمت هر دو تا یکی است.

۵. من هم آقایِ رئیس را دیدم هم مُعاونش را. / من نَه آقایِ رئیس را دیدم نَه معاونش را.

۶. پدر من هم فرانسه می‌دانست هم ایتالیایی. / پدر من نَه فرانسه می‌دانست نَه ایتالیایی.

۷. او نَه می‌داند و نَه می‌خواهد بداند که چه شده است.

۸. شما هم مقالهٔ مرا خواندید و هم مالِ او را، واقعاً کُدام یک بهتر بود؟

۹. ابن‌سینا هم طبیب بود و هم ادیب، هم فیلسوف بود و هم دانشمند.

۱۰. من نَه گُلِ نَرگِس را دوست دارم و نَه گُلِ یاس را. / من هم گُلِ نَرگِس را دوست دارم و هم گُلِ یاس را.

تمرین صد و بیستم

۱. من امروز چهار کیلو انار از میوه فروشی برایِ دوستم خریدم. / امروز من چهار کیلو انار برایِ دوستم از میوه‌فروشی خریدم. / من امروز برایِ دوستم چهار کیلو انار از میوه‌فروشی خریدم. / من امروز از میوه‌فروشی چهار کیلو انار برایِ دوستم خریدم.

۲. خیلی دلم می‌خواهد دوباره شما را ببینم. / خیلی دلم می‌خواهد شما را دوباره ببینم.

۳. من مادرم را بیش از هر کَس دوست دارم.

۴. ابن‌سینا در حدودِ هزار سال پیش در ایران به دُنیا آمد.

۵. او کتابخانهٔ کوچکی برایِ خود دُرست کرد. / او برایِ خود کتابخانهٔ کوچکی درست کرد.

۶. یکی از شاگردها داستانی را در کلاس تعریف کرد.

۷. هر چه برایِ خود دوست داری برای دیگران هم دوست بدار.

۸. آقایِ عامری خواندن و نوشتن را به من یاد داد.

۹. هر سال مقدارِ زیادی نفت از ایران به کشورهای دیگر فرستاده می‌شود.

۱۰. من زیباترین گُل بَهاری را در خَندهٔ آن بچّهٔ یتیم دیدم.

ضَمیمهٔ ۲

واژه‌نامه

فارسی ــ انگلیسی

آ

آبان	8^{th}. Iranian month
آپارتِمان	apartment
آتَش [آتیش]	fire
آتَش نِشانی	fire-brigade
آخِر [آخَر]	last
آدَم	fellow, person, human
آذَر	9^{th}, Iranian month
آرام [آروم]	calm, quiet
آرامگاه	tomb
آرایشِ جُمله	word-order
آرایشگاه	barber's shop
آری	yes (lit.)
آزمایش	test
آزمایشگاه	laboratory
آسان [آسون]	easy
آسیا	Asia
آش	a kind of soup
آشپَزخانه [آشپَزخونه]	kitchen
آشپَزی	cooking
آشغال	rubbish
آشِنا	acquainted, familiar
آفتاب	sunshine
آفتابی	sunny
آفریقا	Africa
آلمان	Germany
آماده	ready
آمبولانس	ambulance
آموزَنده	instructive
آنچه	what
آهَن	iron

آهَنگ	tune
آهَنگساز	composer
آیَنده	future
آیِنه	mirror

ا

اَبر	cloud
اَبری	cloudy
اُتاقِ پَذیرایی	drawing-room
اُتاقِ خواب	bed-room
اُتاقِ کار	study
اِتِّفاقاً	incidentally
اُتوبوس	bus
اِجاره	rent
اِجازه	permission
اِحتِرام	respect
اِحساس	feeling
اِدرار	urine
اَدَب	politeness
اَدیب	literary man
اَذیَت	harm
اِراده	will
اُردیبهشت	2nd. Iranian month
اروپا	Europe
اَز این‌رو	therefore
اِزدِواج	marriage
اَسباب‌بازی	toy
اِسپانیا	Spain
اُستُخوان [اُستُخون]	bone
اِستِراحَت	rest
اِستِعفا	resignation
اِسفِناج	spinach
اِسفَند	12th. Iranian month
اِسمِ فاعِل	present participle
اِسمِ مَعنا	abstract noun
اِسمِ مَفعول	past participle
اِشتِباه	mistake, wrong
اِشتِها	appetite
اَشک	tear
اَصحاب	Disciples
اَصلاً	at all, by no means
اِطاعَت	obedience
اِعتِماد	confidence, trust
اَفسَرِ پُلیس	police officer
اَفسُرده	depressed

اِقتصاد	economy
اَگَر	if
اَگَرچه	although
اَلآن	now
اَلبَتّه	of course, certainly
اَمّا	but
اِمتِحان	examination
اِمکان	possibility
اُمیدوار	hopeful
اَنجیر	fig
اَنگُشت	finger
اُوقاتِ فَراغَت	leisure time
اَوَّل	first
اَوَّلاً	firstly
اَهل	inhabitant
ایثار	self-sacrifice
ایرَج	a male name
ایستادِگی	resistance
ایستگاه	station
این قَدر [این‌قَد]	so much/ many, this much
این هَمه	so much/many

ب

بااِراده	strong-willed
بااِنصاف	just
باایمان	faithful
بااین‌حال	nevertheless
بااین‌که	in spite of
باتَربیَت	well mannered
بادِنجان [بادِمجون]	aubergine
بار	burden, load
بارانی [بارونی]	rainy, rain-coat
باریک	narrow
باز	again
بازهَم	again too
بازی	game, playing
باسَلیقه	tasteful
بالا	above, up
بِالأَخَره	at last
بامَزّه	funny
بانک	bank
باوَر	belief
بایَد	must
بَبر	tiger

بِجُز	except
بَدَن	body
بِدونِ	without
بَرادَرزاده	nephew, niece
بَرادَرزَن	brother-in-law
بَرایِ این‌که [بَرا این‌که]	because
بَرفی	snowy
بَرق	light
بُریده	cut
بَس	enough
بَستَنی	ice-cream
بِسیار	much, many, very
بِسیاری از	many of
بَعدِها	later on
بَعضی	some
بَعضی‌از	some of
بَقیّه	remainder, rest
بَلَد	familiar
بَلکه	but
بُلَند	loud (voice), tall
بِلیت	ticket
بُمباران	bombardment
بَنّاء [بَنّا]	brick-layer
بَنابَراین	therefore, so
بَندِ کَفش	shoe-lace
بِنزین	Petrol
بَنَفش	violet
بَنَفشه	violet (flower)
بو	scent, smell
به‌تَدریج	gradually
به‌خاطِرِ	for the sake of
به‌خاطِرِ این‌که	because, for
به دَلیلِ	by reason of, because of
به‌رایِگان	gratuitously
به‌زودی	shortly
به‌سُرعت	quickly, rapidly
به‌صورتِ	in the shape of
به‌طَرَفِ	towards
به‌طُوری‌که	as, so that
به عِلَّتِ	because of
به عُنوانِ	as
به عُنوانِ مِثال	for example
بَهمَن	11th. Iranian month
به نُدرَت	rarely

به هیچ‌وَجه	by no means
به وَسیلهٔ	by means of, by
بی‌چاره	helpless, poor
بی‌حال	faint, languid, weak
بی‌حُوصَله	impatient
بیدار	awake
بی‌دِقَّت	careless
بی‌رَحم	cruel
بیرون	outside, out
بیژَن	a male name
بی‌سَوادی	illiteracy
بی‌طاقَت	impatient
بیکار	jobless, idle
بیکاری	idleness
بی‌گُناه	innocent
بیماری	illness
بی‌مَعنی	meaningless
بیمه	insurance
بِین	between
بی‌هوش	unconscious

پ

پاسِبان	policeman
پاسُخ	answer
پاک	clean
پاکَت	envelope
پاکِستان	Pakistán
پاکیزه	clean
پایان	end
پایین	below, down
پُخته	cooked
پِدَرزَن	father – in – law
پُر	full
پَرده	curtain
پَرَستار	nurse
پَرَستو	swallow
پُرسِش	question
پُرکار	hard – working
پَروانه	butterfly
پَرویز	a male name
پِزِشک	physician
پَس	so, then
پُست	post (office)
پُست‌چی	post man
پُشت	back, behind

پُشتِ سَر	behind the back
پَشم	wool
پَشّه	mosquito
پُلو	cooked rice
پِلّه	stair
پُمپِ بنزین	petrol station
پَنبه [پَمبه]	cotton
پَنج‌شَنبه [شَمبه]	Thursday
پوشیده	covered
پولدار	wealthy
پَهلو	side
پَهلویِ	beside
پَهن	wide
پیاده‌رُو	pavement
پَیام	message
پیدا	apparent, evident
پیرزَن [پیرِ زَن]	old woman
پیرمَرد [پیرِ مَرد]	old man
پیش	ago
پیشِ	to, in the presence of
پیش اَز	before
پیشخِدمَت	waiter

پیشرَفت	progress
پیشنَهاد	proposal, suggestion
پیله	cocoon

ت

تا	in order that
تابه‌حال	up to now
تا حالا	up to now
تاریخ	date, history
تاریخِ تَوَلُّد	date of birth
تاریک	dark
تازه	newly, recently
تاکُنون	up to now
تَب	fever
تَپّه	hill
تَجرِبه	experience
تَخت	bed
تَخته سیاه	blackboard
تُربُچه	radish
تَرس	fear
تَرسو	timid
تُرک	Turk

تُرمُز	brake
تُرمُز پایی	pedal-brake
تُرمُز دَستی	hand-brake
تَره	leek (vegetable)
تَشَکُّر	thank
تِشنِگی	thirst
تَصادُف	accident
تَعَجُّب	surprise
تِعدادی	a number
تَعطیل	ciosed, holiday
تَعمیرگاه	repair workshop (for car)
تَفسیر	interpretation
تَقاضا	request
تَلاش	struggle
تِلویزیون	television
تَماشا	watching
تَمبر [تَمر]	stamp
تَن	body
تُن	ton
تَنبَل [تَمبَل]	lazy
تَنبیه [تمبیه]	punishment
تُندخو	hot – tempered
تَنها	alone, lonely, only
تَوَسُّطِ	by means of, by
توفان	windstorm
توفانی	stormy
تَوَلُّد	birth
تیر	4 th. Iranian month
تیز	sharp
تیغ	blade

ث

ثابِت	fixed
ثانیاً	secondly

ج

جادّه	road
جارو	broom
جالِب	interesting
جامِعه	society
جانوَر [جونوَر]	animal
جِدّی	serious
جُز	except
جَعبه	box
جَعفَری	parsley (vegetable)
جُغرافی	geography

جِلد	cover
جِلُو	front, ahead
جِلُوِ	in front of
جُمعه	Friday
جُملهٔ شَرطی	conditional sentence
جَنگَل	forest
جَنوب	south
جَواد	a male name
جَواهِر	jewel
جَواهِرفُروشی	jeweller
جور	kind, sort

چ

چَتر	umbrella
چِراغ	light
چِلُوکَباب	rice and kebab
چِلُومُرغ	rice and chicken
چَمِدان [چَمِدون]	suit-case
چوب	wood
چون [چُن]	because, since, as
چهارراه	cross-roads
چهارشنبه [شَمبه]	Wednesday
چین	China

ح

حالِ اِخباری	present indicative
حالِ اِلتِزامی	present subjunctive
حالِ ناتَمام	present progressive
حَتماً	certainly
حِرص	anger, grudge
حَرف	talk, letter
حَرَکَت	movement
حَشَره	insect
حَقّ	right, just
حُقوق	salary
حَمله	attack
حُوصَله	patience
حَیاط	garden, yard
حِیف	pity

خ

خارِج	abroad, outside
خاطِر	mind, memory
خال	spot
خالی	empty
خاموش	off, extinct
خانِواده [خونِواده]	family

خانه‌دار [خونه‌دار]	house-wife
خَبَر	news
خَبَرنگار	news correspondent
خِجالَتی	shy
خُدا	God
خُداحافِظی	farewell
خِدمَت	service, favour
خِدمَتِ سَربازی	military service
خَراب	destroyed, out of order, spoilt
خَرج	expense
خُرداد	3rd. Iranian month
خَستِگی	fatigue
خَستِگی‌ناپَذیر	indefatigable
خُشک	dry
خَشِن	rough, tough
خَصمانه	hostile
خَطّ	script
خَطَر	danger
خَطَرناک	dangerous
خَلوَت	quiet (not crowded)
خَنده	laugh
خواب	sleep, asleep
خواست	request, wish
خواندَنی	interesting to read
خواهَرزاده	nephew, niece
خواهِش	request
خُودخواه	selfish
خُورشید	sun
خُوش	happy
خُوشبَخت	happy
خُوشبو	sweet – smelling
خُوشحالی	joy
خُوشرویی	cheerfulness
خُوشمَزّه	tasty
خون	blood
خونسَرد	indifferent, calm
خَیّاط	tailor
خَیّاطی	tailor's, sewing
خیانَت	treachery
خِیر	no

د

داخِل	inside
داروخانه	pharmacy

داستان	story
داستانِ کوتاه	short story
داماد	bride groom
دانِشمَند	scholar
دانمارک	Denmark
دانه	grain
دَرآمَد	income
دَربارهٔ	about
دَر بَرابَرِ	against, before
دَرَجه	degree
دَر حَقیقَت	in fact
دَرِ خُروجی	exit
دَرد	ache
دَردِ دل	grievance
دَردِ سَر	trouble
دُرُست	correct, honest, properly
دَرصَد	percentage
دَرطولِ	during
دَرِ وُرودی	entrance
دُروغگو	liar
دَریا	sea
دُزد	thief
دِزفول	a city in the south of Iran
دَستِ دُوُم	second-hand
دَستشویی [دَسشویی]	lavatory
دَستِ کَم	at least
دَستور	order
دَسته	bunch
دُشمَن	enemy
دُشواری	difficulty
دِفاع	defence
دِقَّت	precision, attention
دَقیق	accurate
دِل	heart, stomach
دِلخواه	favourite
دِل‌دَرد	stomach-ache
دِلسَرد	discouraged
دِلسوز	compassionate
دِلگَرم	encouraged
دَلیل	reason
دَماغ	nose
دَمِ دَر	doorway
دَندان [دَندون]	tooth
دَندان پِزِشک	dentist

دَنده	gear lever
دُنیا	world
دُوچَرخه	bicycle
دوربین	camera
دُورو	hypocrite
دوش	shoulder, shower (bath)
دُوشَنبه [شَمبه]	Monday
دوغ	diluted yoghurt
دُولَت	goverment, state
دُوُم	second
دَهان [دَهَن]	mouth
دِی	10th. Iranian month
دیدار	meeting
دیگر	other, else
دیگران	others
دیوار	wall
دیوانه [دیوونه]	mad
راجِع به	about, concerning
راستگو	honest, truthful
رامسَر	A city in the north of Iran
رامین	A male name
رانَندِگی	driving
رَدیف	row
رَسید [رِسید]	receipt
رِشته	branch
رَفتار	behaviour
رَنگین	coloured
روبِرو	face to face, opposite
روزبه‌روز	day by day
روزنامه	newspaper
روسیه	Russia
رُوشَن	light
رُوشَنایی	light, brightness
رُوشَنی	light, brightness
رئیس	director, boss

ز

زانو	knee
زَحمَت	trouble
زِلزِله	earthquake
زَمین	earth, floor, ground, land
زَمین لَرزه	earthquake
زِندِگی	life, living
زِنده	alive, living

زور	force
زَیرزَمین	basement
زیرَک	clever, tactful

ژ

ژاپُون	Japan

س

ساحِل	shore
ساختِمان	building
ساده	simple, straight
سارا	A female name
ساری	A city in the north of Iran
ساکِت	quiet, silent
سالِم	healthy
سَبزی	vegetable
سِپَر	bumper
سَخت	difficult, hard
سَخت‌گیر	severe
سُهراب	A male name
سَرباز	soldier
سَرحال	in good mood
سَردَرد	headache
سَرگُذَشت	antecedents, story
سَرما	cold (the)
سُرود	song
سَطل	pail
سَطلِ آشغال	dustbin
سَفَر	journey
سُکوت	silence
سَلیقه	good taste
سَماوَر	samovar
سَمت	direction, side
سِنّ	age
سُؤآل	question
سؤآلِ پایانِ جُمله	tag question
سود	interest
سه‌شَنبه [شَمبه]	Tuesday
سیر	garlic, full-up (not hungry)
سیروس	A male name
سیگار	cigarette
سِیل	flood
سینه	chest

ش

شاخه	branch
شاعِر	poet

شایَد	perhaps
شُجاع	brave
شَدید	intense, severe, violent
شَربَت	syrup
شَرح	description
شَرحِ زِندِگی	biography
شَرق/ مَشرِق	east
شُروع	beginning, start
شِعر	poem, poetry
شُعور	common sense
شُغل	occupation
شَک	doubt
شِکَست	failure
شِکَسته	broken
شِکَم	stomach
شُلوغ	crowded
شُماره	number
شُمال	north
شَنبه [شَمبه]	Saturday
شوخ	witty
شَهریوَر	6th. Iranian month
شیشه	glass
شیشهٔ جِلو	windscreen
شیک	smart
شیمی	chemistry

ص

صاعِقه	thunderbolt
صَبر	patience
صُحبَت	conversation
صِدا	voice, noise
صِفتِ نِسبی	relative adjective
صَمیمی	sincere
صَندوقِ عَقَب	boot (car)
صورَتِ حِساب	bill

ض

ضَرَر	loss
ضَعیف	weak
ضَمیرِ مَفعولی	objective pronoun

ط

طِب	medicine
طَرَف	direction, side
طَلا	gold
طول	length

ع

عاقِبَت	at last, consequence
عاقِل	wise
عِبارَتِ مُوصولی	relative clause
عَجَله	hurry
عَدَد	number
عَرَب	Arab
عَرض	width
عَروس	bride
عَصَبانیّت	anger
عَصَبی	nervous
عَطر	perfume
عَطسه	sneeze
عَقَب	back, behind, rear
عَقیده	opinion
عَکّاسی	photographer's atelier
عَلاقه	affection, concern, interest
عِلاوه بَر	in addition to
عِلَّت	cause, reason
عِلم	science
عُمر	lifetime
عَمیق	deep
عُنوان	title
عِید	festival
عیسی (= عیسا)	Jesus
عِینَک	glasses

غ

غالِباً	often
غَرب/ مَغرِب	west
غُصّه	grief, sorrow
غَلَط	mistake, wrong

ف

فاسِد	corrupt
فاطِمه	A female name
فامیل	relative
فِداکار	devoted
فِداکاری	devotion
فَراوان [فَراوون]	abundant
فَرمان [فَرمون]	steering wheel, order
فَروَردین	first Iranian month
فَریاد	shout
فِشار	pressure
فِشارِ خون	blood pressure
فَصل	season, chapter

فَعّال	active
فِعلاً	at present
فِعلِ مُرَکَّب	compound verb
فَقر	poverty
فَقیر	poor
فِکر	thought
فِلِز	metal
فِلفِل	pepper
فَندَک	lighter
فوتبال	football
فوراً	immediately
فیلسوف	philosopher
فیلم	film

ق

قابلِمه	pan
قالی	carpet
قانون	law
قَد	stature
قَدردانی	appreciation
قَرار	appointment, arrangement
قُرص	tablet
قَرض	debt
قُرمه سَبزی	A kind of dish
قَرن	century
قِسمَت	part
قَصد	intention
قَفَسه	set of shelves
قُفل	lock
قَلب	heart
قورباغه	frog
قوطی	small box
قُول	promise
قَوی	strong
قِید	adverb
قِیدِ زمان	time adverb
قِیدِ کِیفیَت	adverb of quality
قِیدِ مَکان	adverb of place

ک

کار	work, task, business, job
کارخانه	factory
کارگاه	workshop
کارگَر	worker
کارمَند	employee
کافی	enough

کامِل	complete
کامِلاً	completely, quite
کَبابِ بَرگ	kebab (roast chopped meat)
کَبابِ کوبیده	Kebab (roast minced meat)
کِبریت	match
کَبود	dark blue
کِتابخانه [کِتابخونه]	library
کِتاب‌فُروشی	bookshop
کَدو	gourd
کَشتی [کِشتی]	ship
کَفّاشی	shoemaker's
کِلاس	class-room
کَلَم	cabbage
کَلِمه	word
کَمَر	waist
کَم‌کَم	little by little
کِنار	side, beside
کِنارِ دَریا	seaside
کُنجکاو	ourious
کُند	blunt
کودَکان	children
کوشِش	effort
کوه	mountain
کیف	handbag
کیلومِتر	kilometre
که	that (conjunction)

گ

گاز	gas
گُذَشته	last, past
گُذَشتهٔ اِستِمراری	past imperfect
گُذَشتهٔ اِستِمراریِ نَقلی	present imperfect
گُذَشتهٔ دور (بَعید)	past perfect
گُذشتهٔ دورِ نَقلی	present pluperfect
گُذَشتهٔ ناتَمام	past progressive
گُذَشتهٔ نَقلی	present perfect
گِرامی	honourable
گَردَن	neck
گُرُسنِگی	hunger
گَرما	heat
گِریه	weeping
گَلو	throat

گُم	lost
گُناه	sin
گوناگون	various
گهگاه	from time to time
گیج	confused, giddy

ل

لازِم	necessary
لِباس‌فروشی	clothe shop
لَج	obstinacy, anger
لَجوج	obstinate
لَحظه	moment
لیتر	litre

م

مات	amazed, astonished
مازَندَران [مازَندَرون]	A province in the north of Iran
مالیات	tax
مامان	mammy
مانَند	like
ماهِر	skilled
مَبلَغ	amount, sum
مُتجاوِز	agressor
مِتر	metre
مِترِمُرَبَّع	square metre
مِترِمُکَعَّب	cubic metre
مُتوَلِّد	born
مِثلِ	like
مَثَلاً	for example
مِثلِ این که	as if
مَجبور	obliged
مَجَلّه	magazine
مُجَهَّز	well-equipped
مَجهول	passive
مُحتاج	needy
مُحتَرَم	respectable
مُخالِفَت	disagreement
مَخصوصِ	peculiar to
مَخصوصاً	especially, particularly
مُدیر	headmaster, manager
مُرداد	5th, Iranian month
مُرده	dead
مُرَفَّه	well-off
مُرَکَّب	compound
مَریَم	A female name

مُزاحِم	troublesome
مُزمِن	chronic
مَزّه	taste
مِس	copper
مُسافِر	passenger
مُسافِرت	journey
مَسجِد	mosque
مُسَکِّن	pain-killer
مَسئَله	problem
مُشت	fist, handful
مُشتَری	customer
مَشغول	occupied, busy
مُشکِل	difficult, hard
مَشهور	famous
مُصاحِبه	interview
مَصدَرِ کوتاه	short infinitive
مُضِر	harmful
مُطالِعه	studying
مَطَب	surgery
مُطمَئِن	sure
مُطمَئِناً	surely
مُعالِجه	treatment (medical)
مُعامِله	dealing
مُعاوِن	assistance
مَعروف	well-known
مَعلوم	obvious
مَعنی	meaning
مُفید	useful
مَقاله	article, essay
مِقدار	amount
مِقداری	some (quantity)
مَگَر	except
مَگَر این که	unless
مَگَس	fly
مُلاقات	meeting, visit
مِلَّت	nation
مُمکِن	possible
مُنتَظِر	waiting
مُنشی	secretary
مَنصور	A male name
مُواظِب	careful
مُوافِقَت	agreement
مُوتُورسیکلِت	motorcycle
مُؤَدَّب	polite

موذی	harmful
مورچه	ant
موش	mouse
مُوَفَّق	successful
مِهر	7th. Iranian month
مِهرَبانی [مَهرَبونی]	kindness
مُهِم	important
مِهمانی	party, reception
مینا	A female name
مینو	A female name

ن

نااُمید	desperate, hopeless
ناتَمام	incomplete
ناچار	inevitable
نادُرُست	incorrect, dishonest, untrue
ناراحَت	annoyed, embarrassed, uncomfortable, worried
ناراحَتی	illness, embarrassment
ناگُوار	unpleasant
ناگهان	suddenly
نامهٔ سِفارشی	registered letter
نَتیجه	result
نَجّار	carpenter
نَجّاری	carpenter's workshop
نَخُست	first
نَخُست‌وَزیر	prime minister
نَزدِ	by the side of
نَزدیکی	vicinity
نِسبَت	relation
نِسبَتاً	relatively
نِسبَت به	to, towards
نُسخه	prescription
نِشانه	sign
نَعناع [نَعنا]	mint
نَفت	oil, petroleum
نَفَر	person
نَفَس	breath
نَقّاشی	painting
نُقره	silver
نَقشه	map
نَقلِ‌قُول	reported speech
نَقلِ‌قُولِ غِیرِمُستَقیم	indirect speech
نَقلِ‌قُولِ مُستَقیم	direct speech

نِگاه	look
نِگران	worried
نِمایشنامه	play
نَمدار	damp
نَمَک	salt
نُوبَت	turn
نور	light
نِوِشته	writing
نُوع	kind, sort
نَوِه	grandchild
نِویسَنده	writer

و

واقِعاً	really
وَالاّ	otherwise
وَ جُز آن	etc.
وَحشَتناک	dreadful
وَزیر	minister
وَسَط	middle
وَسیله	means
وَرزِش	sport
وَغِیرُه	etc
وَفادار	loyal
وَقت	time
وَقتِ مُلاقات	appointment
وَقتی که	when

ه

هادی	A male name
هاله	A female name
هَدیه	present
هَر	each, every
هَرجا / هَرکُجا	wherever
هَرچه	whatever
هَرچه زودتَر	as soon as possible
هَرقَدر [قَد]	whatever
هَرکُدام [کُدوم]	whichever, each
هَرگِز	never
هَرمُوقع	whenever
هَروَقت	whenever
هَریِک	each one
هَمِدان	A city in the north of Iran
هَمسایه	neighbour
هَمسَر	spouse
هَمکار	colleague
هَمکاری	cooperation

هَمین	the same, just
هَمین اَلآن	just now
هِندی	Indian
هَنگام	time
هَنگامی که	when
هَویج	carrot
هِیئَتِ دُولَت	cabinet

ی

یاد	memory
یُبوسَت	constipation
یَتیم	orphan
یَخ	ice
یَخچال	refrigerator
یَعنی	namely, it means
یِک‌خُرده [یه‌خورده]	a little
یِک‌دَنده [یه‌دَنده]	persistent
یِک دیگَر	one another
یِک‌شَنبه [یه شَمبه]	Sunday
یِکُم	first
یِکی دیگَر [یکی دیگه]	another one
یِکی‌یِکی	one by one
یوسُف	A male name
یونان	Greece
یونانی	Greek

ضَمیمهٔ ۳

واژه‌نامه

انگلیسی ـ فارسی

A

about	دربارهٔ، راجِع به
above	بالا
abroad	خارِج
abstract noun	اِسمِ معنا
abundant	فَراوان [فَراوون]
accident	تَصادُف
accurate	دَقیق
acquainted	آشِنا
active	فَعّال
adverb	قِید
affection	عَلاقه
Africa	آفریقا
again	باز، دوباره
against	دَر بَرابَرِ
again, too	بازهَم
age	سِنّ
ago	پیش، قَبل
agressor	مُتَجاوِز
ahead	جِلُو
a little	یِک خُرده [یه خورده]
alive	زِنده
alone	تَنها
although	اَگَر چه
amazed	مات
ambulance	آمبولانس
amount	مِقدار، مَبلَغ
anger	عَصَبانیَت، لَج، حِرص
animal	جانوَر [جونوَر]

annoyed	ناراحَت
another one	یِکی دیگَر [یکی‌دیگه]
answer	پاسُخ
ant	مورچه
antecedents	سَرگُذَشت
a number	تِعدادی
apartment	آپارتِمان
apparent	پیدا
appetite	اِشتِها
appointment	وقتِ مُلاقات، قَرار
appreciation	قَدردانی
Arab	عَرَب
arrangement	قَرار
article	مقاله
as	چون، به عُنوانِ، به طُوری که
Asia	آسیا
as if	مِثلِ این که
asleep	خواب
assistant	مُعاوِن
as soon as possible	هَرچه زودتَر
astonished	مات
at all	اَصلاً
at last	بِالأخَره، عاقِبَت
at least	دَستِ کَم
at present	فِعلاً
attack	حَمله
attention	تَوَجُّه، دِقَّت
aubergine	بادِنجان [بادِمجون]
awake	بیدار

B

back	پُشت، عَقَب
bank	بانک
barber's shop	آرایِشگاه
because	بَرایِ این که [بَرا این که]
	به خاطِرِ این که، چُون
because of	به عِلَّتِ، به دَلیلِ
bed	تَخت
bedroom	اُتاقِ خواب
before	پیش اَز، دَر بَرابَرِ
beginning	شُروع
behaviour	رَفتار
behind	پُشت، عَقَب
behind the back	پُشتِ سَر
belief	باوَر

below	پایین
beside	پَهلویِ، کِنارِ
between	بِینِ
bicycle	دُوچَرخه
bill	صورَت حِساب
biography	شَرحِ زِندِگی
birth	تَوَلُّد
blackboard	تَخته سیاه
blade	تیغ
blood	خون
blood pressure	فِشارِ خون
blunt	کُند
body	بَدَن، تَن
bombardment	بُمباران
bone	اُستُخوان [اُستُخون]
bookshop	کِتاب فُروشی
boot (car)	صَندوقِ عَقَب
born	مُتَوَلِّد
boss	رَئیس
box	جَعبه
brake	تُرمُز
branch	رِشته، شاخه
brave	شُجاع
breath	نَفَس
brick-layer	بَنّاء [بَنّا]
bride	عَروس
bride groom	داماد
broken	شِکَسته
broom	جارو
brother-in-law	بَرادَر زَن
building	ساختِمان
bumper	سِپَر
bunch	دَسته
burden	بار
bus	اُتوبوس
business	کار
busy	مَشغول
but	اَمّا، بَلکه
butterfly	پَروانه
by	به‌وسیلهٔ، تَوَسُّطِ
by means of	به‌وَسیلهٔ، تَوَسُّطِ
by no means	اَصلاً، به هیچ‌وَجه
by reason of	به‌دَلیلِ، به‌عِلَّتِ

C

کَلَم	cabbage
هِیئَتِ دُولَت	cabinet
آرام [آروم]، خو نسَرد	calm
دوربین	camera
مُواظِب	careful
بی‌دِقَّت	careless
نَجّار	carpenter
نَجّاری	carpenter's workshop
قالی	carpet
هَویج	carrot
عِلَّت	cause
قَرن	century
اَلبَتّه، حَتماً	certainly
فَصل	chapter
خُوشرویی	cheerfulness
شیمی	chemistry
سینه	chest
کودَکان	children
چین	China
مُزمِن	chronic
سیگار	cigarette
کِلاس	classroom
پاک، پاکیزه	clean
زیرَک	clever
تَعطیل	closed
لِباس فُروشی	clothe shop
اَبری	cloudy
پیله	cocoon
سَرما	cold (noun)
هَمکار	colleague
رنگین	coloured
شُعور	common sense
دِلسوز	compassionate
کامِل	complete
کامِلاً	completely
آهَنگساز	composer
مُرَکَّب	compound
فِعلِ مُرَکَّب	compound verb
عَلاقه	concern
راجِع به	concerning
جُملهٔ شَرطی	conditional sentence
اِعتماد	confidence
گیج	confused

consequence	عاقِبَت
constipation	يُبوسَت
conversation	صُحبَت
cooked	پُخته
cooking	آشپزی
cooperation	هَمکاری
copper	مِس
correct	دُرُست
corrupt	فاسِد
cotton	پَنبه [پَمبه]
cover	جِلد
covered	پوشیده
cross-roads	چهارراه [چارراه]
crowded	شُلوغ
cruel	بی‌رَحم
cubic metre	مترِ مُکَعَّب
curious	کُنجکاو
curtain	پَرده
customer	مُشتَری
cut	بُریده

D

damp	نَمدار
danger	خَطَر
dangerous	خَطَرناک
dark	تاریک
dark blue	کَبود
date	تاریخ
date of birth	تاریخِ تَوَلُّد
day by day	روزبه‌روز
dead	مُرده
dealing	مُعامِله
debt	قَرض
deep	عَمیق
defence	دِفاع
degree	دَرَجه
Denmark	دانمارک
dentist	دَندان پِزِشک
depressed	اَفسُرده
description	شَرح
desperate	نااُمید
destroyed	خَراب
devoted	فِداکار
devotion	فِداکاری
difficult	سَخت، مُشکِل، دُشوار

difficulty	دُشواری، سختی
direction	سَمت، طَرَف
director	رَئیس
direct speech	نَقلِ قُولِ مُستَقیم
disagreement	مُخالِفَت
disciples	اَصحاب
discourage	دِلسَرد
dishonest	نادُرُست
doorway	دَمِ دَر
doubt	شَک
down	پایین
drawing-room	اُتاقِ پَذیرایی
dreadful	وَحشَتناک
driving	رانَندگی
dry	خُشک
during	در طولِ
dustbin	سَطلِ آشغال

E

each	هَر
each one	هَریک، هَرکُدام
earth	زَمین
earthquake	زَمین لَرزه، زِلزِله
east	شَرق / مَشرِق
easy	آسان [آسون]
economy	اِقتِصاد
effort	کوشِش
else	دیگَر
embarrassed	ناراحَت
employee	کارمَند
empty	خالی
encouraged	دِلگَرم
end	پایان
enemy	دُشمَن
enough	بَس، کافی
entrance	دَرِ ورودی
envelope	پاکَت
especially	مَخصوصاً
essay	مَقاله
etc.	وجُز آن، وَغِیره
Europe	اروپا
evident	پیدا
examination	اِمتِحان
except	جُز / به جُز، مَگَر
exit	دَرِ خُروجی

expense	خَرج
experience	تَجرِبه

F

face to face	روبرو
factory	کارخانه
failure	شِکَست
faint	بی‌حال
faithful	باایمان
familiar	آشِنا، بَلَد
family	خانواده [خونِواده]
famous	مَشهور
farewell	خُداحافظی
father-in-law	پِدَر زَن
fatigue	خَستِگی
favour	خِدمَت
favourite	دِلخواه
fear	تَرس
feeling	اِحساس
fellow	آدم
fever	تَب
fig	اَنجیر
film	فیلم
finger	اَنگُشت
fire	آتَش [آتیش]
fire-brigade	آتش نِشانی
first	اَوَّل، نَخُست، یِکُم
firstly	اَوَّلاً
fist	مُشت
fixed	ثابِت
flood	سِیل
floor	زَمین
fly	مَگَس
football	فوتبال
for	بَرایِ [بَرا] این که، چُون
forest	جَنگَل
for example	به عُنوانِ مِثال
	بَرایِ مِثال، مَثَلاً
for the sake of	به خاطِرِ
Friday	جُمعه
frog	قورباغه
from time to time	گَهگاه
front	جِلُو
full	پُر
full-up (not hungry)	سیر

funny	بامَزّه
future	آیَنده

G

game	بازی
garden	حَیاط
garlic	سیر
gas	گاز
gear lever	دَنده
geography	جُغرافی
Germany	آلمان
giddy	گیج
glass	شیشه
glasses	عِینَک
God	خُدا
gold	طَلا
good taste	سَلیقه
gourd	کَدو
government	دُولَت
gradually	به تَدریج
grain	دانه
grandchild	نَوه
gratuitously	به رایِگان
Greece	یونان
Greek	یونانی
grief	غُصّه
grievance	دَردِ دِل
ground	زَمین

H

handbag	کیف
hand-brake	تُرمُز دَستی
handful	مُشت
happy	خُوش، خوشبَخت
hard	سَخت، مُشکِل
hard working	پُرکار
harm	اَذیَت
harmful	موذی، مُضِر
headache	دردِسَر
headmaster	مُدیر
healthy	سالِم
heart	قَلب، دِل
heat	گَرما
helpless	بی‌چاره
hill	تَپّه
history	تاریخ

important	مُهِمّ
in addition to	عِلاوه بَر
incidentally	اِتفاقاً
income	درآمَد
incomplete	ناتَمام
incorrect	نادُرُست
indefatigable	خَستِگی ناپَذیر
Indian	هِندی
indifferent	خونسَرد
indirect speech	نَقلِ قولِ غیرِ مُستَقیم
inevitable	ناچار
in fact	دَر حَقیقَت
in front of	جِلو
inhabitant	اَهل
innocent	بی‌گُناه
in order that	تا
insect	حَشَره
inside	داخِل
in spite of	با این که
instructive	آموزَنده
insurance	بیمه
intense	شَدید

holiday	تَعطیل
honest	دُرُست، راستگو
honourable	گِرامی
hopeful	اُمیدوار
hopeless	نااُمید
hostile	خَصمانه
hot-tempered	تُندخو
housewife	خانه‌دار
hunger	گُرُسنِگی
human	آدَم
hurry	عَجَله
hypocrite	دُورو

I

ice	یَخ
ice-cream	بَستَنی
idle	بیکار
idleness	بیکاری
if	اَگَر
illiteracy	بی‌سَوادی
illness	بیماری، ناراحَتی
immediately	فُوراً
impatient	بی‌طاقَت، بی‌حُوصَله

intention	قَصد
interest	سود، عَلاقه
interesting	جالِب، خواندَنی
interpretation	تَفسیر
interview	مُصاحِبه

J

Japan	ژاپُن
jewel	جَواهِر
jeweller	جَواهِرفُروشی
Jesus	عیسی (= عیسا)
job	کار
jobless	بیکار
journey	سَفَر، مُسافِرت
joy	خُوشحالی
just	با اِنصاف، هَمین
just now	هَمین اَلآن

K

kilometre	کیلومتر
kind	نُوع، جور، مِهرَبان [مِهرَبون]
kindness	مِهرَبانی [مهرَبونی]
kitchen	آشپَزخانه [آشپَزخونه]
knee	زانو

L

laboratory	آزمایِشگاه
land	زَمین
languid	بی‌حال
last	آخِر [آخَر]، گُذَشته
later on	بَعدِها
laugh	خَنده
lavatory	دَستشویی [دَسشویی]
law	قانون
lazy	تَنبَل [تَمبَل]
leek (vegetable)	تَره
leisure time	اُوقاتِ فَراغَت
length	طول
letter	حَرف
liar	دُروغگو
library	کِتابخانه
life	زِندِگی
lifetime	عُمر
light	نور، بَرق، رُوشن، رُوشنایی، رُوشَنی، چراغ
lighter	فَندَک
like	مانَندِ، مِثلِ

اَدیب	literary man
لیتر	litre
کَم‌کَم	little by little
زِندِگی، زِنده	living
بار	load
قُفل	lock
تَنها	lonely
نِگاه	look
ضَرَر	loss
گُم	lost
بُلَند	loud (voice)
وَفادار	loyal

M

دیوانه [دیوونه]	mad
مَجِلّه	magazine
مامان	mammy
مُدیر	manager
بِسیار	many
بِسیاری از	many of
نَقشه	map
اِزدِواج	marriage
کِبریت	match
مَعنی	meaning
بی‌مَعنی	meaningless
وَسیله	means
طِب	medicine
دیدار، مُلاقات	meeting
یاد، خاطِر	memory
پَیام	message
فِلِزّ	metal
مِتر	metre
وَسَط	middle
خِدمَتِ سَربازی	military sevice
وَزیر	minister
نَعناع [نَعنا]	mint
آینه	mirror
اِشتِباه، غَلَط	mistake
لَحظه	moment
دُوشَنبه [شَمبه]	Monday
مَسجِد	mosque
پَشّه	mosquito
مُوتورسیکلِت	motorcycle
کوه	mountain
موش	mouse

mouth	دَهان [دَهَن]
movement	حَرَکَت
must	بایَد
much	بِسیار

N

namely	یَعنی
narrow	باریک
nation	مِلَّت
necessary	لازِم
neck	گَردَن
needy	مُحتاج
neighbour	هَمسایه
nephew	خواهَرزاده، بَرادرزاده
nervous	عَصَبی
never	هَرگِز
nevertheless	با این حال
newly	تازه
news	خَبَر
news correspondent	خَبَرنِگار
newspaper	روزنامه
niece	بَرادرزاده؛ خواهَرزاده
no	خِیر
noise	صِدا
north	شُمال
nose	دَماغ
now	اَلآن
number	شُماره، عَدَد
nurse	پَرَستار

O

obedience	اِطاعَت
obliged	مَجبور
obstinacy	لَج
obstinate	لَجوج
obvious	مَعلوم
occupied	مَشغول
occupation	شُغل
of course	اَلبَته
off	خاموش
often	غالِباً
oil	نَفت
old man	پیرمَرد [پیرِمَرد]
old woman	پیرزَن [پیرِزَن]
one another	یِک‌دیگَر
one by one	یِکی‌یِکی

only	تنها
opinion	عَقیده
opposite	روبرو
order	دَستور، فَرمان [فَرمون]
orphan	یَتیم
other	دیگَر
others	دیگَران
otherwise	وَاِلّا
out	بیرون
out of order	خَراب
outside	بیرون

P

pail	سَطل
pain-killer	مُسَکِّن
painting	نَقّاشی
pakistan	پاکِستان
pan	قابلِمه
parsley (vegetable)	جَعفَری
part	قِسمَت
particularly	مَخصوصاً
party	مِهمانی [مِهمونی]
passenger	مُسافِر
passive	مَجهول
past	گُذَشته
past imperfect	گُذَشتهٔ اِستِمراری
past participle	اِسمِ مَفعول
past perfect	گُذَشتهٔ دور (بَعید)
past progressive	گُذَشتهٔ ناتَمام
patience	حوصِله، صَبر
pavement	پیاده‌رو
peculiar to	مَخصوصِ
pepper	فِلفِل
percentage	دَرصَد
perfume	عَطر
perhaps	شاید
permission	اِجازه
persistent	یِک‌دَنده [یه دَنده]
person	آدَم، نَفَر
petrol	بِنزین
petroleum	نَفت
petrol station	پُمپِ بِنزین
pharmacy	داروخانه
philosopher	فیلسوف
photographer's atelier	عَکّاسی

physician	پِزِشک
pity	حِیف
play	نَمایِشنامه
playing	بازی
poem	شِعر
poet	شاعِر
poetry	شِعر
policeman	پاسِبان
police officer	اَفسَرِ پُلیس
polite	مُؤَدَّب
politeness	اَدَب
poor	فَقیر، بی‌چاره
possible	مُمکِن
possibility	اِمکان
post (office)	پُست
postman	پُست‌چی
poverty	فَقر
precision	دِقَّت
prescription	نُسخه
present	هَدیه
present imperfect	گُذَشتهٔ اِستِمراریِ نَقلی
present indicative	حالِ اِخباری
present participle	اِسمِ فاعِل
present perfect	گُذَشتهٔ نقلی
present pluperfect	گُذَشتهٔ دورِ نَقلی
present progressive	حالِ ناتَمام
present subjunctive	حالِ اِلتِزامی
pressure	فِشار
prime minister	نَخُست‌وَزیر
problem	مَسئَله
progress	پیشرَفت
proposal	پیشنَهاد
promise	قُول
properly	دُرُست
punishment	تَنبیه

Q

question	سُؤآل، پُرسِش
quickly	به سُرعَت
quiet	آرام [آروم]، خَلوَت، ساکِت
quite	کامِلاً

R

radish	تُربچه
rain-coat	بارانی [بارونی]

rainy	بارانی [بارونی]
rapidly	به سُرعت
rarely	به نُدرَت
ready	آماده
really	واقِعاً
rear	عَقَب
reason	دَلیل، عِلَّت
receipt	رَسید [رِسید]
recently	تازه
reception	مِهمانی [مِهمونی]
refrigerator	یَخچال
registered letter	نامهٔ سِفارِشی
relation	نِسبَت
relative	فامیل
relative clause	عِبارَتِ مُوصولی
relatively	نِسبتاً
remainder	بَقیّه
rent	اِجاره
repair workshop (for car)	تَعمیرگاه
reported speech	نَقلِ قُول
request	تَقاضا، خواست، خواهِش
resignation	اِستِعفا
resistance	ایستادگی
respect	اِحتِرام
respectable	مُحتَرَم
rest	اِستِراحَت، بَقیّه
result	نتیجه
right	حَق، دُرُست
road	جادّه
rough	خَشِن
row	رَدیف
rubbish	آشغال
Russia	روسیه

S

salary	حُقوق
samovar	سَماوَر
Saturday	شَنبه [شَمبه]
salt	نَمَک
scent	بو
science	عِلم
script	خَطّ
sea	دَریا
seaside	کِنارِ دَریا
season	فَصل

scholar	دانشمَند
second	دُوُم
second-hand	دَستِ دُوُم
secondly	ثانیاً
secretary	مُنشی
selfish	خُودخواه
self-sacrifice	ایثار
serious	جِدّی
service	خِدمَت
severe	سَخت‌گیر، شَدید
sewing	خَیّاطی
sharp	تیز
ship	کَشتی [کِشتی]
shoe-lace	بَندِ کَفش
shoe-maker's	کَفّاشی
shore	ساحِل
shortly	به زودی
short story	داستانِ کوتاه
shoulder	دوش
shout	فَریاد
shower (bath)	دوش
shy	خَجالَتی
side	طَرَف، پَهلو، کِنار، سَمت
sign	نِشانه
silence	سُکوت
silent	ساکِت
silver	نُقره
simple	ساده
sin	گُناه
since	چُون
sincere	صَمیمی
skilled	ماهِر
sleep	خواب
smart	شیک
smell	بُو
sneeze	عَطسه
snowy	بَرفی
so	بَنابراین، پَس
society	جامِعه
soldier	سَرباز
so many	این قَدر [این قَد]
some	مِقداری، بَعضی
some of	بَعضی اَز
so much	این قَدر [این قَد]، این هَمه

song	سُرود
sorrow	غُصّه
sort	نُوع، جُور
so that	به طُوری که
south	جَنوب
Spain	اِسپانیا
spinach	اِسفِناج
spoilt	خَراب
sport	وَرزِش
spot	خال
spouse	هَمسَر
square metre	مِترِ مُرَبَّع
stair	پِله
stamp	تَمبر [تَمر]
start	شُروع
state	دُولَت
station	ایستگاه
stature	قَد
steering wheel	فَرمان [فَرمون]
stomach	شِکَم، دِل
stomach-ache	دل دَرد
stormy	توفانی

story	داستان
straight	ساده
strong	قَوی
strong-willed	با اِراده
struggle	تَلاش
studying	مُطالِعه
study	اُتاقِ کار
successful	مُوَفَّق
suddenly	ناگَهان
suggestion	پیشنَهاد
suit-case	چَمدان [چَمدون]
sum	مَبلَغ
sun	خُورشید
Sunday	یِکشَنبه [یه‌شَمبه]
sunny	آفتابی
sunshine	آفتاب
sure	مُطمَئِن
surely	مُطمَئِناً
surgery	مَطَب
surprise	تَعَجُّب
swallow	پَرستو
sweet-smelling	خُوشبو

شَربَت	syrup

T

قُرص	tablet
زیرَک	tactful
سُئوالِ پایانِ جُمله	tag question
خَیّاط	tailor
خَیّاطی	tailor's
حَرف	talk
بُلَند	tall
کار	task
مَزَه	taste
با سَلیقه	tasteful
خوشمَزَه	tasty
مالیات	tax
اَشک	tear
تِلویزیُون	television
آزِمایش	test
تَشَکُّر	thank
پَس	then
بَنابَراین، از این رو	therefore
هَمین	the same
دُزد	thief

بَبر	tiger
سِوُم	third
تِشنِگی	thirst
فِکر	thought
گُلو	throat
صاعِقه	thunderbolt
پَنج‌شَنبه [شَمبه]	Thursday
بِلیت	ticket
هِنگام، وَقت	time
تَرسو	timid
عُنوان	title
پیشِ	to
آرامگاه	tomb
تُن	ton
دَندان [دَندون]	tooth
خَشِن	tough
به طَرَفِ	towards
اَسباب‌بازی	toy
خیانَت	treachery
مُعالِجه	treatment (medical)
دردِسَر، زَحمَت	trouble
مُزاحِم	troublesome

trust	اِعتِماد
truthful	راستگو
tune	آهَنگ
Turk	تُرک
turn	نُوبَت
Tuesday	سه‌شَنبه [شَمبه]

U

umbrella	چَتر
uncomfortable	ناراحَت
unconscious	بی‌هوش
unless	مَگَر این‌که
unpleasant	ناگُوار
untrue	نادُرُست
up	بالا
up to now	تا به‌حال، تا حالا، تاکُنون
urine	اِدرار
useful	مُفید

V

various	گوناگون
vegetable	سَبزی
very	بِسیار
vicinity	نَزدیکی
violent	شَدید
violet	بَنَفش، بَنَفشه
visit	مُلاقات، دیدار
voice	صِدا

W

waist	کَمَر
waiter	پیش‌خِدمَت
waiting	مُنتَظِر
wall	دیوار
watching	تَماشا
weak	ضَعیف، بی‌حال
wealthy	پولدار
Wednesday	چهارشَنبه [چارشَمبه]
weeping	گِریه
well-equipped	مُجَهَّز
well-known	مَعروف
well-mannered	باتَربیَت
wll-off	مُرَفَّه
west	غَرب /مَغرِب
what	آنچه
whatever	هَرچه، هَرقَدر
when	وَقتی‌که، هَنگامی‌که

whenever	هَرمُوقِع، هَروَقت
wherever	هَرجا / هرکُجا
whichever	هَرکُدام [هَرکُدوم]
wide	پَهن
width	عَرض
will	اِراده
without	بِدونِ
witty	شوخ
windscreen	شیشهٔ جِلُو
windstorm	توفان
wise	عاقِل
wish	خواست
wood	چوب
wool	پَشم
word	کَلِمه
word order	آرایِشِ جُمله
work	کار
worker	کارگَر
workshop	کارگاه
world	دُنیا
worried	ناراحَت، نِگَران
writer	نِویسَنده
writing	نِوِشته
wrong	اِشتِباه، غَلَط

Y

yard	حَیاط
yes	آری

ضَمیمهٔ ۴

فِعلهایِ بَسیط و مُرَکَّب[1]

انگلیسی ــ فارسی

to accept	پَذیرُفتَن (اَز)، قَبول کَردَن (اَز)
to ache	دَرد کَردَن
to advise	راهنَمایی کَردَن
to agree	موافِقَت کَردَن (با)
to allow	گُذاشتَن، اِجازه دادن (به)
to answer	جَواب دادن (به)
to apologize	مَعذِرَت خواستَن (از)
to arrange	تَرتیب دادن، دُرُست کردن
to arrive	وارِد شُدَن (به)، رَسیدن (به)
to ask	پُرسیدَن (از)، سُؤآل کردن (از)، خواهِش کردن (از)
to attack	حَمله کردن (به)
to attempt	کوشِش کردن
to be	بودن
to be able to	تَوانِستَن
to be accepted	قَبول شدن
to be afraid of	تَرسیدَن (از)

1. The relevant prepositions are given in brackets

to bear	تَحَمُّل کردن
to beat	زَدن، کُتَک زدن
to be available	گیر آمدن
to be careful	مُواظِب بودن، دِقَّت کردن
to become	شُدن
to be due to	قَرار بودن
to beg	خواهِش کردن (از)
to begin	شُروع کردن
to behave	رَفتار کردن (با)
to believe	باوَر کردن
to be of use	به دَرد خُوردن
to bestow	بَخشیدن
to bet	شَرط بَستَن (با)
to betray	خیانَت کردن (به)
to blink	چَشم به‌هَم زَدَن
to borrow	قَرض کردن (از)
to break	شِکَستن
to breathe	نَفَس کِشیدن
to bring	آوَردن
to bring about	به‌بار آوَردن، فَراهَم کردن
to bring out	بیرون آوردن
to build	ساختن

to burn	سوختن
to buy	خَریدَن (از)
to call	صِدا کردن، صدا زدن
to calm down	آرام کردن
to caress	نَوازِش کردن
to carry	بُردن، حَمل کردن
to catch	گِرِفتن
to catch cold	سَرما خُوردن
to cause inconvenience	مُزاحِم شُدن
to change	عَوَض کردن
to choose	اِنتخاب کردن
to clean	تَمیز کردن، پاک کردن، پاکیزه کردن
to come	آمَدَن، تَشریف آوردن (به)
to come out	بیرون آمدن (از)
to complain	شِکایَت کردن (از)
to complete	تمام کردن، کامِل کردن، پُر کردن
to congratulate	تَبریک گُفتن (به)
to converse	گُفتُگو کردن (با)
to cook	پُختن
to cooperate	هَمکاری کردن (با)
to cough	سُرفه کردن
to count	شُمُردَن

to cross	عُبور کردن (از)
to cover	پوشاندن
to cry	گِریه کردن
to cut	بُریدن، قَطع کردن
to defend	دِفاع کردن
to damage	صَدَمه زدن (به)، ضَرَر زدن (به)
to dare	جُرأت کردن
to deny	اِنکار کردن
to depend on	بَستِگی داشتن (به)
to describe	تَعریف کردن، شَرح دادن، تُوصیف کردن
to desire	مِیل داشتن
to destroy	خَراب کردن، نابود کردن
to die	مُردَن
to dig	کَندَن
to disagree	مُخالِفَت کردن (با)
to disappear	ناپَدید شدن
to discourage	دِلسَرد کردن
to discover	کَشف کردن
to dismiss	اِخراج کردن (از)
to divide	تَقسیم کردن
to do	کَردن، نِمودَن، اَنجام دادن
to do kindness	مِهرَبانی کردن (به)

to doubt	شَک کردن (به)
to doze off	چُرت زدن
to draw	کَشیدن
to drink	خُوردن
to drive	راندَن، رانَندگی کردن
to eat	خوردن
to employ	اِستِخدام کردن
to encourage	دِلگَرم کردن، تَشویق کردن
to establish	تَأسیس کردن
to examin	اِمتِحان کردن
to exercise	وَرزِش کردن
to expect	اِنتِظار داشتن
to explain	تَعریف کردن، شَرح دادن
to face	روبِرو شدن (با)
to fall	اُفتادن
to fear	تَرسیدن (از)
to feel	اِحساس کردن، حِس کردن
to fight	مُبارزه کردن، جَنگیدَن
to fill	پُر کردن
to find	پیدا کردن
to find out	کَشف کردن
to finish	تَمام کردن

to fly	پَریدن، پَر زدن
to fondle	دَست بَر سَر کَشیدن
to foresee	پیش‌بینی کردن
to forget	فَراموش کردن
to forgive	بَخشیدن
to get	گِرِفتن، به‌دَست آوردن
to get fed up	به تَنگ آمدن (از)
to get up	پاشُدَن، بُلَند شُدن
to get used to	عادَت کردن (به)
to give	دادن (به)
to give up	تَرک کردن
to go	رَفتن، تَشریف بُردن (به)
to go out	بیرون رفتن (از)
to go to bed	خوابیدَن
to go to meet (sb.)	به اِستِقبال رفتن
to go to sleep	خواب رفتن
to greet	سَلام کردن (به)
to happen	پیش آمدن
to hang	آویزان کردن
to harm	اَذیَت کردن
to have	داشتن
to have accident	تَصادُف کردن (با)

to hear	شِنیدن
to help	کُمَک کردن
to hire	کِرایه کردن
to hit	زَدن
to honour	گِرامی داشتن
to hurry	عَجَله کردن
to hurt	اَذیَت کردن، آزار دادن
to imagine	گُمان کردن
to iron	اُطو کردن
to keep	نِگاه داشتن، نِگَه داشتن
to kill	کُشتن
to know	دانِستن، بَلَد بودن، شِناختن
to know of	سُراغ داشتن
to laugh	خَندیدن (به)
to learn	یاد گرفتن (از)
to lend	قَرض دادن (به)
to let	گُذاشتن، اجازه دادن (به)، اجاره دادن (به)
to lie	دُروغ گفتن (به)
to lie down	دِراز کشیدن
to like	دوست داشتن، مِیل داشتن
to listen	گوش دادن (به)، گوش کردن (به)، شنیدن
to live	زِندِگی کردن

to lock	قُفل کردن
to look after	نگهداری کردن
to look at	نِگاه کردن (به)
to lose	گُم کردن، اَز دَستْ دادن
to love	دوست داشتن
to make	ساختن، دُرُست کردَن
to make friend	دوست شُدن (با)
to make mistake	اِشتباه کردن
to marry	اِزدِواج کردن (با)
to meet	مُلاقات کردن (با)، دیدار کردن (با)
to mend	دُرُست کردن، تَعمیر کردن
to mention	اِشاره کردن (به)
to move	حَرکت کردن
to name	نام گُذاشتن، نامیدَن
to need	اِحتیاج داشتن (به)، لازِم داشتن
to note	یادداشت کردن
to obey	اِطاعَت کردن (از)
to obtain	به دست آوَردن
to open	باز کردن
to order	دستور دادن (به)
to pass	گُذَشتن
to pass away	دَرگُذَشتن

to pay a short visit	سَر زَدَن (به)
to permit	اِجازه دادن (به)
to pick up	بَرداشتن
to plant	کاشتن
to play	بازی کردن (با)
to please	خُوشحال کردن
to point out	نِشان دادن (به)
to pop in	سَر زدن (به)
to pour	ریختن
to preserve	حِفظ کردن
to press	فِشار دادن
to progress	پیشرَفت کردن
to promise	قُول دادن (به)
to pull	کِشیدن
to punish	تنبیه کردن
to put	گُذاشتن
to put on	پوشیدن
to put out	خاموش کردن
to put up with	ساختن (با)
to question	سؤال کردن (از)
to rain	(باران) باریدن
to raise	بُلَند کردن

to reach	رَسیدن (به)
to read	خواندن
to recognize	شِناختن
to recommend	سِفارِش کردن (به)
to recover	پیدا کردن
to refuse	رَد کردن
to remain	ماندن
to remember	به یاد آوَردن، به یاد اُفتادن
to rent	اِجاره کردن (از)
to repair	دُرُست کردن، تَعمیر کردن
to reply	جَواب دادن (به)
to request	خواهِش کردن (از)
to require	لازِم داشتن
to resign	اِستِعفا کردن / دادن
to resist	ایستادِگی کردن (در بَرابَرِ)
to rest	اِستِراحَت کردن
to restore (to life)	زِنده کردن
to return	بَرگشتن (به)، بَرگرداندن (به)
to rise	بُلَند شدن، بالا آمدن
to run	دَویدَن
to say	گُفتن (به)، فَرمودن (به)
to say prayers	نَماز خواندن

to see	دیدن
to seem	به نَظَر رسیدن
to sell	فُروختن (به)
to send	فِرستادن (بَرایِ)
to separate	جُدا کردن (از)
to sew	دوختن
to shake	تَکان دادن، لَرزاندن
to shoulder	به دوش کَشیدن
to shout	فَریاد کَشیدن / زدن، داد زدن
to show	نشان دادن (به)
to shut	بَستن
to sing (a song)	خواندن (سُرود)
to sit	نِشستن
to sleep	خوابیدن
to smile	خَندیدن
to smoke	کَشیدن
to sneeze	عَطسه کردن
to solve	حَل کردن
to speak	حَرف زدن (با)، صُحبَت کردن (با)
to spend (time)	گُذَرانیدن
to spend (money)	خَرج کردن
to spoil (a child)	لوس کردن

to stand	ایستادن
to start	شُروع کردن
to stay	ماندَن
to steal	دُزدیدن (از)
to study	مُطالِعه کردن، درس خواندن
to sue	شِکایَت کردن، تَعقیب کردن
to suffer	رَنج بُردن
to swim	شِنا کردن
to switch off	خاموش کردن
to take	گِرِفتن (از)، بُردن
to take off	کَندَن
to take offence	به دِل گِرِفتن
to take out	بیرون بُردن
to talk	صُحبَت کردن (با)، حَرف زدن (با)
to teach	یاد دادن (به)
to tear	پاره کردن
to tease	سَر به سَر گُذاشتن
to telephone	تِلِفُن کردن (به)
to tell	گُفتن (به)
to tell out sorrows	دَردِ دِل کردن (با)
to tell the truth	راست گفتن (به)
to thank	تَشَکُّر کردن (از)

to think	فِکر کردن (به)
to throw	اَنداختن
to throw away	دور ریختن، دور اَنداختن
to tie	بَستن
to tolerate	تَحَمُّل کردن
to touch	دَست زدن (به)
to translate	تَرجِمه کردن
to travel	مُسافِرَت کردن (به)، سَفَر کردن (به)
to treat (medical)	مُعالجه کردن
to trouble	زَحمَت دادن (به)
to trust	اِعتماد کردن (به)
to try	سَعی کردن، کوشِش کردن
to turn	چَرخیدن، چَرخ زَدن، گَردیدن
to turn on	رُوشَن کردن
to understand	فَهمیدن
to use	به کار بُردن
to utter	بَر زَبان آوردَن
to wait	صَبر کردن، مُنتَظِر ماندن، ایستادن
to wake	بیدار کردن
to wake up	بیدار شدن
to walk	راه رَفتن، قَدَم زَدن
to want	خواستن

to wash	شُستن
to waste	تَلَف کردن
to watch	تَماشا کردن
to wear	پوشیدن
to wish	خواستن، آرِزو کردن
to work	کار کردن
to write	نِوِشتن (بَرایِ، به)

ضمیمهٔ ۵

واژه‌ها، عِبارَتها و جُملههای اِصطِلاحی[1]

Idiomatic words, phrases, and sentences.

1. For the usage and meaning, see the relevant page

It is noteworthy that the key has been recorded on the tape instead of the exercise itself.

9. There are two word lists (Persian – English and English – Persian) and lists of verbs and idiomatic phrases (Appendices 2 – 5) at the end of the book for the learner's reference.

10. Finally, the symbols used in this book are as follows:

a. [ ] shows the colloquial form of the words and sentences;

b. ( ) indicates what exists in English but not in Farsi;

c. (=) indicates what exists in Farsi but not in English, e. g. (it) is pretty it (= the air) is cold;

d. { } shows equal choice;

e. / means "or"

Notes on how to use the look as a self-tuition device

1. This book is the second and the final part of the Elementary Course of the Persian Language Teaching (AZFA). It is therefore appropriate for those who have successfully completed the first part of it- AZFA 1.
2. The book comprises 7 chapters, each consisting of 3 lessons. The first few lessons are rather short, but they gradually become longer towards the end of the book. The reasonable length of time, however, to learn the whole book is 16 weeks at a rate of 10-12 hours of work weekly.
3. Parallel to the written form of the language, the spoken shape of words and sentences have been given in [ ].
4. Since the correct pronunciation of the words and sentences as well as the intonation are of primary importance the content of the book has been recorded on cassets, which should be used in conjunction with the book itself. In addition, some short video films on the basis of the dialogues in the book have been produced which will, no doubt, help the learning.
5. The grammar, in the present book, is the continuation of the first one so that a comprehensive survey of the Persian grammar, void of details, is presented within the two volumes of the Elementary Course.
6. At the beginning of every chapter, there is a word list for the learner to hear from the tape, one by one, and try to imitate the pronunciation several times.
7. The parttern sentences marked as "listen and repeat" represent grammatical constructions. So, they must be carefully studied. The learner should first hear them from the tape and then try to make substitutes for their words from his own vocabulary.
8. There is a "key to exercises" at the end of the book (Appendix I) for the learner to correct his mistakes, but only after he has done the exercise.

National Library Index card No. M66 – 580.

Name: Persian Language Teaching, Elementary Course, Book 2, series No. 2
By: Yadollah Samareh, ph. D.
Publisher: International Relations Department, Ministry of Islamic Culture and Guidance.
Audio – Visual project
from: Hassan Askari – Rad
First Edition: 1988.
Printed by: Offset Incorporation.

This book was printed and bound in Tehran, Iran.

AZFA 2

Persian Language Teaching

Elementary Course

BOOK 2

by

Yadollah Samareh ph. D.

Publisher
International Relations Department
Ministry of Islamic Culture and Guidance
Islamic Republic of Iran

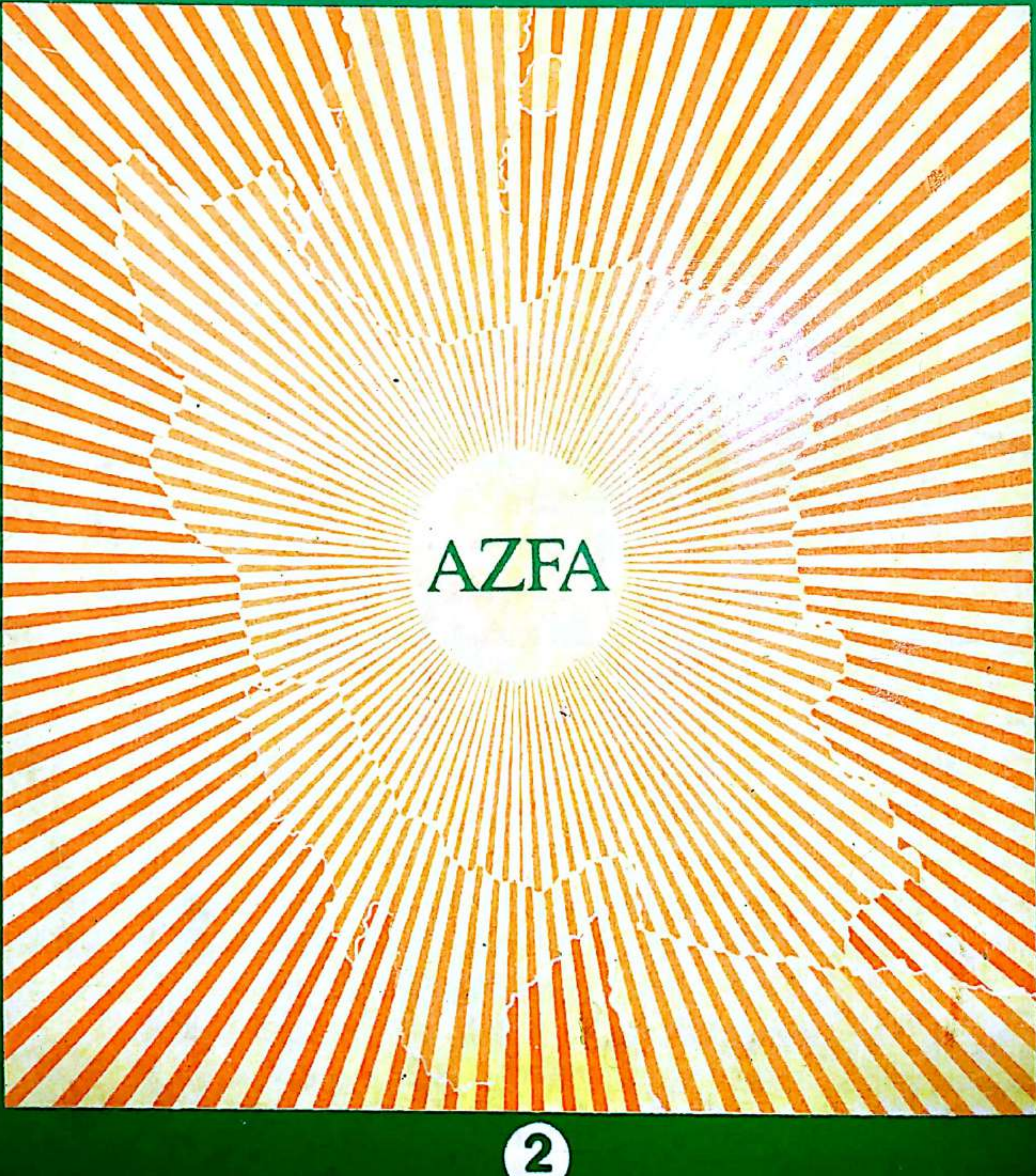
PERSIAN LANGUAGE TEACHING

Elementary Course

BOOK 2

by

Yadollah Samareh Ph. D.



2